**متن بيست و نه سخنراني آيت الله غفاري در نمازخانه شركت بازرگاني پتروشيمي سال 1371**

**سخنراني شماره 1**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**تنها کسي در عالم که اين مساجد را به صورت مدرسه و دانشگاه درآورد حضرت خاتم الانبياء محمد (ص) بوده تمام پيامبران الهي به مساجد مي‌آمدند نماز مي‌خواندند. مساجد فقط براي عبادت بود و تنها کسي که معابد و مساجد را به صورت مدرسه و دانشگاه در آورد حضرت رسول اکرم بودند. ايشان فرمودند: هر کسي مسجدي را اداره مي‌کند بايستي علاوه بر نماز خواندن تعليمات و تبليغات داشته باشند ديني که فاقد تعليمات و فاقد مکتب باشد آن دين قابل دوام و بقاء نيست. آن حضرت مسجد را به صورت دانشگاه درآوردند و بعد از نماز آياتي را مي‌خواندند و تفسير مي‌کردند عقايد را مي‌گفتند و باز بعد از ايشان اين سنت که مساجد به صورت مدرسه و دانشگاه باشد متوقف شد تا زمان امام جعفر صادق(ع) امام باقر(ع) و امام صادق در مسجد پيغمبر اکرم (ص) مي‌نشستند بعد از نماز تعليمات و تبليغات داشتند. فرضيه‌هاي اسلامي‌ را منتشر مي‌کردند و ائمه همين طور اين سنت را زنده نگهداشتند و به علماء هم توصيه کردند.**

**الآن هم شايد باز دسته‌اي از مساجد خالي از درس و بحث و تعاليم باشد اما آن مسجدي که صد درصد با نقشه اسلامي ‌و سنت پيغمبر اداره مي‌شود مساجدي است که بعد از نماز تعليمات و تبليغات داشته باشد. لازم است اين حقيقت را بدانيد که تمام دين‌ها در عالم يک مراسم خشک و خالي است. حال اين مراسم ارتباط با حقيقت دارد يا ندارد، برخلاف حقيقت است يا مطابق حقيقت بحث ديگر است. تنها ديني که مکتب و دانشگاه بوده عبادت آن در مقدمه درس و دانش است همين دين مقدس اسلام به رهبري ائمه اطهار (ع) است. مثلا مسيحيت مراسم است مکتب نيست، يهوديت نيز يک مراسم است مکتب نيست، بودا و زرتشت هم مراسم اند. دين‌ها در کل عالم فقط مراسم است و اگر هم مکتب است توجيه همان مراسم است اما مکتبي که حقايق را بگويد و حرکت انسان و آينده را بگويد و بتواند نظام علمي ‌و اخلاقي را به وجود بياورد و چنين ديني که هم علم و هم مراسم باشد هم مکتب و دانش جز اسلام وجود ندارد و تنها ديني که هم مراسم و هم مکتب است يعني صدي نود و نه مکتب است، درس و دانش است، علم حکمت و اخلاق است و صدي يک آن مراسم است همين اسلام است.**

**ما الآن نماز مي‌خوانيم يک صدم دين داريم اگر بعد از نماز درس و بحث هم داشته باشيم صد صدم دين داريم پس تنها ديني که هم مراسم و هم مکتب و دانشگاه است و مسلمان‌ها را از نظر فکر و دانش اهميت داده‌ نه از نظر انجام مراسم وعبادت، آن دين که تنها مکتب و دانشگاه است دين مقدس اسلام به رهبري ائمه اطهار(ع) است. در حقيقت مساجدي که همراه با تعليم و تبليغ است اجر و ثوابش بيشتر است از مساجدي که در آن فقط عبادت مي‌کنند. به همين مناسبت نماز جمعه که در مقدمه‌اش دو خطبه تعليم و تبليغ دارد اين همه ثواب دارد و ساير نمازها که خالي از تعليم و تبليغ باشد حتما ثوابش به اين اندازه نيست.**

**پس بهترين مسجد و عبادت گاهي که با مسجد حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار شبيه است مساجدي است که همراه نماز تعليم و تبليغ داشته باشد. عبادت‌هايي که توﺃم با تعليمات است بر نمازهايي که فقط نماز بدون تعليمات است ترجيح دارد براي آن که شما به تعليمات من آشنايي داشته باشيد عرض مي‌کنم که تبليغ يا تبليغ تقليدي است که استدلال مي‌کنند به کتاب و رساله علما و يا آن چه علما و دانشمندان گفته‌اند و نوشته‌اند به اين ها مي‌گويند تبليغ تقليدي که من براي اصول و فروع دينم فقط به گفته علما استدلال مي‌کنم و مي‌گويم مثلا مجتهد گفته نماز ظهر چهار رکعت، نماز عصر چهار رکعت و نماز شب سه رکعت است و يا فلان نماز واجب است. هرچه مي‌گويم راجع به اصول عقايد يا فروع احکام دليل گفته من از علماي مکتب است خواه مرجع تقليد باشد يا نباشد. اين نوع تعليمات را مي‌گويند تقليدي يعني من خودم به حقيقت آن چه مي‌گويم آگاه نيستم به گفته علما استدلال مي‌کنم. اگر درست است آنها درست گفته‌اند و اگر غلط است آنها غلط گفته‌اند من فقط حامل پيام هستم ابلاغ مي‌کنم. اين طور تعليمات را تقليدي مي‌گويند.**

**قسمت دوم تبليغات تعبدي و تبليغاتي است که متکي بر آيات قرآن و احاديثي است که از ائمه اطهار (ع) نقل شده. من که اين پديده ديني و مذهبي را به شما مي‌گويم استدلال مي‌کنم به جمله‌اي از نهج‌البلاغه يا جمله و عبارتي از صحيفه سجاديه يا به حديثي از امام باقر و امام صادق و امامان ديگر و به آيه‌اي از آيات قرآن. وقتي من پيام قرآن را به شما مي‌گويم شايد خودم حقيقت آن را نمي‌دانم يا اگر مي‌دانم به شما مي‌گويم فلان آيه اين جور گفته که بهشت هست و جهنم هست، قيامت هست اخلاق بايد اين طور باشد اگر اين عمل را انجام بدهي ثواب دارد، اگر اين گناه را مرتکب شوي عقاب دارد، همه اين ها را که مي‌گويم فقط پيام آيات قرآن را به شما ابلاغ مي‌کنم و هم چنين احاديث آل محمد(ص). اين تبليغات را تعبدي مي‌گويم الآن که ما به قم مراجعه کنيم و در مجالس و محافل درس و بحث طلاب بنشينيم مي‌بينيم وقتي که مجتهد روي منبر حکمي ‌را مطرح مي‌کند طلاب مي‌گويند آقا دليل حکم شما چيست کدام حديث يا آيه است ايشان حديثي از احاديث ائمه را يا آيه‌اي از آيات قرآن را مي‌آورند، ديگر طلاب ساکت مي‌شوند چون وقتي استدلال مي‌کنند به آيه‌اي از قرآن يا استدلال مي‌کنند به احاديث صحيحي که از ائمه اطهار (ع) رسيده ديگر در مقابل چنين دليلي ديگران ساکتند اين را مي‌گويند حکم تعبدي، يعني ما معتقديم وقتي به ما مي‌گويند پيغمبر به معراج رفته چنين و چنان با خدا سخن گفته چه طور رفته با چه مرکبي رفته ما نمي‌دانيم چون قرآن مي‌گويد قبول داريم و پيغمبر مي‌گويد قبول داريم يا به ما مي‌گويند وقتي مي‌ميريم سئول قبر هست، سوال نکير و منکر هست، قيامت هست، ما نمي‌دانيم چه طور و به چه کيفيت هست چون اين را پيغمبر گفته‌اند قبول داريم. اين نوع تبليغات را تعبديات مي‌گويند.**

**قسم ديگر تبليغي است که فقط صد در صد علمي‌است، استدلالي است يعني مطابق با طبيعت و خلقت. از طريق استدلال به طبيعيات و مخلوقات پي مي‌بريم به وجود خداوند تبارک تعالي، يک مطالبي که صد در صد علمي، عقلي است خدا و پيغمبر گفته باشد يا نگفته باشد امام گفته باشد يا نگفته باشد ريشه درآيات قرآن داشته باشد يا نداشته باشد يک حقايقي که صد در صد علمي‌است.**

**بد نيست بدانيم که علم مطابق واقع چه از کفار باشد و چه از مسلمان‌ها همه جا مطابقت با قرآن و اسلام دارد. نمي‌شود يک علم صريحي را کفار پخش کنند يک حقيقتي را آنها درک کنند که آن حقيقت يا آن علم مطابقت با قرآن نداشته باشد و مورد تاييد قرآن نباشد يا نمي‌شود که مساله را اشتباهي علما چه کافر، چه مسلمان طرح کنند که اين مساله اشتباهي از جانب قرآن و اسلام تاييد شده باشد. قرآن مجموعه‌اي است نمايش گر طبيعت و حقيقت يعني اسلام و قرآن آن چه هست و حقيقت دارد به ما نشان مي‌دهد پس شما اگر مثلا در کشفيات طبيعي خودتان به يک مساله‌اي برخورد کرديد کوهي يا جزيره‌اي در ميان دريا پيدا کرديد که در آن جزيره چه اشخاصي زندگي مي‌کنند و چه مذهبي دارند چون اين کشف مطابق حقيقت هست و واقعيت است قرآن آن جزيره را و کشف شما را تاييد مي‌کند هر علمي‌ که مطابقت با حقيقت و واقعيت داشته باشد صد در صد با قرآن و گفتار چهارده معصوم مطابقت دارد و علمي‌که مخالفت با طبيعت وحقيقت باشد هيچ وقت با قرآن و گفتار ائمه اطهار (ع) مطابقت ندارد.**

**حالا بهترين تبليغات و تعليمات آن تبليغات صد درصد حقيقي و صد درصد طبيعي است. يعني استدلال به کيفيت خلقت مصالح ساختماني خلقت را شرح مي‌دهد از شرح کيفيت خلقت و مصالح ساختماني آفرينش استدلال به وجود خدا مي‌کند و دلايل وجود خدا و عدم شباهت خدا را به خلق خدا يا عدم شباهت خلق خدا به خدا ذکر مي‌کند يک تبليغات و تعليمات اين طوري که صددرصد با طبيعت و حقيقت مطابقت دارد چون با طبيعت و حقيقت جور است با اسلام و قرآن مطابق در مي‌آيد و اسلام و قرآن هم آن را تاييد مي‌کند اين نوع تبليغات را علمي‌مي‌گويند.**

**ائمه ما (ع) در يک جهت مسايل را تعبدي گفته‌اند و باز در جهت ديگران مسايل را از نظر علمي‌هم براي ما تفسير نموده‌اند. براي نمونه به طور مثال از يک امام سوال مي‌کنند که آقا آن درختي که در بهشت بوده و جايز نبوده آدم از ميوه آن درخت بخورد چه درختي بوده که آدم ساده‌اي سوال کرده يا امام خواسته جواب اسکاتي بدهد و او را ساکتش کند که عقلش بيشتر از آن نبوده در جواب گفته که آن درخت گندم بوده. خدا در بهشت به آدم گفت اگر از اين درخت بخوري معصيت کردي و از بهشت اخراج مي‌شوي اما باز وقتي يک عالم دانشمندي از امام سوال مي‌کند که آقا آن درخت چه درختي بوده و چه ميوه‌اي بوده که با خوردن آن ميوه آدم از بهشت اخراج شده حضرت مي‌فرمايد: آن ميوه‌اي که آدم را از بهشت اخراج کرد ميوه حسد بوده. آن چه درختي است که يکي از ميوه هايش حسد است. هرکس از آن ميوه استفاده کند مستحق بهشت نمي‌باشد و از بهشت اخراج مي‌شود آن چه درختي است که يکي از ميوه هايش تکبر است که هرکس آن ميوه را داشته باشد از بهشت اخراج مي‌شود. اين دوتا جواب با يک ديگر خيلي فرق مي‌کند جواب نفر اول يک جواب اسکاتي بوده گوينده از علما و دانشمندان که صددرصد درک فهم حقايق را داشته باشند نبوده امام يک جواب عوامي ‌و اسکاتي به او داده اما جواب دوم يک جواب صد در صد علمي‌ است که همه ما مبتلا هستيم که اگر از اين ميوه‌ها بچشيم حتما از سعادت محروم هستيم. جواب دومي‌که امام داده علمي ‌است و جواب اول تعبدي مي‌باشد.**

**ديني که صد درصد علمي‌است حقايقش مانند حساب رياضي دو دوتا چهارتاست ديني است که هرکس آن دين را داشت صد درصد خوش بخت است و هرکس آن دين را نداشت صد درصد بدبخت است. چون علم يک موجود مستقلي است حاکم بر انسان‌ها. علم به ملت‌ها و با امت‌ها کار ندارد با پيغمبران کار ندارد علم يک حقايق مستقل است. هرکس دو دو تا چهارتا را فهميد و حساب کرد درست فهميده و هرکس دو دو تا را سه تا يا پنج تا و کم يا زياد حساب کرد قطعا اين آدم در اشتباه است و او آدم بي چاره‌اي است. حال اين دين ما يک دين صد در صد رياضي است هرچه مي‌گويد مربوط به حقايق و طبيعيات است و قطعا هر حقيقت گويي هم گفته هايش مطابق همين دين خواهد بود معلمان باشد يا نباشد مثلا يک کافري مثل جورج جرداق درباره شخصيت علي ابن ابيطالب و حضرت رسول اکرم اين همه حقايق را مي‌گويد مسيحي هم هست تمام آن چه گفته صددرصد مطابق حقيقت و واقعيت است و يا يک عالم مسلمان که اعتقاد به علي ابن ابيطالب ندارد بر علي ابن ابيطالب ايراداتي گرفته که همه اش خلاق واقع است. اين مسلمان هرچه گفته خلاف حقيقت است و آن مسيحي هرچه گفته مطابق حقيقت است.**

**حقيقت يک موجود مستقل است که هرکس گفته هايش مطابق آن باشد صددرصد اهل حق و حقيقت است. خدا به شناسنامه‌اش کار ندارد، به حق‌گويي و حق شنوي او کار دارد انشا‌ءا... اگر توفيقي پيدا کرديم يک مطالب صد درصد اصولي و حقيقي در اطراف موضوعي که بيشتر برادرها طالب آن باشند خواهيم گفت. من فقط دين را خيلي شسته رفته پاک و صريح در اختيار برادرها و خواهرها مي‌گذارم که هر کس بداند لذت خواهد برد و خواهد ديد که به اين دين احتياج دارد مثل آب و غذا طبيعت مزاج ما به آب، غذا احتياج دارد هيچ کس نمي‌تواند با آب و غذا و لباس و مسکن لج کند و بگويند تشنه ام اما آب نمي‌خورم گرسنه ام اما غذا نمي‌خورم همين طور که اين غذاهاي مادي صد درصد مورد احتياج بدن ما هست تغذيه روحي از دين مقدس اسلام هم همين طور است يک چنين ديني صددرصد مورد احتياج است اگر داشتيم غني هستيم، خوش بختيم و اگر نداشتيم بدبختيم. دين شسته و رفته‌اي که مطابق فطرت بحث مي‌کند يک مباحث صد درصد علمي‌ و استدلالي است.**

**=====================================================**

**سخنراني شماره 2**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث ما در اين جا يک بحث تقليدي يا تعبدي نيست يک بحث علمي ‌و عقلي است**

**مانند حساب‌هاي رياضي و هندسي، حساب‌هايي که به آن استدلالي مي‌گويند. بحث‌هاي تعبدي آن بحث‌هايي را مي‌گويند که فقط انسان به آيات قرآن و احاديث استدلال مي‌کند. چون قرآن مي‌فرمايد: خدا يکي است ما بايستي قبول کنيم که خدا يکي است و چون قرآن مي‌فرمايد: عالم آخرت هست ما بايستي قبول کنيم که عالم آخرت هست و چون روايات مي‌فرمايد: قبر و قيامت چه طور ما تعبدا چون گفته خداست صد در صد قبول داريم حالا حقيقتش را درک بکنيم يا نکنيم. اين طور بحث‌ها را که صرفا انسان به کتاب خدا يا گفته پيغمبر اکرم و ائمه اطهار (ع) استدلال مي‌کند و براي اثبات و حقانيتش به آيه‌اي از قرآن يا احاديث ائمه استدلال مي‌کنند تعبدي مي‌گويند. از نظر اين که صد در صد يقين دارد که گوينده‌ ها صادق و مصدق هستند معتقد مي‌شود و يقين پيدا مي‌کند که حقيقت دارد و اگر گوينده‌ ها صادق و مصدق نباشند معلوم نيست گفته‌هاي آنان حقيقت داشته باشد.**

**در بحث‌هاي تقليدي، انسان به گفته علما و دانشمندان و مجتهدين استدلال مي‌کند. مجتهدين از کتاب خدا و سنت پيغمبر احکام را استخراج مي‌کنند و در رساله‌ها مي‌نويسند و انسان‌هايي که مقلد آنها هستند آن رساله‌ها و کتاب‌ها را مي‌گيرند و به آن رساله‌ها و کتاب‌ها عمل مي‌کنند. علما مي‌گويند: مثلا نماز صبح دو رکعت است آنها قبول مي‌کنند. مي‌گويند: نماز ظهر چهار رکعت است و قبول دارند. مي‌گويند خمست را بايد اين طور بدهي. قبول دارند و بالاخره مقلد، خودش نمي‌خواهد بفهمد و بداند که اين احکام و اين گفته‌ها حقيقت و واقعيت دارد يا ندارد اما چون معتقد به قول آن عالمي ‌هست که از او تقليد مي‌کند گفته او را بدون دليل و برهان قبول مي‌کند و مسئوليت آن را به گردن همان مجتهد مي‌گذارد. مي‌گويد اگر خلاف حق گفته مسوليتش با خودش است و اگر مطابق حق گفته نتيجه و منفعتش با اوست اما بحث‌هاي علمي ‌نه متکي به کتاب خدا و گفته پيغمبران است و نه هم متکي به گفته علما و دانشمندان.**

**يکي از واقعيت‌ها که بايد بدانيم اين است که علم مستقل است آيا علم تابع عالم است يا عالم نتايج علم است.آيا علم بر عالم حاکميت دارد. يا عالم بر علم حاکميت دارد و اگر بگوييم عالم بر علم حاکميت دارد پس عالم مستقل است و علم مستقل نيست. اگر بگوييم علم بر عالم حاکميت دارد پس علم مستقل است. و عالم وابسته به علم است. در دين مقدس اسلام و گفته‌هاي خدا و پيغمبر ائمه اطهار (ع) همه جا علم حاکميت دارد.**

**علم بر پيغمبر حاکميت دارد علم بر علما حاکميت دارد. علم بر ائمه حاکميت دارد علم بر انسان‌ها حاکميت دارد. علم بر همه کس و همه چيز حاکميت دارد علم صد در صد مستقل است آزاد است. بايد بگوييم علم يک گردن کلفت مستبدي است که هيچ کس در عالم قدرت مخالفت با علم را ندارد و هرکس با علم مخالفت کند هر کس باشد گرفتار و مصيبت و فلاکت و بدبختي مي‌شود. علم مثل حسابدو دو تا چهارتا و پنج پنج تا بيست و پنج تاست آيا به ميل من است که بگويم دو دو تا چهار و پنج پنج تا بيست و پنج تا. من مي‌گويم بيست و سه يا بيست و شش تا. دلم مي‌خواهد کم مي‌کنم يا زياد مي‌کنم پس اگر عالم بر علم حاکميت دارد من هم بر همين حساب مي‌توانم حاکميت پيدا بکنم و حساب را کم و زياد در بياورم. يک جايي که دوست دارم حساب را زياد بگويم پنج پنج تا سي تا. يک جا دوست دارم کم در بياورم به ميل خودم هست اما اگر اين حساب حاکميت دارد خدا هم بايستي بگويد پنج پنج تا بيست و پنج تا و خلق خدا در هر شهري و در هر مملکتي و در زمين‌ها و آسمان‌ها و کوه‌ها و درياها و هرجا که سفر کند و در هر عالمي‌ قرار بگيرد خواه با فرشتگان تماس بگيرد با جن و انس تماس بگيرد همه جا اين حساب چون علم است واقعيت و حقيقت است حاکميت دارد.**

**خدا هم بايستي همين طور حساب کند خلق خدا هم بايستي همين طور حساب کنند اگر خدا العياذ بالله برخلاف اين حساب سخن بگويد: دروغ گو شناخته مي‌شود و خلاف واقع گفته و اگر خلق خدا هم يک چنين حسابي برخلاف همين قانوني که خودش اقتضا دارد حساب کند آن هم دروغ گو حساب مي‌شود و بالاخره به هلاکت مي‌رسد. پس به طور کلي يکي از مسايلي که در کل عالم در جهان آفرينش از خدا گرفته تا فرشته‌ها و پيغمبران و ملائکه و تمام موجودات مطرح شود اين است که علم بر همه کس و همه چيز حاکميت دارد و هيچ کس نمي‌تواند خودش را از دايره علم خارج کند و علم را ناديده يا ناشنيده بگيرد. پس علم بر دنيا و آسمان‌ها و کوه‌ و صحرا و دريا و همه کس و همه چيز حاکميت دارد. بعضي‌ها خيال مي‌کنند که دلايل علمي‌هم مانند بعضي از دلايل جعلي است. ما يک دلايل جعلي داريم و يک دلايل علمي ‌قهري، دلايل جعلي مثل شکل حروف است. شما مي‌گوييد: اين شکل عمود و حرف الف دلالت مي‌کند بر الف، ب دلالت مي‌کند بر ب و پ دلالت مي‌کند بر پ و شما شکل الف را اين طور عمودي مي‌نويسيد.جاي ديگر شکل الف را جور ديگر مي‌نويسيد. اين ها را مي‌گويند: دلايل جعلي يا شکل اعداد را مثلا دو و سه را اين طور مي‌نويسند که ما مي‌نويسيم و بعضي‌ها جور ديگري مي‌نويسند. در هرکشوري در هر مملکتي يک خطي هست. معاني يک حقيقت است اما خطوط مختلف است. شکل اين خط‌ها که دلالت بر معني مي‌کند و شکل اعداد که دلالت بر عدد مي‌کند اين دلالت‌ها را دلالت‌هاي جعلي مي‌گويند. قابل تغيير است هرکسي مي‌تواند خودش يک خطي را دليل يک معنايي قرار بدهد و يک کلمه‌اي را براي معنايي به کار ببرد.**

**دلايل ديگري هم هست که دلايل قهري است يعني هيچ کس نمي‌تواند آن دليل را جعل کند و هيچ کس هم نمي‌تواند آن دليل را تغيير بدهد و آنها را دلايل قهري مي‌گويند. مثل دلالت مصنوع بر صانع، دلالت اثر بر موثر، دلالت ردپا بر کسي است که از اين جا عبور کرده . وقتي شما در بيابان حرکت مي‌کنيد ردپايي از انسان يا حيوان مي‌بينيد استدلال مي‌کنيد که از اين جا انسان‌ يا حيواني عبور کرده هيچ کس نمي‌تواند اين دلالت را رد کند و هيچ کس که اين دلالت را جعل نکرده و اثر دلالت مي‌کند بر موثر. به محض اين که چشمت به يک خانه‌اي به يک ساختماني در بيابان و صحرا افتاد فوري استدلال مي‌کني که اين خانه و اين ساختمان را کسي ساخته. اين دلالت قهري است کسي نمي‌تواند اين دلالت‌ها را نفي کند بگويد خانه هست، اما دلالت نمي‌کند بر خانه ساز ماشين هست اما دلالت نمي‌کند بر ماشين ساز يا اين بنا هست اما دلالت نمي‌کند بر کسي که اين بنا را به وجود آورده است. اين طور دلالت‌ها که نه به جعل کسي اثبات شده نه به نفي کسي نفي مي‌شود خود به خود هست و در همه جا هم هست و هيچ کس نمي‌تواند اين استدلال‌ها را نقض بکند دلالت‌هاي قهري دلالت‌هاي طبيعي عقلي مي‌گويند علم همين دلالت‌هاي عقلي است آيا اهل دنيا اين جور با هم قرار گذاشته‌اند که پنج پنج تا بيست و پنج تا شود. مردم اين جور با هم قرار گذاشته‌اند که دو دو تا چهار تا شود و اگر در يک کشوري قرار بگذارند که دو دو تا سه تا يا پنج تا باشد و در يک دنياي ديگري و عالم ديگر قرار بگذارند که دو دو تا چيز ديگر باشد و تغيير کند. نه، اين حساب‌ها به دست کسي نيست اين قضاوت علم است عدم يک چنين حاکميتي در کل عوالم دارد.**

**در زمين و در آسمان وقتي دو عدد را پهلو مي‌هم گذاشتند چهار تا مي‌شود پنج تا**

**پنج را پهلوي هم گذاشتند بيست و پنج تا در مي‌يايد. اين ها را دلالت‌هاي قهري و دلالت‌هاي طبيعي مي‌گويند. علم همين دلالت‌هاست. علمي‌که بر انبياء و بر ملائکه و بر جن و انس حاکميت دارد و هرکسي مخالفت با آن علم کند نابود مي‌شود. همين دلالت‌هاي صد در صد قهري طبيعي است اگر شما هم از خدا بخواهيد که پروردگارا تو براي ما يک مثلثي رسم کن که اين مثلث داراي سه زاويه قائمه باشد خدا معذرت مي‌خواهد و مي‌گويد يک چنين مثلثي قابل وقوع نيست. علم يک چنين مثلثي را نمي‌پذيرد ما مي‌توانيم يک مثلثي بسازيم که لااقل يک زاويه اش قائمه باشد و دو زاويه ديگر جور ديگر. يا يک مربعي بسازيم که هر چهار تا زاويه اش قائمه باشد و در هر صورت علم يک قضاوت حتمي‌ و کلي دارد عقل يک قضاوت قطعي و کلي دارد علما و مجتهدين ما در بحث‌هاي خودشان مي‌گويند که حجيت علم قطعي است يعني علم خودش حجت است اگر علم نشان داد که خدا دوتا است خدا نمي‌تواند اين علم را بکوبد. علم ثابت کرده که خدا دوتاست علم ثابت کرده که خدا نيست علم ثابت کرده که پيغمبر و امام وجود ندارد علم ثابت کرده که آخرتي نيست قيامتي نيست. حالا اگر علم يک حقيقتي را ثابت کند تمام اهل عالم مجبورند آن علم را قبول کنند با اين حساب يکي از مسايلي که ما بايد صد در صد بدانيم اين است که حجيت علم قطعي است استقلالي است عقلي است. علم بر علما حاکميت دارد علما نمي‌توانند برعلم حاکميت داشته باشند علم حاکميت دارد و خدا نمي‌تواند بر علم حاکميت داشته باشد يعني علم را تغيير بدهد و اين سخني که من الآن عرض مي‌کنم شايد به نظر شما سنگين بيايد که علم بر خدا هم حاکميت دارد. آري علم بر خدا حاکميت دارد الا اين که خدا خودش علم است خدا يک حقيقتي است که خودش عين علم است خودش عين حکمت است خودش عين علم و قدرت است چون ملازمه ذاتي و وجود بين خدا و علم است علم که بر خدا حاکميت دارد يعني خود خدا بر خدا حاکميت دارد خدا که بر علم حاکميت دارد يعني علم خدا بر خدا حاکميت دارد.**

**بين خدا و علم ملازمه وجودي است خدا صد در صد علم است و غير از علم چيزي نيست علم هم صد در صد خداست و جز خدا چيزي نيست اما وقتي که به عالم انسان‌ها انتقال پيدا مي‌کنيم به عالم خلق مي‌رسيم خلق يک موجودي است که ملازمه به علم ندارد. علم مخلوقات، کسبي و اکتسابي است يعني مخلوقات ذاتشان جهل است و علم را کسب مي‌کنند. ذاتشان علم نيست که بگوييم آثار ذاتي هيچ وقت از ذات جدا نمي‌شود چون ذات ما جهل است علم کم کم به دست ما مي‌رسد و ممکن است بين ما و علم مخالفت باشد. اين همه اختلافاتي که در عالم به وجود آمده مربوط به همين است که يکي از گوينده‌ها عالم است و يکي از گوينده‌ها جاهل است و دوتايي اين ها با هم اختلاف پيدا مي‌کنند. اما اگر دو نفر بيايند يک حقيقتي را آن طوري که لازمه علم است پيدا کنند علمشان صد در صد قطعيت پيدا مي‌کند با يکديگر اختلاف هم پيدا نمي‌کنند. از نظر اين که خلق خدا ملازم با علم نيست يعني مخلوقات عين علم نيستند و علم هم عين مخلوقات نيست بلکه علم يک ثروتي است که به مخلوقات مي‌رسد. ممکن است علم را کم و زياد به دست بياورند صد در صد عالم شوند يا نود درصد عالم شوند يا پنجاه درصد عالم شوند. به عالم مخلوقات که بياييد مي‌بينيد علم صد در صد بر مخلوقات حاکميت دارد و مخلوقات مخصوصا انسان‌ها بايد خودشان را با علم جور کنند.علم هيچ وقت دست انسان را نمي‌بوسد که خودش را با انسان جور بکند،**

**امام باقر ع در يک حديث مي‌فرمايد: هرکسي علم را به خدمت خودش بگيرد هم**

**خودش را هلاک مي‌کند و هم علم را ضايع مي‌کند و هرکسي خودش را در خدمت علم قرار بدهد و علم را بر خودش حاکميت بدهد هم علم را عظمت مي‌دهد هم خودش را خوش بخت مي‌کند مي فرمايد: کساني که علم را سرمايه زندگي قرار مي‌دهند. همه جا دنبال پول مي‌روند و علم را براي تهيه پول و مال و ثروت استخدام مي‌کنند اين ها مانند کساني هستند که يوسف را افروخته‌اند برادران يوسف آن يوسف زيبا که چه قدر جمال ظاهري و باطني دارد آمدند به ده تومان و بيست تومان فروختند. خدا فرمود: و شروه بثمن بخس دراهم معدوده اما سلطان مبصر يوسف را خريد اين يوسف در مصر يک مملکتي را از آن قحط سالي و خشک سالي عجيب به آن سياست و تدبيري که داشت نجات داد و کل دنيا را مسخر مصر کرد.**

**سلطان مصرکه يوسف را خريد يوسفي که مظهر علم و دانش بود چه قدر عظمت پيدا کرد و اما آن برادرها که يوسف را فروختند بعد آمدند محتاج يوسف شدند آمدند از او خواهش و تمنا کردند که به آنها خوار و بار بدهد.**

**اما باقر (ع) مي‌فرمايد: کساني که اين طورعلم را اسير هوي و هوس خودشان مي‌کنند، خودشان را هلاک مي‌کنند و علم را هم ضايع مي‌کنند اما کساني که خودشان را در اطاعت علم و دانش قرار مي‌دهند هم به علم عظمت مي‌دهند و هم خودشان خوش بخت مي‌شوند پس بحث ما امروز اين است که علم يک حقيقتي است بر زمين و آسمان و کوه و دريا و صحرا و خدا و فرشته‌ها و همه موجودات عالم حاکميت دارد علم يک موجود مستقلي است که اگر در اطاعت علم قرار گرفتيم صد در صد خوش بختيم و اين خوشبختي به دست کسي نيست به دست علم است واگر با علم مخالفت کرديم صد در صد بدبختيم و اين بدبختي هم به دست کسي نيست به دست جهل است.**

**خاصيت مستقيم پيروي از علم و حکمت نجات و سعادت در دنيا و آخرت است و خاصيت مستقيم مخالفت با علم و حکمت هم هلاکت و بدبختي است در دنيا و آخرت اين بود بحث امروز ما به معمناي حاکميت علم و آزادي و استقلال علم در زمين و آسمان بر همه مخلوقات و اين که انسان‌ها خودشان را بايستي با علم و حکمت جور کنند و تابع شوند. هيچ وقت علم وحکمت خودش را تابع انسان‌ها نمي‌کند عالم تابع علم است علم تابع عالم نيست.**

**=====================================================**

**سخنراني شماره 3**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث‌هايي که در نظر دارم براي برادران و خواهران در اين فرصت کوتاهي که خدمتشان هستم پياده کنم اسمش «حکمت» است. حکمت علم کامل است يعني ما هرچيزي را که کاملا به ساخت و هندسه اش و علت غايي و فاعلي آن آشنايي پيدا کرديم که ديگر در شناخت آن مجهولي نداشتيم اين علم را حکمت مي‌گويند حکمت چهار کلمه است اين چهار کلمه درباره تمام موجودات و مخلوقات و مصنوعات و پديده‌ها و حوادث اصل است خواه آن مخلوقات و مصنوعات مصنوعات و مخلوقات طبيعي باشد که خدا ساخته يا مصنوعاتي که انسان ساخته است. زيرا اين عالم خلقت تمامش صنعت است.**

**شما نمي‌توانيد در عالم چيزي پيدا کنيد که صانع و آفريننده روي آن کار نکرده و کسي آن را خلق نکرده باشد چيزي پيدا نمي‌کنيد که خود به خود بوده و خود به خود خواهد بود. اگر در زمين و آسمان و کوه و دريا و صحرا ماده را از ابتداي خلقش تا انتها در نظر بگيريد مي‌بينيد که ماده صورت‌هاي مختلفي در عالم پيدا مي‌کند نمي‌توانيد در زمين يا در آسمان چيزي پيدا کنيد. که کسي آن را نساخته باشد. بگوييد اين خودش بوده و هست و خواهد بود آفريننده و خالق لازم ندارد يک چنين چيزي در عالم قابل ظهور و يا قابل وجود نيست هر چه در عالم هست صنعت است و حادث است بعضي‌ها را انسان‌ها ساخته‌اند بعضي‌ها را خداوند متعال ساخته. بعضي‌ها از قديم ساخته شده و مدت عمرش خيلي طولاني است و بعضي‌ها تازه تازه ساخته مي‌شود و مدت عمرشان کوتاه است وليکن در عين حال نمي‌توانيم در دل ذرات و مواد عالم يا در صفحه کره زمين يا در آسمان‌ها و زمين‌ها چيزي را پيدا کنيم که خود به خود بوده و هست و احتياج به آفريننده و خالق ندارد در واقع نمي‌توانيم چيزي را پيدا کنيم که مصنوع نباشد. آن را نساخته باشند بلکه خود به خود هست و خواهد بود لذا دانشمندان هم براي کره زمين عمر معين مي‌کنند و مي‌گويند: ميليون‌ها سال پيش از اين ميليارد‌ها سال پيش از اين براي چشمه خورشيد عمر معين مي‌کنند چندين ميليارد سال پيش از اين خورشيد به وجود آمده و خواهد بود و هنوز دانشمندان طبيعي يا الهي نتوانسته‌اند يک چيزي را در عالم بيابند و بگويند اين عمر ندارد. اول نداشته آخر هم ندارد. دانشمندان عالم براي هر چيزي عمر پيدا کرده اند. اول و آخر پيدا کرده‌اند مثلا شايد ما فکر مي‌کنيم که قديمي‌ترين موجودات. در اين جهان در منظومه شمسي ما همين کره خورشيد است اين يک موجودي است که ميليون‌ها سال عمر دارد هر کس درباره خورشيد نظر داده ميليون‌ها سال برايش عمر پيدا کرده ولي در عين حال براي اين خورشيد هم اول و آخر پيدا کرده است.**

**مي‌گويند ميليون‌ها سال پيش از اين موادي با يکديگر ترکيب شده متراکم شده**

**يک چنين خورشيدي به وجود آمده سپس اين خورشيد قطعاتي را از خودش جدا کرده و به صورت زمين و کرات ديگر و باز پيش بيني مي‌کنند که عمر زمين کي به آخر مي‌رسد و عمر خورشيد هم کي به آخر مي‌رسد.**

**اين که براي هر چيزي اول و وسط آخر پيدا مي‌کنند و علاوه هر چيزي را در عالم متغير و متحرک مي‌دانند اين تغيير و تحرک و پيدايش اول و آخر در هرچيزي برهان اين حقيقت است که همه چيز مصنوع است. اين عالم خلقت سراسر صنعت است کار کارخانه و کارگر است. هر روز در صفحه عالم يک پديده خاصي پيدا**

**مي‌شود مخلوقات تازه‌اي به وجود مي‌آورد.**

**برادرها و خواهرها در اطراف اين بحث‌ها يک قدري فکر بکنند. عيبي ندارد روي هر بحثي هفته‌اي يا دو هفته‌اي معطل شويم تا حقيقت آن واضح و روشن شود. ادعاي ما امروز اين است که هرچه هست در عالم از آن چه ما آن را مي‌بينيم يا مي‌دانيم هم دانستي‌هاي ما و هم ديدني‌هاي ما آن چه در ظاهر عالم يا در باطن عالم مي‌بينيم به دليل اختلافاتي که با هم دارند مخلوقند.**

**به دليل اين که هرکدام اول و آخر دارند و به دليل اين که همه چيز در تحرک و تغيير است. اين تغييرات و تحرکاتي که در آفرينش هست و شما نمي‌توانيد يک چيز ثابتي پيدا کنيد که مثلا شايد لااقل بگوييد که هزار سال اين شيئي تغيير نکرده يک حال بوده و از جاي خودش حرکت ننموده و تغيير شکلي نداده و يا تغيير خاصيت نداده. اين که همه چيز در عالم در تغيير و تحرک است و همه چيز با هم ديگر اختلاف دارند. دو چيز پيدا نمي‌کنيد که صد در صد يک جور و يک نواخت باشد و اين که هر چيزي اول دارد و آخر دارد اين داشتن اول و آخر و هم چنين تغيير و تحرک و اختلافاتي که موجودات با هم دارند اين ها همه دليل است که آن چه در عالم هست مصنوع است. آن چه هست ساخته شده يا ساخته‌اند. کار نداريم که خودش ساخته شده يا ساخته‌اند، خودش هم که ساخته شده باشد مصنوع است.**

**مصنوع به هرچيزي مي‌گوييم که نبوده پيدا شده و الآن هم که هست دايم در تغيير و تحرک است. يک چنين چيزي که نبوده و پيدا شده و عمر دارد اول دارد و آخر دارد وسط دارد، دايم در حال تغيير و متغير قرار مي‌گيرد. يک چنين چيزي را مصنوع مي‌دانيم مصنوع هم صانع لازم دارد. الهيون مي‌گويند که صانع همه کس و همه چيز خداوند تبارک و تعالي است.**

**طبيعيون مي‌گويند که صانع هر چيزي خودش است. هر چيزي خودش مصنوع خودش است هر چيزي صانع خودش است.**

**طبيعيون مي‌گويند که هر چيز در عالم هست خود به خود به وجود آمده نمي‌گويند خود به خود بوده. هيچ کس نمي‌گويد چيزي در عالم خود به خود بوده و خود به خود خواهد بود. همه کس نظر مي‌دهند که هر چيز در عالم هست به وجود آمده و ساخته شده. نهايت الهيون روي دلايل و براهني که دارند مي‌گويند: هر چيز که ساخته شده خدا ساخته. طبيعيون مي‌گويند که هر چيز ساخته شده خود به خود ساخته شده. حالا اگر کسي يا چيزي خود به خود ساخته شده باشد يا کسي آن را ساخته باشد در هر دو صورت مصنوع است يعني چيزي است که ساخته‌اند سابقه نداشته. ما نمي‌توانيم يک چيزي در عالم پيدا کنيم که بگوييم اين از ازل تا ابد هست زيرا موجودي که از ازل تا ابد هست آن موجود مخلوق نيست مصنوع نيست آن ثابت است غيرقابل تغيير و تغير است.**

**هر چيزي که تغيير پذير و تحرک پذير است همين تغيير پذيري و تحرک پذيري برهان اين حقيقت است که آن از اول نبوده به وجود آمده و کسي يا چيزي آن را ساخته حالا يا سازنده اش يک موجود با شعور و عالمي‌ مانند خدا باشد يا سازنده اش به قول طبيعيون يک موجود بي شعور مانند طبيعت باشد. طبيعيون مي‌گويند: اين طبيعت بي شعور، يک مصنوعات خيلي عالمانه و حکميانه‌اي ساخته و اين طبيعت بي شعور يک آدم با شعور ساخته کار نداريم به اين که آفريننده طبيعت است يا آفريننده خداي طبيعيت است. آن چه مسلم است به عنوان يک بحث علمي‌خدمت برادرها عرض مي‌کنم آن اين است که ما در عالم چيزي نداريم که مصنوع نباشد. ساخته نشده باشد و خود به خود بوده باشد چون نمي‌توانيم و هيچ کس هم نمي‌تواند چيزي را در عالم پيدا بکند که بگويد از ازل تا به ابد بوده مي‌گوييم همه چيز مصنوع است. طبيعيون مي‌گويند ماده ازلي است.**

**ماده يعني همان چيزي که پيکره موجودات عالم از آن تشکيل شده مي‌گويند: ماده در وضع ابتدايي خودش که دست نخورده باشد و کسي روي آن کار نکرده باشد اين ماده در وضع ابتدايي ازلي است يعني آفريننده ندارد. خود به خود به وجود آمده اما شما به طبيعيون بگوييد و حتما همه گفته‌اند خودشان هم به خودشان گفته‌اند که آيا شما توانسته ايد ماده را در وضع ابتدايي اش پيدا کنيد که دست نخورده باشد. کسي يا چيزي روي آن کار نکرده باشد. شما توانسته ايد يک ماده‌اي در عالم پيدا کنيد که صد در صد يقين کنيد که روي اين ماده کار نشده کسي اين ماده را به يک صورتي به يک شکلي در نياورده زيرا اولا ماده در هرجا پيدا شود داراي شکل است داراي ابعاد است. و همه دانشمندان مي‌گويند: شکل و ابعاد عرض است و عرض هم عدم است. شما نمي‌توانيد ماده را در وضعي پيدا کنيد که فاقد شکل باشد بعدي نداشته باشد آن قدر که مي‌دانيد کوچک نباشد يا آن قدر که مي‌دانيد بزرگ نباشد.**

**دانشمندان الآن هرچه را که يافته‌اند به صورت ساخته شده و به صورت درست شده**

**پيدا کرده اند. هنوز چيزي را پيدا نکرده‌اند که بگويند کسي روي اين کار نکرده است و کسي آن را نساخته. اساسا يکي از چيزهايي که با وسايل بشري با علم و دانش انسان با چشم مسلح يا غير مسلح قابل درک و قابل رويت نيست ماده اولي است.**

**در حالات ابتدايي نمي‌شود موجودات را در بدو خلقتش پيدا کرد ما الآن مثلا ماشين‌ها را مي‌دانيم از ابتداء چه بوده مي‌بينيم سنگ آهن است يا مثلا صنايع ديگري که داريم. ساختمان‌ها را مي‌دانيم که در ابتداء خاک و سنگ است روي آن کار مي‌کنيم آجر مي‌شود سنگ را مي‌تراشيم چنين و چنان مي‌شود يا صنايع ديگر مثلا صنايع برقي يا غير برقي را خوب مي‌دانيم تلويزيون را راديو را مي‌دانيم. در اول چه بوده در اول قطعات سنگ مس بوده بعدا دانشمندان روي آن کار کردند به صورت اين صنايع درآوردند اما ما نمي‌توانيم فکر خودمان را به آن حالت ابتدايي صنايع طبيعت برسانيم و بگوييم که اجسام عالم و آدم پيش از آن که شکل بگيرند چه بوده اند. خاک‌ها پيش از اين که شکل بگيرند چه بوده اند. آب‌ها و هواها پيش از اين که مهندسي بشوند چه بوده‌اند علم نتوانسته است آن اول خلقت را پيدا کند زيرا هر جا رفته با چيزهاي ساخته شده رو به رو شده‌ و به دليل اختلافي که در ذات اشياء پيدا کرده‌ دانسته که آنها از حالات ابتدايي خارج شده‌اند. پس همه اعتراف کرده‌اند که اين ذرات در حال ابتدايي نيستند اگر ما بگوييم که اين ذرات اتمي ‌پروتون‌ها و الکترون‌ها در وضع ابتدايي‌اند کسي روي اين ها کار نکرده که پروتون و الکترون شود، خودش از همان ابتدا به اين شکل بوده است. اگر اين ها از ابتداء به همين شکل بوده‌اند مي‌گوييم شيئي که از ابتداء به يک حال بوده و کسي روي آن کار نکرده چيزي که کسي روي کار نکرده است اولا از ازل تا ابد بايد به يک حال باشد و ثانيا نبايستي آن دو شيئي با يکديگر اختلاف داشته باشند بگويند: پروتون الکترون يا مي‌گوييد مثبت و منفي اين ها همه از نظر ماديت و جسمانيت يکي هستند اما از نظر خاصيت از نظر عوارضي که دارند دو تا هستند. روي دو بودنش ما هم دو تا اسم روي آن مي‌گذاريم مي‌گوييم پروتون و الکترون. اگر يک حقيقت بودند يک اسم هم بيشتر نداشتند. دانشمندان اتفاق دارند که ما نمي‌توانيم صنايع طبيعت را درآن حالات ابتدايي اش پيدا کنيم که خدا يا طبيعت روي آن کار نکرده باشند. حالات ابتدايي صنايع طبيعت قابل کشف نيست راست مي‌گويند در عين حال ما اگر توانستيم يک چيزي را در عالم پيدا بکنيم که دست کسي روي آن کار نکرده باشد و دايم به يک حال و يک وضع باشد اين جا قضاوت مي‌کنيم که آن يک چيزي است ازلي و ابدي، خود به خود بوده و خود به خود خواهد بود، آفريننده لازم ندارد و اما اگر نتوانستيم يک چنين چيزي پيدا کنيم و با هرچيزي رو به رو شديم ديديم که آن را ساخته‌اند و مهندسي نموده‌اند قد و قواره به آن داده اند، رنگ و خاصيت به آن داده‌اند قضاوت مي‌کنيم که آن چه در عالم دست مصنوع و مخلوق است. چيزي را نمي‌توانيم پيدا کنيم و پيدا هم نمي‌شود که مصنوع و مخلوق نباشد تا بگوييم خود به خود بوده و خود به خود خواهد بود.**

**اين بحث امروز ما که آيا در عالم چيزي پيدا مي‌شود ساخته نشده باشد يا چنين چيزي در عالم نيست. حال اگر يک چنين چيزي پيدا کرديم که ساخته نشده صد در صد تسليم آن مي‌شويم. مي‌گوييم اين يا خالق عالم است که ساخته نشده خود به خود بوده يا اين که بي نياز و مستغني از خالق عالم است و درعين حال بايستي بي نياز و مستغني از کمال هم باشد.**

**يعني چيزي که خود به خود بوده و بايد باشد. بايد کامل ترين چيزها باشد زيرا هر**

**آن چه خود به خود بوده و خود به خود خواهد بود غني است و مستغني است، محتاج به کسي و چيزي نيست. اگر خدا به او بگويد بيا تو را بسازم مي‌گويد چه چيز را مي‌خواهي بسازي و من ساخته ام. بيا رنگت کنم مي‌گويد رنگينم. بيا نيرومندت کنم مي‌گويد نيرومندم. بيا قد و قواره به تو بدهم مي‌گويد قد و قواره دارم. چيزي که آفريننده ندارد يا نيست يا اگر هست صد در صد يک موجود کامل بي عيب و نقص است که احتياج به کسي يا چيزي ندارد. نمي‌‌شود يک چيزي خود به خود بوده و خواهد بود در عين حال ناقص باشد اگر ناقص باشد ناقص محتاج است، محتاج نمي‌شود خود به خود بوده و خود به خود هم باشد. بحث امروز ما قدري روي اين تکيه داشت که آيا مي‌توانيم چيزي در عالم پيدا بکنيم که بي نياز از آفريننده يا بي نياز از طبيعت باشد، هم از آدم‌ها بي نياز باشد هم از خداي عالم بي نياز باشد. يک موجود صددرصد کامل و مجهز و مرتبي باشد که در ذاتش احتياج نباشد. تا ما با يافتن يک چنين چيزي بتوانيم يک آيه‌اي از آيات قرآن را نقض کنيم که خدا مي‌فرمايد: (اتنم الفقرا الي الله و الله هو الغني الحميد) تنها موجود غني و بي نيازي که از ازل تا به ابد نه خودش روي خودش کار کرده و نه کسي روي آن کار مي‌کند و نه احتياج دارد که کسي روي آن کار کند فقط ذات مقدس خداوند متعال است که غنا و بي نيازي از لوازم ذاتي اوست.**

**از خدا که گذشت عالم خلق ملازم با فقر و احتياج است يعني خلق هر چه دارد به او داده‌اند و او را ساخته‌اند و مي‌توانند از او بگيرند و دايم در معرض تغيير وتغير است.**

**====================================================**

**سخنراني شماره 4**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**لازم دانستم خدمت شما قدري در تعريف حکت بحث کنم. عرض شد که حکمت چهار کلمه است و اين چهار کلمه در ترکيب خود مولد حکمت است يعني هرکس در صنايع الهي و انساني اين چهار کلمه را شناخت علم او تبديل به حکمت شده و بعد از شناخت اين چهار کلمه شبهه‌اي در معلومات و نظريات او پيدا نمي‌شود و با بصيرت کامل به سوي آينده حرکت مي‌کند و يقين به آينده‌ها دارد. زندگي دنيا و آخرت و زندگي دوباره مردگان براي او کاملا واضح و رشن است.**

**چهار کلمه حکمت عبارت است از:**

**کلمه اول (لم) : براي چي و به چه منظور ساخته شده. هدف سازنده از ايجاد اين موضوع چه بوده است يعني علت غايي. زيرا هيچ حادثه‌اي يا مخلوق و مصنوعي بدون علت غايي (هدف سازنده از ايجاد حادثه يا مخلوق) ساخته نمي شود. مثلا شما به يک وزشکار مي‌گوييد به چه منظور دويدي جواب مي‌دهد براي تقويت عضلات، تقويت عضلات علت غايي يا هدف ورزشکار از دويدن است يا اگر بپرسي به چه منظوري دوچرخه را ساختي جواب مي‌دهد براي سواري.**

**کلمه دوم ( بم ) : سوال و جواب از مواد اوليه و مصالح ساختماني است که از آن تعبير به کلمه بم مي‌شود. يعني اين صنعت با چه چيزي و با چه موادي به وجود آمده و چه موادي در ساخت آن به کار رفته است.**

**کلمه سوم : سوال مي‌شود از هندسه خلقت و کيفيت آفرينندگي قاعده‌ ها و اندازه ‌ها که براساس آن شکل گرفته مانند هندسه ماشين سازي و يا فرمول داروسازي و هندسه راه ساختمان که از آن تعبير به علت صوري مي‌شود که اين صنعت چه کيفيتي دارد و چگونه و چه طور ساخته شده يعني قانون و قاعده‌اي که براساس آن موجودات شکل مي‌گيرند و در جهت وصول هدف به کار گرفته مي‌شوند.**

**کلمه چهارم : سوال از آفريننده است يعني عامل آفريننده خواه شخص باشد يا شيئي زيرا آفريده بدون آفريننده ممکن نيست.**

**بدون وجود اين چهار علت هيچ حادثه‌اي و مخلوقي قابل ظهور نيست دو کلمه از چهار کلمه در داخل وجود هر مخلوقي قرار مي‌گيرد و دو کلمه ديگر در حاشيه آن واقع مي‌شود.**

**علت فاعلي پيش از ظهور و علت غايي بعد از ظهور موجوديت پيدا مي‌کنند مثلا در صنعت کشاورزي و درخت کاري علت فاعلي زارع و باغبان است که پيش از تخم کاري وجود دارد و علت غائي ثمره زراعت و درخت است که در آينده پيدا مي‌شود. علت صوري شکل زراعت و درخت است و علت مادي استفاده از مواد آب و خاک واملاح ديگر اگر در شناخت کمي‌يا چيزي يک کلمه يا چهار کلمه مجهول بماند به همان ميزان علم انسان ناقص است و علم ناقص حکمت نيست و بايد بدانيم که هر يک از اين چهار کلمه علت تامه پيدايش و آفرينش است نه اين که هرکدام جزء علت باشند و همه با هم علت تامه به حساب بيايند اگر يکي از آنها نبود پيدايش مخلوق محال مي‌شود يا اين که حادثه‌اي لغو و عبث خواهد بود که آفريننده در ساخت آن عالم و عاقل شناخته نمي‌شود و بلکه يک بازي و کار عبثي است.**

**===================================================**

**سخنراني شماره 5**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث ما در چهار کلمه حکمت بود که شناخت اين چهار کلمه در خلقت مخلوقات يک علم کامل و مخصوصا شناخت اين کلمه در خلقت خودمان انسان شناسي کامل است. موجودات و مخلوقاتي هستيم که خداوند تبارک و تعالي ما را آفريده ما در مقايسه با تمامي‌ موجوداتي که در عالم هستند شاه کار عالم خلقت و آخرين پديده علمي ‌خداوند تبارک و تعالي هستيم. حقيقتا خداوند مخلوقي بهتر و بالاتر وعالي تر و مناسب تر و مجهزتر از انسان نيافريده لذا وعده داده است که کل عالم آفرينش را در اختيار انسان قرار بدهد و انسان را بر آن چه در کل عالم خلقت هست حاکم گرداند. اين که که شما مي‌شنويد خدا وقتي که آدم را خلق کرد فرشتگان را امر کرد آدم را سجده کنند جن و ابليس را هم امر کرد آدم را سجده کنند و فرشتگان آدم را سجده کردند اما ابليس آدم را سجده نکرد منظور از اين سجده همان تسخير است.**

**فرشتگان عوامل آفرينش هستند. فرشتگان در عالم مانند برق اند در کارخانجات. خيلي کارخانجات هست که مواد اوليه را از يک طرف مي‌ريزند و با نيروي برق از طرف ديگر آن چه مي خواهند چندين هزار رقم صنعت خارج مي‌شود و هر صنعتي براي يک هدفي ساخته مي‌شود.**

**همان طور که با نيروي برق در يک کارخانه‌اي چه قدر مصنوعات ساخته مي‌شود عالم خلقت هم همين طور است. اين عالم خلقت از دو اصل به وجود آمده است:**

**يکي را ماده گويند و ديگري را روح يا نيرو. يکي را ظلمت گويند و ديگري را نور.**

**اسم‌هاي مختلفي دارد اما حقيقت آن يکي است.**

**حالا فرشته‌ها، آن عوامل سازنده آفرينش هستند. کل عالم مانند صنايع برقي است و فرشته‌ها هم برق اين صنايع هستند. فرشته‌ها هستند که مواد عالم را به يکديگر ارتباط مي‌دهند فرشته‌ها هستند که از آب و خاک گل مي‌سازند و گياه و ميوه مي‌سازند حشرات را و انسان‌ها را مي‌سازند بالاخره اين فرشته‌ها که عوامل سازنده عالم آفرينش هستند الآن در اختيار خداوند متعال‌اند اما وقتي انسان به کمال مطلق مي‌رسد تمام اين فرشته‌ها به اختيار انسان در مي‌آيند. انسان به فرشته‌ها دستور مي‌دهد فرشته‌ها به امر انسان کار مي‌کنند يک قضايايي که مربوط به آينده است شايد اگر بگويم با افکار شما جور در نيايد مي‌خنديد و مي‌گوييد يعني چه؟ ولي در زندگي بهشتي وقتي يک بهشتي امروز مثلا چندين ميليون نفر را مي‌خواهد پذيرايي کند به فرشته‌ها دستور مي‌دهد بايستي چندين هزار دسته گل بسازند چند تن ميوه بسازند هرچه مي‌خواهند بسازند. به فرشته‌ها دستور مي دهد و اين فرشته‌ها دست بالاي چشمشان دستور اهل بهشت را اجرا مي‌کنند.**

**اين که که خدا به فرشته‌ها مي‌گويد آدم را سجده کنيد سجده آنها مانند سجده ما که پيش پاي خدا به خاک مي‌افتيم نيست. خدا به فرشته‌ها دستور مي‌دهد که تمام شما بايد در اطاعت انسان باشيد به اختيار انسان باشيد دستور انسان را اجرا کنيد. ما الآن در حالات ائمه اطهار (ع) داريم که ائمه حاکم بر فرشتگان هستند. دستورات ائمه را فرشتگان اجرا مي‌کنند. يک نفر آمد خدمت امام هشتم حضرت علي بن موسي الرضا(ع) عرض کرد پدرم در حال مرگ است اگر ممکن است ساعتي تشريف بياوريد شايد عذاب مرگ برايش آسان شود. حضرت رضا تشريف بردند و ديدند که آن مرد در حال مرگ است حضرت اشاره‌اي کردند به حال آمد چشمش را باز کرد و شروع کرد به حرف زدن حضرت به او فرموده که درچه حال بودي و چه ديدي؟**

**عرض کرد يا ابن رسول الله در موقعي که بي حال بودم خودم را در اختيار يک نيروي عظيم و عجيبي ديدم که مانند يک گنجشکي در اختيار او هستم او من را از اين بدنم بيرون مي‌کشيد از خودم هيچ اراده و اختيار نداشتم فرمود که بعد چه شد. عرض کرد شما که آمديد ايستاد متوقف شد و شما دستور داديد من را برگرداند، من را برگرداند و الآن هم مي‌بينم باز آماده است که دستور شما را اجرا کند. اين معجزاتي که در طول تاريخ انبياء بوده و در آينده‌ ها هم در حکومت امام زمان خيلي زياد خواهد بود. اين معجزات صنعت انسان است يعني دستور آن به دست انسان و ساخت ان به دست فرشته هاست. وقتي مي‌بينيد که حضرت عيسي(ع) وارد شهري مي‌شود چندين هزار نفر مريض و فلج و کور و کر را مي‌آوردند جلوي حضرت عيسي (ع) که حضرت به آنها شفا بدهد. حضرت به هرکدام يک نگاهي مي‌کند به همان نگاه کردن خوب مي‌شود چه طور يک مرتبه خوب مي‌شود آن عاملي که فورا سرطان را خوب مي‌کند فرشته است مغز ديوانه را به اعتدال مي‌آورد. سل را خواب مي‌کند کور مادرزاد را شفا مي‌دهد. اين ها همه طب است فرق ندارد که ما با دوا و دارو يک سرطاني را معالجه کنيم يا با نفس صاحب نفسي.**

**کسي هم که صاحب نفس است با دعا سرطان را معالجه مي‌کند او هم يک طبي دارد و طبابت کرده، کسي هم که با دوا و دارو سرطان را معالجه مي‌کند آن هم طبابت کرده نهايت اين طبيب وسايل مادي در اختيارش هست که با دوا و دارو مثلا سرطان را معالجه مي‌کند اما حضرت عيسي يک وسيله ديگري در اختيار دارد آن وسيله فرشتگانند به محض اين که دستور مي‌دهد اين سلول سرطان و اين ماده سرطان را بخشکانيد و ذوب کنيد و اين انسان را به حال اول در بياوريد يا دستور مي‌دهد چشم اين آدم را بسازيد گوش اين آدم را بسازيد فوري شروع به ساختن مي‌کنند. معجزات صنايع انبياء است يعني به دستور انبياء و سازندگي فرشتگان. فرشتگان که مامور مي‌شوند آدم را سجده کنند يعني فرشتگان در اختيار آدم قرار مي‌گيرند.**

**خداوند متعال ابتداء به فرشتگان مي‌گويد در اطاعت آدم باشيد و به طبيعت هم مي‌گويد: در اختيار آدم باشند جن را طبيعت مي‌گويند و روح را فرشته مي‌گويند اگر فرصت‌هايي داشتيم و شما آمادگي داشتيد اين مطالب را خوب توضيح خواهيم داد و شما را به طور واضح در جريان اين که جن و طبيعت چيست و فرشتگان چي هستند و ما چه آينده‌اي داريم و آينده‌ها به چه وضعي خواهد بود و زندگي ما در آينده چه طور اداره مي‌شود قرار خواهيم داد. خداوند متعال به فرشتگان دستور داد در اطاعت آدم باشيد آنها دستشان بالا تسليم شدند به طبيعت و عوامل جن هم گفت شما بايستي در اختيار آدم باشيد. ممکن است بگوييد که چگونه طبيعت جن است طبيعت انسان را گول مي‌زند انسان هم قهرمان کفر و گناه مي‌شود. انسان در اين جا يک شيطان انسي و يک ابليس جني است مثل اين که ما الآن با علم دانش طبيعت را مسخر مي‌کنيم. پيش از اين برق طبيعت در اختيار ما نبود حالا هست . نفت و بنزين و گاز طبيعت در اختيار ما نبود حالا هست اين همه معادن در اختيار ما نبودند حالا هستند وليکن طبيعت چموش است مگر اين که به وسيله فرشتگان مسخر انسان شود.**

**قهرمان‌هاي طبيعت پرست همان ابليس‌هايي هستند که تسليم آدميت و انسانيت نمي‌شوند. هرچه علم بيشتر بالا مي‌رود قدرت انسان زيادتر مي‌شود و قدرت انسان که زياد مي‌شود مي‌تواند عوامل طبيعت روح طبيعت را مسخر کند روح طبيعت را مي‌گويند فرشته وخود طبيعت را مي‌گويند جن. چون طبيعت خودش سرکش است و انسان علم و قدرت لازم دارد که اين طبيعت را بتواند مهار کند بالاخره منظور اين است که انسان شاه کار عالم خلقت است. ما عجيب ترين موجودات هستيم ما نفر دوم بعد از خدا هستيم. شما عظمت خدا را يک قدري به نظر بياوريد که آن، چه نيرويي است عالم را خلق کرده و اداره مي‌کند از عظمت خلقت عالم به عظمت خداوند تبارک و تعالي پي ببريد.**

**خدا يک عظيم نامتناهي است در علم بي نهايت است در قدرت بي نهايت است در حکمت بي نهايت است در وجود بي نهايت است در همه چيز بي نهايت است.**

**خدا که اين همه عظمت دارد نفر اول است و انسان کامل نفر دوم. ما انسان‌ها شاگرد مکتب خدا هستيم خداوند ما را مي‌پروراند تا روزي که به ثمر برساند. همان طور که يک استادي هدفش اين است علم و دانش و فن و هنر خودش را به شاگردانش بياموزد وقتي که آموخت و شاگرد را به مقام خودش رسانيد پست مقام خودش را يا شغل خودش را به شاگردش واگذار مي‌کند. خداوند متعال هم همين نقشه را درباره ما اجرا مي‌کند ما همه شاگردان مکتب خدا هستيم خدا ما را مي‌پروراند تا روزي که به ثمر برساند. روزي که علم خدا را و قدرت خدا را بدانيم اسماء و صفات خدا را بدانيم بالاخره ما هم در عالم، استاد هنرمندي مانند خداوند تبارک و تعالي شويم آن روز که ما به علم و دانش استادي رسيديم خداوند توانست تمام علوم و اسرار خلقت را به ما بياموزده اين عوامل طبيعت را هم در اختيار ما مي‌گذارد.**

**اهل بهشت وقتي چيزي مي‌خواهند ديگر از خدا مطالبه نمي‌کنند. با کشاورزي و دام داري هم آن چه مي خواهند تهيه نمي‌کنند فقط همان عوامل فرشتگان که در اختيار آنها هست آن عوامل را به کار مي‌برند. خودشان هرچه مي‌خواهند مي‌سازند و به اراده مي‌سازند نه با زور و دست و پنجه نرم کردن تا براي آنها خستگي به وجود بيايد. بالاخره اين چهار کلمه حکمت را لااقل اگر بتوانيم درباره خودمان بفهميم ما يک صنعتي هستيم. وجود ما دلالت مي‌کند که با چهار عامل و چهار دليل به وجود آمده ايم که اگر اين چهار دليل يا چهار عامل نبودند ما هم نبوديم. حالا آن چهار عامل و چهار دليل که ديروز عرض کردم چهار کلمه حکمت است.**

**يکي عامل سازنده و آفريننده. وجود ما دلالت مي‌کند بر عامل سازنده ما، که اگر عامل سازنده نبود ما هم نبوديم.**

**کلمه دوم آن مواد و مصالي که در خلقت ما به کار رفته و خدا چه چيزهايي را با هم جمع کرده و با هم ترکيب نموده و از ترکيب آنها يک چنين موجودي به نام انسان ساخته که علم و قدرت دارد، شعور و فهم دارد، اراده و حاکميت دارد، اين همه ادعا دارد، آن مواد و مصالح ساختماني که خدا ابتدا آنها را در دل گياه و حيوانات مي‌سازد بعد آنها را جمع آوري نموده با يکديگر ترکيب مي‌کند و از ترکيب آنها انسان به وجود مي‌آيد. آن مواد اوليه را علت مادي مي‌گويند که در عربي با کلمه (بم) بيان مي‌شود يعني خداوند با چه چيزي ما را درست کرده با چه چيزي ما را ساخته.**

**کلمه سوم هندسه خلقت ماست. از عجايب علم خداوند تبارک وتعالي هندسه خلقت انسان است که چه جور خداوند اين مواد و سلول‌ها را با همديگر مهندسي مي‌کند و با يکديگر ارتباط مي‌دهد و با هم جمع و جور مي‌کند و چه طور مغز ما را مهندسي مي‌کند.خون ما را مهندسي مي‌کند و آن چه در وجود ما هست هيچ ذره‌اي از ذرات در بدن ما نيست مگر اين که به نحو عجيبي اين ذرات و مواد با هم ترکيب و مهندسي شده‌اند و از اين ترتيب و هندسه موجودي به نام انسان ساخته شده که اين همه ادعا دارد. از عجايب مخلوقات خداست. کلمه سوم يعني آن مواد و مصالحي که با هم ترکيب و مهندسي شده و خلقت ما را تشکيل داده .**

**کلمه چهارم هدف خداست. هدف خدا از خلقت ما چيست؟ هدف خلقت خيلي مهم است. شما الآن از هرچه استفاده مي‌کنيد براي اين است که علت غايي آن را مي‌دانيد مثلا شما به بازار مراجعه مي‌کنيد يک راديوي بسيار کوچکي که شما را به کره زمين ارتباط مي‌دهد خريداري مي‌کنيد چون مي‌دانيد اين راديو براي چيست و به چه منظوري ساخته شده براي اين که شما را به شهرهاي کره زمين ارتباط دهد مي‌توانيد از آن استفاده کنيد اما اگر همين راديويي که شما را به کل عالم ارتباط مي‌دهد و مي‌توانيد از آن استفاه کنيد به دست يک بچه دو سه ساله بدهيد خيال مي‌کند اسباب بازي است به زمين مي‌زند و از بين مي‌برد پس شما مي‌توانيد از اين راديوي کوچک استفاده کنيد با کل دانشمندان عالم تماس حاصل کنيد اما بچه‌اي که از هدف ساخت و علت غايي راديو اطلاع ندارد آن را اسباب بازي خودش قرار مي‌دهد واز زمين مي‌برد.**

**حالا ما هم يک چنين صنعت عجيبي هستيم گاهي اسباب بازي خودمان و ديگران مي‌شويم ضايع مي‌شويم زيرا نمي‌دانيم هدف خدا را از خلقت ما چي بوده است که ما خودمان را در مسير هدف به کار بياندازيم يا از کسي اطاعت کنيم که ما را در مسير هدف به کار مي‌گيرد و مي‌خواهد ما را به هدف مطلوب ما برساند اين را مي‌گويند علت غايي. اگر هدف خدا را از خلقت خودمان شناختيم سعي مي‌کنيم در راه رسيدن به هدف فعاليت کنيم يعني از وجود خودمان به نحو احسن استفاده کنيم يا در اطاعت کسي باشيم که ما را به هدف مي‌رساند. اين که ما را اسباب بازي خودش قرار دهد. حالا اين چهار کلمه را يکي يکي درباره خلقت خودمان بحث مي‌کنيم. تا اين که از از اسرار خلقت خودمان آگاه شويم و ببينيم ما چه موجودي هستيم و به چه منظور ساخته شده ايم.**

**=====================================================**

**سخنراني شماره 6**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث ما در چهار کلمه حکمت بود که عرض کردم وقتي انسان اين چهار کلمه را در هر مصنوعي و مخلوقي شناخت کاملا به واقعيت و حقيقت آن مصنوع آگاهي پيدا مي‌کند. علمش کامل مي‌شود شک و شبهه از فکر او برداشته مي‌شود داراي يک علم کاملي است مثل اين که در يک جاده اسفالته صاف و روشن به سوي مقصد حرکت مي‌کند و هيچ مجهولي در زندگي ندارد. مثلا مولا امير المومنين علي(ع)که مي‌فرمايد لوکشف الغطا ما ازددت يقينا يعني اگر پرده‌ها را از جلوي چشم بردارند تا همان طور که گذشته‌ها را ديده ام آينده‌ ها را و موجودي‌ها را ببينم و همان طور که آن چه ديده مي‌شود مي‌دانم آن چه هم که ديده نمي‌شود مي دانم بر علمم چيزي اشافه نمي‌شود با اين که ايشان در يک نقطه‌اي از عالم زندگي مي‌کنند و يک ظرفي از اين عالم را فرا گرفته‌اند که زندگي کره زمين باشد. از نظر اين که به حکمت خلقت عالم آگاهي و آشنايي دارند مثل اين است که کل عالم را مي‌بينند و مي‌دانند که خداوند متعال چه طور اين عالم و آدم را خلق کرد. حکمت يک علم کاملي است که ائمه اطهار (ع) اين علم را کاملا لابلاي فرمايشات و توضيحات خودشان در اختيار ما گذاشته‌اند و ما هم اگر از خداوند متعال کمک بگيريم خداوند چشم و گوش ما را باز مي‌کند که با کلمات حکمت آشنا شويم به هندسه خلقت خودمان و هندسه خلقت اين عالم پي ببريم و ببينيم که در چه راهي هستيم و چگونه به سوي آينده‌ ها در حرکت مي‌باشيم و آينده زندگي خودمان را هم مثل گذشته کاملا مي‌دانيم.**

**عرض شد که کلمات حکمت چهار است يعني هر مخلوقي بر چهار چيز دلالت مي‌کند. هر مخلوقي هر مصنوعي به خودي خودش چهار چيز را اثبات مي‌کند همان طور که خودش ديده مي‌شود اين چهار کلمه هم همراه همان مخلوق و مصنوع ديده مي‌شود وقتي يک ماشين را مي‌بينيم مي‌گوييم ماشين ولي وقتي خوب دقت کنيم و ببينيم اين ماشين بر چه چيزها دلالت مي‌کند آيا همين که ماشين را ديديم و گفتيم ماشين علم کاملي داريم يا بايد بيشتر دقت کنيم که همراه اين صنعت چه چيزها مي‌فهميم. آن چهار علمي‌که همين ماشين بر آنها دلالت مي‌کند يکي دلالت بر سازنده خودش و نمي‌شود کاري کرد که اين مصنوع بر سازنده و صانع خود دلالت نکند يکي هم دلالت بر کيفيت ساخت و هندسه آفرينش خودش يعني اين ماشين روي چه قانون قاعده‌اي به وجود آمده که اگر آن قاعده‌ها اجرا نمي‌شد ماشين هم ساخته نمي‌شد پس اين ماشين بر آن قاعده‌ ها و قانون‌ها که روي آن قطعات يدکي ساخته شده و با يکديگر ترتکيب گرديد دلالت مي‌کند اين را کيفيت مي‌گويند که هر چيزي بر کيفيت ساخت خودش دلالت مي‌کند و دلالت سوم دلالت بر آن مواد اوليه و مواد خامي‌که آنها را با يکديگر ترکيب و ترتيب داده‌اند اين ماشين را يا اين قالي و خانه را ساخته‌اند آنها را مي‌گويند: مواد اوليه در عربي با کلمه بم تعريف مي‌شود و کلمه سوم دلالت بر هدف سازنده از ساخت اين مصنوع. هر مصنوعي خودش دلالت مي‌کند بر هدفي که از ساخت آن داشته‌اند که از آن با کلمه چرا سوال مي‌شود. چرا اين خانه را ساخته‌اند چرا اين ماشين را ساخته‌اند و به اصطلاح مي‌پرسم چگونه ساخته شده چرا ساخته شده از چه مواد و مصالحي ساخته شده چه کسي آن را ساخته. اين چهار کلمه را که صد در صد دانستيم علم ما تبديل به حکمت مي‌شود و ديگر شک و شبهه نداريم و ظن و گمان از زندگي ما برداشته مي‌شود و يک چنان علمي ‌پيدا مي‌کنيم که اگر تمام عالم و تمام مردم عالم به يک راه بروند و با فکر ما و علم ما مخالفت کنند در صحت علم و راهمان شک نمي‌کنيم و صددرصد يقين داريم که تمام اهل عالم که در راهي غير از راه ما هستند و عاقبت بدبخت و بي چاره مي‌شوند و محدوديت پيدا مي‌کنند و تنها ما موفق هستيم دو کلمه از اين چهار کلمه در داخله مصنوع قابل کشف است و دو کلمه ديگر در خارج وجود مصنوع. دو کلمه داخلي و دو کلمه خارجي است. مثلا الآن که چشممان به ماشين مي‌افتد فلزاتي که از آن فلزات ماشين ساخته شده داخلي است يعني ماشين را اوراق کنيم بر آن فلزي که از آن ساخته شده آگاهي پيدا مي‌کنيم و مي‌دانيم که از چه مواد و مصالحي به وجود آمده پس مواد و مصالحي که در ساخت آن به کار رفته در داخل ماشين است همان قطعات دلالت مي‌کند که از چه مواد و مصالحي ساخته شده و هم چنين هندسه وجود ماشين با خودش است اگر بخواهيم بدانيم که روي چه قاعده و قانوني به وجود آمده آن را اوراق و مونتاژ مي‌کنيم قاعده و قانون ساخت آن را کشف مي‌کنيم اما دو کلمه ديگر که در خارج مصنوع است يکي سازنده است. سازنده مصنوعات و مخلوقات همراه آن نيست ما کتاب را مي‌بينيم اما نويسنده کتاب را نمي‌بينيم بنا را مي‌بينيم اما سازنده بنا را نمي‌بينيم يا يک مخلوق ديگر را مي‌بينيم اما سازنده اش را نمي‌بينيم . اين مخلوق دلالت مي‌کند بر خالق وجود خالق و صانع را اثبات مي‌کند اما ما همراه اين مصنوع نمي‌توانيم صانعش را پيدا کنيم خواه سازنده انسان‌ها باشند يا خداي انسان‌ها مگر اين که حرکت کنيم برويم به آن شهر و مملکتي که سازنده در آن جا زندگي مي‌کند چند ساعتي پهلويش بنشينيم و از نزديک او را بشناسيم پس ما کتاب را که مي‌خوانيم نويسنده کتاب را نمي‌بينيم مگر برويم جا و مکان او را پيدا کنيم زيرا او خودش همراه کتاب نيست علم او همراه کتاب است مصنوع فقط دلالت مي‌کند بر آفريننده و سازنده اما آفريننده و سازنده را به ما نشان نمي‌دهد و آن کلمه دوم که در خارج وجود مصنوع است و همراه مصنوع نيست در آينده‌ ها پيدا مي‌شود علت غايي است يعني ما الآن مي‌دانيم اين ماشين است اما نمي‌دانيم براي چه ساخته شده مي‌گويند براي سواري و بارکشي بعد که از کارخانه بيرون آمد در اختيار مشتري قرارگرفت يا ما الان درخت را مي‌بينيم ثمره و درخت همراه درخت نيست در آينده ‌ها به وجود مي‌آيد. اين بنا و ساختمان را مي‌بيني اما براي چه ساخته شده براي سکونت الآن همراهش نيست کسي در آن ساکن نيست علت غايي و علت فاعلي در خارج از وجود مصنوع است اما علت مادي و علت صوري که هندسه خلقت باشد در داخله وجود مصنوع است روي همين حساب ماديون و طبيعيون که آن چه را مي‌بينند قبول دارند و آن چه را نمي‌بينند قبول ندارند، نتوانستند در تحقيقات خودشان آفريننده عالم را بشناسند و قبول کنند و هم چنين در تحقيقات خودشان نتوانستند به علت غايي عالم خلقت پي ببرند مثلا ما مي‌گوييم اين انسان براي معرف خدا ساخته شده انسان شاگرد مکتب خداست وقتي انسان به ثمر مي‌رسد که معرفت او درباره خدا کامل شود و بعد مي‌گوييم اين انسان براي زندگي آخرت آفريده شده الآن در داخل مکتب است اما زندگي او بعد از آن روزي است که از مکتب خارج مي شود زندگي بعد از مکتب عالم آخرت است. ماديون عالم و طبيعيون نتوانسته‌اند خداي عالم را بشناسند و معرفت به خدا پيدا کنند. آنها هم از راه دلالت مصنوع بر صانع مي‌گويند خدا هست اما چون خدا را نمي‌يابند و نمي‌بينند و راهي ندارند که خدا را ببينند دو مرتبه بر مي‌گردند و منکر خدا مي‌شوند و خودشان را ملزم به اطاعت خدا نمي‌دانند و چون عالم آخرت را نمي‌بينند منکر مي‌شوند. عالم آخرت که علت غايي خلقت و هدف خداست از خلقت ما و هم چنين هدف خود ماست اين عالم آخرت که علت غايي است چون غيب است و نمي‌توانند از راه حواس پنج گانه آگاهي بر آن پيدا کنند منکرند وليکن انکارشان يک انکار زوري است نمي‌توانند بگويند مصنوع دلالت بر صانع نمي‌کند چون ما خدا را نمي‌بينيم يقين به او وجود او نداريم مي‌گويم خدا را نمي‌بينيم دليل نمي‌شود که يقين به وجود او نداشته باشيم مصنوع دلالت بر صانع مي‌کند.**

**تو خودت دلالت مي‌کني بر خالق خودت همان طور که صد درصد خودت هستي و خودت را مي‌بيني و مي‌شناسي صد درصد خداي تو هم هست و تو هر چه را مي‌بيني فوري مي‌گويي يا مي‌داني کسي آن را ساخته خودت هم يکي از آن پديده‌ ها هستي پس فوري بايستي بداني و بگويي که چه کسي مرا ساخته همان کسي که تو را ساخته خداي توست. اين حرف زور است که بگويي خودم هستم اما آفريننده من نيست. ماشين هست اما سازنده ماشين نيست. اين بنا و ساختمان هست اما سازنده آن نيست، حرفي است که امکان ندارد به کرسي بنشيند. هيچ کس قدرت ندارد حرفي خلاق واقع و خلاف حقيقت را به کرسي بنشاند و انسان‌ها را به قبول آن ملزم کند پس صانع را ما همراه مصنوعات نمي‌يابيم او در خارج از وجود مصنوعات است راه‌هاي ديگري دارد تا او را پيدا کنيم و از نزديک ببنيم هم چنين علت غايي که در آينده ‌ها پيدا مي شود غيب است گرچه اين مصنوعات دلالت مي‌کند به چه منظوري و به چه هدفي ساخته شده‌اند اما آن هدف از راه حواس پنج گانه همراه مصنوع کشف نمي‌شود نتيجه اين است که دو کلمه از اين چهار کلمه با حواس پنج گانه قابل کشف است که در داخله وجود مصنوعات است اما دو کلمه ديگر با حواس پنج گانه قابل کشف نيست بلکه با نيروي عقل و تفکر شناخته مي‌شود زيرا آن دوکلمه در خارج از وجود مصنوعات و بيرون از عالم خلق است يکي وجود خداوند تبارک**

**و تعالي و ديگري هم هدف خدا از خلقت ما.**

**انشا الله ما بحثمان را در اطراف علت مادي يعني مواد اوليه‌اي که در ساخت ما انسان‌ها به کار رفته يا درباره کيفيت ساخت انسان پياده مي‌کنيم زيرا اين دو از طريق حواس پنج گانه قابل رويت است بعدا باز درباره آن دو کلمه ديگر انشاءا... بحثمان را ادامه مي‌دهيم.**

**===================================================**

**سخنراني شماره 7**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**کلمات چهار گانه حکمت را عرض کردم علم کامل است. مخلوقي در عالم نداريم که از نظر دلالت خارج از اين چهار کلمه باشد.**

**کلمه اول- هر چيزي در عالم به خودي خود بر سازنده دلالت مي‌کند**

**کلمه دوم- باز به خودي خود به اصول اوليه و مواد اوليه که در خلقت آن به کار رفته است دلالت مي‌کند.**

**کلمه سوم- باز به خودي خود بر کيفيت ساختمان و هندسه خلقت دلالت مي‌کند.**

**کلمه چهارم- باز به خودي خود به هدف سازنده و نتايجي که از اين صنعت در نظر گرفته‌اند دلالت مي‌کند.**

**شناخت هر چهار کلمه را روي هم حکمت مي‌گويند. خداوند متعال هم در قرآن حکمت را خيلي تعريف کرده يکي از آثار وجودي حکمت اين است که وقتي انسان به اين چهارکلمه در خلقت خودش يا در خلقت عالم آشنا مي‌شود ديگر شک و ترديد و جهل به آينده‌ ها که چه مي‌شود و چه خواهد شد از او برداشته مي‌شود و او مانند يک مسافري است که خوب مي‌داند که از کجا حرکت کرده و به کجا مي‌رسد و موفقيتش هم صد درصد حتمي‌است.**

**بين برادران بحث شد که کدام يک از اين چهار کلمه بر ديگري مقدم است.**

**هر يک از اين چهار کلمه را وقتي بشکافيم تا حقيقتش را شرح دهيم صدها جلد کتاب مي‌شود اما علم هم مثل همين جاده‌ هاست که به طرف مقصد حرکت مي‌کنيم. يک اولي دارد يک آخري و يک وسطي دارد. يعني يک اصول کلي که باز هرکلي**

**به جزييات زيادي تقسيم مي‌شود. نمي‌خواهيم داخل آن جزييات بشويم .**

**هر کلمه‌اي در واقع يک علم مستقلي است که از هرکلمه‌اي هزاران هزار کلمه پيدا مي‌شود. مثلا مولا امير المومنين علي (ع) گاهي که علم خودش را تعريف مي‌کند و مي فرمايد: رسول خدا (علمني الف الف کلمات يفتح من کل واحد الف الف کلمات) يعني پيامبر اکرم هزار هزار کلمه به من آموخت که باز از هر کلمه‌اي هزار هزار کلمه پيدا مي‌شود.**

**عالم هم مثل طبيعت است يک چنار بزرگي را نگاه مي‌کني ابتداء يک حقيقت است مي‌گويي چنار، باز اين چنار يک اصلي دارد يک فرعي دارد باز هر فرعي فرعي ديگر دارد. اصل آن همان تنه و ريشه يک کلمه است فروع آن چندين هزار شاخه مي‌شود باز فروع شاخه‌ها را در نظر بگيري و چندين هزار برگ مي‌شود. علم هم همين طور است . علم هم يک اصول کلي دارد که باز هر اصلي به فرعي تبديل مي‌شود. اين چهارکلمه اصول علم است. اولين کلمه اش شناخت خدا و سازنده است که انسان درباره خدا و توحيد بحث مي‌کند که خدا چه حقيقتي است. مثلا انسان در وجود خدا، قدرت خدا و علم خدا بحث کند. توحيد بحث‌هايي است که بسيار مفصل که اين همه کتاب‌هاي توحيدي از آن به وجود آمده.**

**اين بحث اول، بحث دوم، مواد اوليه ما چه بوده و عالم چه بوده که به اين صورت‌ها در آمده. همان طور که ما مي‌گوييم اين ماشين‌ها چه بوده که ماشين شده، شما را مي‌برند به معدن مي‌گويند ابتدا اين سنگ‌ها بوده، روي اين سنگ‌هاي آهن کار کردند به صورت اين ماشين‌ها درآمده. همين طور ما انسان‌ها اول چه بوده ايم که انسان شده ايم بايستي دست ما را بگيرند ببرند کنار آن اصول اوليه. اصول اوليه‌اي که هنوز خداوند متعال روي آن کار نکرده و آنها را به يک صورتي در نياورده. اصول اوليه يعني آن اصولي که فاقد کم و کيف است نه کيفيت دارد که بگوييم رنگش چيست و بويش چيست و نه کميت که بگوييم طول و عرضش چه قدر است. خوبي بدي و حسن و قبح و قشنگي و زشتي قد و قواره اش کيفيت است کميت هم مقدار است. آن اصول از نظر مقدار از نظر وزن فاقد کميت است. عالم خلقت هر چه هست يا به کميت تقسيم مي‌شود يا به کيفيت و هنوز علم و دانش يک چيزي پيدا نکرده که فاقد کميت و کيفيت باشد. اما اصول اوليه که ما روي آن بحث مي‌کنيم و خدا روي آن کار کرده و به اين شکل‌ها در آورده اصولي است که فاقد کم و کيف است. نه کميت در آن پيدا مي‌شود که شما بگوييد طولش چه قدر است و عرضش چه قدر و حجمش چه قدر است نه کيفيت در آن پيدا مي‌شود که شما هندسه وجودش را در نظر بگيريد که قدش بالاتر بود بهتر بود پايين بود بهتر بود زشت بود و زيبا بود، بهتر بود. آن اصول اوليه چيزهايي است که هست اما فاقد کم و کيف است. هنوز حجمي‌پيدا نکرده که ما بگوييم مثلا طول و عرض و عمق دارد و هنوز صورتي پيدا نکرده که ما بگوييم چه قواره‌اي دارد. آنها را اصول اوليه مي‌گويند.**

**کلمه دوم حکمت: يعني اصولي که خدا روي آن کار نکرده .**

**مثل اين که هيچ يک از اين حساب‌ها و هندسه‌ها که ما روي ماشين داريم نمي‌توانيم در سنگ معدن پيدا کنيم. ماشين‌ها را الآن مي‌گوييم چه قدر خوب است چه قدر زشت است و زيباست. قضاوت کنيم بگوييم اين سنگ‌ها قشنگ است زشت است.**

**قد و قواره اش چه قدر است کوچک است يا بزرگ است هيچ قضاوتي درباره‌اش نداريم. اما وقتي به کارخانه و دست مهندس مي‌رسد و هر قسمت را به يک قواره‌اي در مي‌آورد و آنها را اوراق و مونتاژ مي‌کند آن وقت ما درباره اش قضاوت مي‌کنيم که قشنگ است يا زشت است و امثال اين ها. اصول اوليه چيزهايي است که نه از نظر کميت مي‌توانيم روي آن بحث کنيم نه از نظر کيفيت.**

**کلمه سوم که کيفيت باشد همان‌ها است که خدا وقتي روي آن کار مي‌کند به صورتي ظاهر مي‌شود خداوند اولين روزي که روي ماده کار مي‌کند چه جور کار مي‌کند ماده را به چه صورتي در مي‌آورد آيا ماده در همان ابتداي خلقت در همان روز اول شارژ است نيرو و حرکت و خاصيت دارد يا نه حرکت دارد و نه قدرت و خاصيت و نه حجم و شکل و مقدار و هرچه هست بايستي به ماده بدهند. خودش فاقد حرکات و فاقد خاصيت ها و فاقد آثار است. اگر بخواهد کوچک ترين اثري پيدا کند مثلا حرکت کند بايستي نيرو به آن بدهند تا حرکت کند. تند حرکت کند با نيرويي زياد و کند حرکت کند با نيروي کم يا مثلا بخواهد شکلي و رنگي پيدا کند بايد به آن شکل و رنگ بدهند، قد و قواره بدهند بايد روي آن کار کنند. مثلا الآن اين مصالح ساختماني را انبوه روي هم مي‌بينيد مصالح يک ساختمان چندين هزار متر زيربنا و پنجاه طبقه روي هم ابتداء مصالحش را مي‌آورند يک جا روي هم مي‌ريزند شما نمي‌توانيد اثري از آثار ساختماني را در آن اجراها پيدا کنيد. نه ديوار پيدا مي‌کنيد نه اطاق نه جاي کوچک نه جاي بزرگ نه رنگ نه سفيد کاري چرا؟ چون مهندسي هنوز روي آن کار نکرده. در اولين مرتبه که مهندس مي‌آيد روي اين مصالح ساختماني کار مي‌کند مثلا خاک برداري مي‌کند شروع مي‌کند به چيدن آجر و ريختن سيمان ها و امثال آن آن وقت قضاوت مي‌کني که حالا پايه اش درست شده . پس مي‌گوييم اصول اوليه چيزهايي است که مهندس روي آن کار نکرده اصول اوليه طبيعت هم همان چيزهايي است که مهندس عالم يعني خداوند هنوز روي آن کار نکرده. مي‌پرسيم آن مواد اوليه و مصالح ساختماني که در عالم روي هم ريخته شده و هنوز خدا روي آن کار نکرده چه بوده و چه صفتي و به چه صورتي بوده. اين توضيحات کلمه دوم مي‌شود که مي‌گوييم بم. بعدا که مهندس روي آن کار مي‌کند به محض اين که به آن کميت يا کيفيت مي‌دهد بعدا مي‌گوييم روي اين ماده کاري واقع شده که کميت و کيفيت پيدا کرده همين طور آن کميت ها و کيفيت‌ها بالا مي‌آيد تا به اين صورت‌ها ظاهر مي‌شود ما به آن کميت‌ها وکيفيت‌ها که مهندس از مواد اوليه به وجود مي‌آورد مي‌گوييم کيف. کلمه سوم حکمت که کيفيت باشد به عربي سوال مي‌شود؟کيف؟**

**کيف خلق السماء، آسمان چه جور ساخته شده؟**

**کيف خلق الارض، زمين چه جور ساخته شده؟**

**کيف خلق الماء، آب چگونه ساخته شده ؟**

**کيف خلق الهواء، هوا چگونه ساخته شده ؟**

**اين چه جوري‌ها را مي‌گويند کيفيت و بعد کلمه چهارم هدف است. خدا از خلقت عالم و آدم چه منظوري داشته درباره خودمان که شاه کار صنعت عالم هستيم و خدا مخلوقي بالاتر و بهتر از ما انسان‌ها ندارد بحث کنيم.**

**حالا ما از مواد اوليه خلقت خودمان بحث کنيم يعني از همان اول خلقت پيش از اين که خدا روي ماده وجود ما کار کرده باشد چه بوده ايم و خدا چه جور و چه قدر روي ماده وجود ما کار کرده تا به اين جا رسيده. اول درباره مواد اوليه بحث کنيم يا درباره کيفيت خلقت خودمان که چه قانون و هندسه‌اي در وجود ما پياده شده که به اين صورت درآمديم يا اين که درباره هدف خدا از خلقت خودمان بحث کنيم که هدف خدا از خلقت ما چه بوده و به چه منظوري خداوند متعال ما را ساخته.**

**ما خواستيم در ابتداء درباره همان مواد اوليه بحث کنيم که اين اصول اوليه که در**

**خلقت ما به کار رفته چه بوده که مثلا تبديل به خون شده چه بوده تبديل به گوشت و استخوان شده. دنياي علم هرچه جلو رفته نتوانسته آن اصول اوليه را کشف کند.**

**الآن دکترها که چه قدر روي اين اجزا بدن کار مي‌کنند هرچه در بدن ديده‌اند صورت‌هاي ساخته شده ديده اند نتوانسته‌اند خود را به مواد اوليه پيش از آن که ساخته شود برسانند. مواد پروتئين در بدن پيدا مي‌کنند که ساخته شده، آهن در بدن پيدا مي‌کنند که ساخته شده، گلبول‌ها را در بدن پيدا مي‌کنند که ساخته شده، خون در بدن پيدا مي‌کنند که ساخته شده.خون در بدن پيدا مي‌کنند که ساخته شده مواد آهکي پيدا مي‌کنند که ساخته شده به چندين ميليون عنصر و ترکيباتي که به وجود آمده مي‌رسند که همه آنها ساخته شده پس به مواد اوليه‌اي که هنوز دست خدا روي آن کار نکرده باشد نرسيده‌ اند. علم طب هنوز نتوانسته است خودش را به مواد اوليه که دست خدا روي آن کار نکرده باشد برساند. اما قرآن و ائمه ما را به آن مواد اوليه که چه بوده رسانيده اند.**

**بعضي از رفقا گفتند که ابتداء درباره هدف خدا در خلقت خودمان بحث کنيم که هدف خدا از خلقت ما آدم ها چه بوده ؟ ما وقتي هدف خود را از خلقت شناختيم خودمان را در راه وصول به همان هدف کار مي‌زنيم مبادا ماننديک راديو يا تلويزيون باشيم که اسباب بازي بچه‌ها واقع شويم. عرض کردم يک راديوي بسيار کوچکي مي‌خريد که خيلي مجهز است و شما رابه به تمام نقاط عالم مربوط مي‌کند چون شما هدف سازنده را از اين راديو مي‌دانيد آن را در جاي خودش به کار مي‌بريد نتيجه مي‌گيريد اما اگر اين راديو را به دست يک بچه بدهيد خيال مي‌کند اسباب بازي است به زمين و آسمان مي‌زند تا آن را خراب کند مي‌شکند از بين مي‌برد. چرا بچه با اين راديو بازي مي‌کند چون علت غايي آن را نمي‌داند نمي‌فهمد به چه منظوري ساخته شده که بايد گرد و خاکش را بگيرد و تميز و مرتب نگه دارد تا به وسيله اين راديو به تمام عالم مربوط بشود شما که مي‌دانيد خوب مواظبش هستيد و در راهش مصرف مي‌کنيد اما بچه‌ها که نمي‌دانند اسباب بازي خودشان قرار مي‌دهند. ما هم همين طور يک راديويي عجيبي هستيم که خداوند متعال ما را جوري ساخت که مي‌توانيم خودمان را به همه کائنات مربوط کنيم و از هرکسي و هرچيزي به جا و به موقع استفاده کنيم. اگر علت نهايي خود را خوب بشناسيم هدف خدا از خلقت ما چه بوده و هدف خودمان در زندگي چيست از خودمان به جا و به موقع استفاده مي‌کنيم. هدف خلفت يکي از بهترين علم هست اما اگر بخواهيم که علم به هدف خيلي کامل و مجهز در اختيار ما قرار بگيرد لازم است به اصول اوليه خلقت و به هندسه خلقت خودمان آگاه شويم ولي مثل اين که بعضي برادران دوست دارند ابتداء درباره هدف خدا از خلقت خودمان بحث کنيم.**

**انشا الله درباره کلمه چهارم بحث مي‌کنيم که هدف خدا از خلقت ما آدم‌ها چه بوده خدا ما را به چه منظوري ساخت.**

**بحث‌ها خيلي علمي‌است استدلالي است برهاني است درست مثل يک ماشيني که شما اوراق و مونتاژ مي‌کنيد کاملا به کم و کيفش آگاه مي‌شويد. دين مقدس اسلام هم همين طور خلقت و عالم را جلوي ما اوراق و مونتاژ کرده که کاملا به کميت و کيفيت اش آگاهي پيدا کنيم. مخصوصا خلقت خودمان، مبادا در بي راهه حرکت کنيم يا اين که اسباب بازي دست خودمان يا ديگران بشويم که نتوانيم از خلقت خودمان نتيجه بگيريم.**

**===================================================**

**سخنراني شماره 8**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**در مقدمه شناختن هدف خدا از خلقت انسان قدري ولو مختصر هم باشد بايد درباره معرفي خدا بحث کنيم تا صد درصد بدانيم که خدا کيست و چيست زيرا هدف‌ها نسبت به صاحب هدف‌ها بزرگ و کوچک مي‌شود. شخصيت‌ها و موجوداتي که بسيار بزرگ اند هدف‌هاي آنها مانند خودشان بسيار بزرگ است و موجوداتي که کوچک هستند هدف هايشان هم مانند خودشان کوچک است هدف‌ها از صفر گرفته تا بي نهايت قابل گسترش است.**

**همين طور که مخلوقات و موجودات از صفر تا بي نهايت قابل گسترش هستند هدف‌ها هم از صفر تا بي نهايت گسترش پيدا مي‌کند پس هدف خدا به نسبت ذات خدا مانند خدا خيلي بزرگ است. خداوند متعال به هدف‌هاي کوچک قانع نيست و انسان‌هايي را که در پي هدف‌هاي کوچک هستند ملامت مي‌کند درباره حاجي‌هايي که در عرفات در خانه خدا مي‌روند و آن جا با خدا در تماس هستند راجع به هدف اين حاجي‌ها در قرآن دو آيه نازل کرده است. در اين دو آيه عده‌اي از حاجي‌ها را به خاطر يک هدف بهتر تعريف مي‌کند و به آنها آفرين مي‌گويد و عده ديگر از حاجي‌ها را به دليل هدف‌هاي کوچکي که دارند ملامت مي‌کنند.**

**اين دو آيه مربومط به صحراي عرفات است يکي از مکان‌هايي که هرکسي آن جا برود دعايي مستجابي دارد همين صحراي عرفات است. خداوند وعده داده که هر کس از او خواهشي کند اجابت نمايد. در اطراف خواهش‌هايي که حاجي‌ها دارند خداوند دو آيه نازل کرده مي‌فرمايد: منهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا و ماله في الاخره من خلاق و منهم يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنه و في الاخره حسنه وقنا عذاب النار و اولئک لهم نصيب مما کسبوا والله سريع الحساب مي‌گويد: بعضي حاجي ها که اين همه زحمت کشيده‌اند و خودشان را به صحراي عرفات رسانده‌اند هرچه از من که خدا هستم خواهش مي‌کنند مربوط به دنياست همه اش دنيا مي‌خواهند مقام مي‌خواهند پول مي‌خواهند ثروت مي‌خواهند رياست مي‌خواهند يک ذره راجع به معرفت و عالم آخرت خواهشي نمي‌کنند. خدا تقريبا از اين حاجي‌ها انتقاد مي‌کند و مي‌گويد مالهم في الاخره من خلاق آنها در آخرت بهره‌اي ندارند اگر يک قدري ساده تر انتقاد خدا را تفسير کنيم خدا مي‌گويد: مرگ به اين حاجي‌ها خاک بر سر اين حاجي‌ها اين همه زحمت کشيده‌اند در خانه من آمده‌اند باز هم دنيا مي‌خواهند با اين که دنيا احتياجي به خواهش و تقاضا ندارد هرکسي فعاليت کند دنيا در اختيار او هست آنها را ملامت مي‌کند که خواهش هايشان تناسب با ذات مقدس خداوند متعال ندارد. به گروه دوم مي‌گويد: منهم يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنه و في الاخره حسنه و قنا عذاب النار بعضي ديگر از حاجي‌ها خواهش‌هاي بزرگي دارند. ابتداء از خدا خواهش مي‌کنند که از تمامي‌بلاها و مصيبت‌ها و عذاب‌ها و بدبختي‌ها در دنيا و آخرت نجات پيدا کنند و از همه اين بلاها بيمه باشند.**

**در خواهش دوم مي‌گويند: خدايا آن چه مايه سعادت و خوش بختي و رفاه و آسايش در دنيا و آخرت است به ما برسان و ما را در محروميت از نعمت‌ها و لذت‌ها قرار مده و در خواهش سوم مي‌گويند: و قنا عذاب النار ما را از عذاب جهنم حفظ کن مي‌گويند: هرچه باعث خوش بختي و سعادت ما در دنيا و آخرت است به ما برسان و هرچه باعث بي چارگي و بدبختي و عذاب در دنيا و آخرت است از ما برطرف کن. خدا اين حاجي‌ها را تعريف مي‌کند مي‌گويد: مرحبا به اين حاجي‌ها اولئک لهم نصيب مما کسبوا اين ها هستند که حقيقتا از عمرشان و زندگي شان و حجشان و جهادشان بر اثر تقاضاي بزرگشان بهره مي‌برند و نتيجه مي‌گيرند. خداوند تبارک و تعالي به هدف‌هاي کوچک انسان‌ها يا موجودات ديگر قانع نمي‌شود و دوست دارد ما در خط دين به سوي همان هدفي باشيم که خداوند تبارک و تعالي ما را براي رسيدن به آن هدف خلق کرده است و حالا کمي ‌در شناخت خدا بحث کنيم. موجودات غيبي از سه راه شناخته مي‌شوند با اين که غيب اند آن چنان شناخته مي‌شوند مثل اين که عارف آنها را مي‌بيند صددرصد يقين به وجود آنها پيدا مي‌کند. بي شک عالم خلقت آن قدر که در ظاهر نمايش مي‌دهد بي نهايت برابر در باطن نمايش دارد. يعني موجوداتي که قابل رويت و قابل نمايش هستند کمتراند از موجوداتي که قابل رويت و قابل نمايش نيستند. بعضي موجودات و مخلوقات قابل رويت نيستند باز بعضي از آنها قابل رويت هستند. موجوداتي که در ظاهر و باطن عالم هستند از سه راه شناخته مي‌شوند که هيچ کس نمي‌تواند اين سه راه را نقض کند زيرا حقيقتا کسي نمي‌تواند چيزي را که از راه عقل و تجربه کشف شده است منکر شود. موجودات يا به رويت قابل کشفند يعني ديده مي‌شوند مثل ديدني‌ها که تمامي‌ ديدني‌ها به دليل ديده شدن شناخته مي‌شوند و ما نمي‌توانيم يک چيزي را که مي‌بينيم منکر آن شويم بگوييم خورشيد نيست، ستاره نيست بايستي به عقل خودش بخندد. بعضي‌ها که آنها را سوفسطايي که اين ديدني‌ها را هم منکرند مي‌گويند: ديدني‌ها خيالات است حقيقت نيست اين آسمان که مي‌بينيم خيالات است خورشيد و ستاره و ماه همه خيالات است ما خودمان هم که يکديگر را مي‌بنيم خيالات هستيم. در شعر عربي خودشان مي‌گويند: کلمه في الکون وهم او خيال او نقوش في مرايا او ضلال. اين شعري است که در تعريف عقايد خودشان مي‌گويند يعني هر چه در عالم هست يا موهومات است يا خيالات است مثل جن و ملائکه که مي‌گويند: موهومات و خيالاتند يا اگر ديده مي‌شوند مانند عکس در آينه هستند. آدم که در مقابل آينه مي‌ايستد خودش را در آينه مي‌بيند واقعا ما الآن مقابل آينه دو نفريم يکي خودمان ديگري آن که در آينه هست يا اين که يک نفر بيشتر نيستيم مي‌گويند: ديدني‌ها مانند همين عکس‌هاي آينده هستند همان طور که عکس‌ها در آينه نيستند و تو خيال مي کني هستند. ما هم نيستيم خيال مي کنيم هستيم. گاهي يک حيواني در مقابل آينه قرار گرفته شروع به شاخ زدن به آينه کرده خيال کرده آن هم يک بز ديگر است که با او بايد بجنگد سوفسطايي‌ها مي‌گويند: ديدني‌ها هم مانند همين نقش آينه هستند مانند صورت‌هاي آينه يا اين که هرچه را مي‌بينيم سايه است حقيقت نيست سايه هم خودش را نمايش مي‌دهد اما حقيقت ندارد. وقتي روشنايي مي‌آيد روشنايي حقيقت دارد و ديگر سايه نيست وقتي روشنايي مي‌رود سايه و ظلمت هست و حقيقت ندارد. عده اي اين طور هستند مي‌گويند: هرچه هست يا موهومات يا خيالات است يا مانند عکس آينه يا مانند سايه است.**

**حقيقتا عقيده اين ها در برابر همه انسان‌هاي فهميده و عاقل و عالم احمقانه است. ما نمي‌توانيم منکر ديدني‌ها شويم منکر چيزهايي که هستند. ما هستيم عالم هست موجودات ديگر هستند. هيچ کس نيستي خيال نمي‌کند همه کس هستي فکر مي‌کند از ابتداي خلقتمان تا روز مرگمان هرجه ديده ايم هستند ماهم بوده ايم و خواهيم بود. اين قسم اول از مخلوقات يعني اجسام و ماديات که به دليل رويت ديده مي‌شوند و انسان اجبارا بايد اعتقاد به آنها پيدا کند نمي‌توانند دليل و برهاني بياورند که اين ديدني‌ها نيستند وخيالات اند.**

**قسم دوم موجوداتي که ديده نمي‌شوند اما صد در صد شناخته مي‌شوند و موجوديت**

**آنها بدون رويت ثابت مي‌شود. آنها موجودات غيبي‌اند که با اثر ذاتي شناخته مي‌شوند يعني با اثري که از آنها در عالم ماده هست به دليل آن اثر شناخته مي‌شوند اما خودشان ديده نمي‌شوند قابل رويت نيستند. اين ها مجردات اند. روح و فرشته از همين مجردات اند به طور مثال الآن روح به بدن مي‌آيد ما زنده مي‌شويم بيدار مي‌شويم وقتي از بدن خارج مي‌شود مي‌خوابيم قهرا روح يک چنين اثري دارد مثل برق است وقتي داخل ماشين مي‌شود ديده نمي‌شود اما شناخته مي‌شود همه ماشين‌ها به کار مي‌افتد وقتي هم که مي‌رود همه ماشين‌ها ازکار مي‌افتد پس برق در ماشين‌ها به اثر ذاتي شناخته مي‌شود يعني برق اثري دارد. به محض اين که داخل پنکه مي‌شود آن را مي‌چرخاند به محض اين که مي‌رود ماشين ها مي‌خوابد روح هم در عالم و در وجود ما و موجودات ديگر مانند همين برق است با اثر ذاتي شناخته مي‌شود.**

**وقتي به هيکل ما وارد مي‌شود زنده مي‌شويم بيدار مي‌شويم وقتي خارج مي‌شود مي‌خوابيم يا مي‌ميريم. روح که يک چنين اثري دارد هست. نمي‌توانيم بگوييم انسان‌هايي که مرده‌اند چيزي از دست نداده‌اند الآن که بيداريم کاملا همه چيز را مي‌بينيم و مي‌شنويم. چه حقيقي در ما هست و ساعتي که مي‌خوابيم چنان صفر مي‌شويم که اگر تمامي‌ هستي ما را از ما بگيرند صدايمان در نمي‌آيد. آن چه چيزي بود در انسان که وقتي بود زنده بود و وقتي رفت جنازه اش روي زمين افتاد تا بردارند و دفن کنند. آن حقيقتي که چون در دل ماده قرار مي‌گيرد حرکت و حيات پيدا مي‌کند چون خارج مي‌شود حرکت و حيات را از دست مي‌دهد چيست؟. اين ها را مي‌گويند مجردات که حرکت و حيات هم اثر ذاتي آنهاست يعني روح يک چنين خاصيتي دارد که به محض اين که به جسم ما تعلق مي‌گيرد ما زنده مي‌شويم و چون سلب تعلق مي‌شود ما مي‌ميريم. اين جا مي‌گوييم مجردات که روح و فرشته باشند به اثر ذاتي شناخته مي‌شوند و وجودشان اثبات مي‌شود اما ديده نمي‌شود نمي‌توانيم با حواس پنج گانه روح را يا فرشته‌ها را پيدا کنيم بعضي مي‌گويند: آن صورت‌هاي عالم خواب فرشتگان هستند اما باز هم خداوند آن فرشتگان را تا شکل ندهد نه در خواب و نه در بيداري قابل رويت نيستند.**

**اين جا مي‌گوييم مجردات به اثر ذاتي شناخته مي‌شوند و اما موجود غيبي ديگر که نه ذاتي در عالم دارد و نه رويت مي‌شود بلکه اثر ارادي دارد خداوند متعال است. اثر ارادي با اثر ذاتي خيلي فرق دارد مثلا وقتي که شما دستتان را روي بدن کسي بگذاريد او حرارت دست شما را احساس کند اين جا شما به اثر ذاتي شناخته مي‌شويد فرض کنيد نابينايي هست که شما دستتان را روي بدن او مي‌گذاريد او حرارت دست و فشار دست شما را احساس مي‌کند و مي‌گويد شما هستيد حرارت يا فشار دست شما را مي‌گوييم اثر ذاتي که حرارت بدن شماست. اما اگر او را طرف خودش بکشد يقين پيدا مي‌کند که انساني او را کشيده اين را مي‌گويند اثر ارادي. کارهايي که ما انجام مي‌دهيم اثر ارادي ماست. اما اين که ديده مي‌شويم و يا اين که حرارت بدن ما را احساس کنند اثر ذاتي ماست اما اين که ديده مي‌شويم و يا اين که حرارت بدن ما را احساس کنند اثر ذاتي ماست. خداوند تبارک و تعالي با اثر ذاتي قابل کشف نيست زيرا ذات خدا در دل موجودا نيست به موجودات تعلق نمي‌گيرد ذات خداوند در جايي نيست که ما آن ذات را پيدا کنيم و بگوييم اين خداوند متعال است. خداوند با اثر ارادي شناخته مي‌شود يعني تمام مخلوقات و موجودات عالم اثر ارادي خدا هستند. مانند صنايع خود ما که اثر ارادي ما هستند. من که الآن خدمت شما هستم ديده مي‌شوم اين که خود را نشان مي‌دهم و ديده مي‌شوم اين را مي‌گويند اثر ذاتي. نمي‌توانم يک کاري کنم که باشم اما ديده نشوم به اراده من نيست اما اين که حرف مي‌زنم حرف‌هاي من اثر ارادي من است که اگر بخواهم حرف مي‌زنم و اگر بخواهم حرف نمي‌زنم. صنايع ما انسان‌ها اثر ارادي ماست هم چنين صنايع خداوند تبارک و تعالي اثر ارادي اوست. نمي‌شود مصنوع باشد ولي صانعش نباشد. سخن باشد اما گوينده نباشد. کارها باشد اما صاحب کار نباشد پس تقريبا آن چه هست يا به رويت قابل کشف است مثل ماديات عالم يا به اثر ذاتي قابل کشف است مثل روح و مجردات يا به اثر ارادي شناخته مي‌شود. روح و فرشته با آثار ذاتي خودشان شناخته مي‌شوند. اجسام و ماديات هم به رويت و ديده شدن شناخته مي‌شوند همان طور که آن چه را مي‌بينيم نمي‌توانيم منکر شويم آن چه را هم که اثر ذاتي اش را مي‌بينيم نمي‌توانيم منکر شويم و آن چه را که اثر ارادي اش هست و با اثر ارادي اش شناخته مي‌شود نمي‌توانيم منکر شويم و حال اگر برادرها راهي دارند براي اين کار اين سه قسم موجودات به رويت يا به اثر ذاتي يا به اثر ارادي شناخته مي‌شوند در خدمتشان هستم.**

**====================================================**

**سخنراني شماره 9**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**تمامي‌گفته‌ها و هدف‌هاي خدا برابر خداست. خدا هرچه مي‌گويد و هرچه مي‌کند به حکمت خودش نگاه مي‌کند و انسان‌ها را تربيت مي‌کند تا نقايص وجودي خودشان را برطرف کنند با خداي خودشان جور شوند بالاخره انسان‌ها بايستي خود را با نقشه‌هاي خدا مطابق کنند. خداوند هرگز خودش را با نقشه‌هاي انسان مطابق نمي‌کند پس ما تا وقتي که استعدادمان کم است و موجودات ضعيف و ناقصي هستيم هدف‌هاي کوچک و ناقصي داريم که اين هدف‌هاي کوچک و ناقص ما به آن هدفي که خدا از خلقت ما دارد موافق نمي‌شود. خداوند متعال ما را به زمين وآسمان مي‌زند و حوادث در زندگي ما به وجود مي‌آورد تا ما از خودمان و هدف‌هاي کوچکي که خودمان داريم دست برداريم و خودمان را با آن هدفي که خداوند متعال از خلقت ما دارد جور کنيم در قرآن مي‌گويد که اگر خدا دست از هدف و نقشه خودش بردارد و خودش را با فکر مردم و هوي و هوس مردم مطابق کند خلقت آسمان‌ها و زمين لغو مي‌شود و به جاي اين که آبادتر بشود خراب تر مي‌شود پس براي بقا و دوام خلقت عالم و آدم ما بايستي خودمان را با هدف خدا موافق کنيم و بر طبق نقشه خدا زندگي کنيم. هرگز خداوند خود را با هدف ما و نقشه ما موافق نمي‌کند براي شناخت ذات مقدس خدا که چه حقيقتي و چه موجودي است لازم است کمي ‌در معناي متناهي و نامتناهي بحث کنيم. وقتي رابطه متناهي را با نامتناهي پيدا کرديم تا اندازه‌اي مي‌توانيم به عظمت خدا آگاه شويم و بعد از پي بردن به عظمت خدا مي‌دانيم که در شعاع تعليم و تربيت خدا چه آينده‌اي داريم و خداوند چه عظمتي در**

**آينده براي ما مقدر و مقرر کرده است.**

**موجودات از نظر وسعت وجود بر دو قسم اند متناهي و نامتناهي متناهي عالم خلق است عالم خلق که در آن مخلوقات ساخته شده‌اند خواه انسان‌ها باشند يا حيوان‌ها يا کرات يا ذرات تمامي ‌موجوداتي که قابل رويت و قابل شمارش هستند. اين موجودات به دليل قابليت اشاره و شماره متناهي هستند اين ها عالم خلق است يعني آن چه در عالم ديده مي‌شود يا کشف مي‌شود مخلوق خداوند تبارک و تعالي است که اين ها همه با عدد شمارش مي‌شود و خداوند در معرفي آنها عدد به کار مي‌برد. مثلا انسان‌ها در اين عالم و عوالم ديگر چند نفر هستند شايد ما قدرت نداشته باشيم آخرين عدد را به دست بياوريم ولي خداوند آن آخرين عدد را مي‌داند بعضي‌ها عالم خلق را نامتناهي مي‌دانند.**

**نامتناهي يعني فوق اعداد نامتناهي چيزي است که در شناخت آن از طول و عرض و عمق زمان و مکان و اول و آخر و اعداد به کار نمي‌رود زيرا عدد همه جا براي معرفي محدود است و براي نامحدود عدد قابل استفاده نيست. عالم خلق را بعضي‌ها نامحدود مي‌دانند مي‌گويند: اول و آخر ندارد مي‌گويند: از نظر زمان و از نظر مکان اول و آخر ندارد وليکن آيات قرآن اين فرضيه را که مربوط به فلاسفه عالم مي‌باشد رد مي‌کند مي‌گويد: فقط خداست که اول و آخر ندارد ولي از خدا که گذشت**

**عالم خلق و مخلوقات اول و آخر دارند.**

**چون مخلوقات حادث ‌اند و حادث بدون اول نمي‌شود گرچه کسي نمي‌تواند اول خلق را پيدا کند وليکن پيدا نکردن از نبودن جداست. گاهي چيزي هست ما پيدا نمي‌کنيم و گاهي چيزي نيست که ما پيدا کنيم فلاسفه مي‌گويند: خلقت خدا اول ندارد ولي خدا مي‌گويد اول دارد چون خدا قديم است و خلق خدا حادث است چون حادث است اول دارد. چيزي که اول نداشته باشد مخلوق هم نيست چيزي که اول ندارد يا نيست يا اگر هست مخلوق نيست مثلا چيزهايي که اول ندارد و مخلوق هم نيست يکي فضاي خلاء است يعني فضاي عدم. فضا را مي‌دانيم يعني جايي که خلق خدا درآن جا خلق مي‌شود مثل اين که ما مي‌خواهيم يک خانه‌اي بسازيم يک مکاني يک فضايي لازم داريم. اگر مکان و فضا نباشد خانه خودمان را درکجا بسازيم. خداوند متعال هم که مي‌خواهد مخلوقات را بسازد يک فضايي لازم دارد آن مکان و فضا را مي‌گويند: خلا يعني جايي که هيچ چيز نيست و خدا هنوز چيزي خلق نکرده است اين فضاي خلا يا عدم مخلوق هم نيست و نامتناهي هم هست يعني عدم در ذات عدمي‌خود نامتناهي است اين که گفتم عدم نامتناهي از اين جهت است که مجبوريم عبارتي به کار ببريم و الا عدم مثل خودش عدم است. فضا يعني جايي که خلق خدا در آن جا خلق مي‌شود اين فضا نامتناهي است. اگر متناهي باشد از مخلوقات پر مي‌شود و ديگر خدا جايي ندارد مخلوقي را خلق کند پس فضا نامتناهي است و اين فضاي نامتناهي مخلوق هم نيست عدم است يعني هيچي و بي جايي و خلا و عدم اسم‌هاي مختلفي دارد فلاسفه مي‌گويند. عدم الزلي مي‌گويند عدم يعني هيچ نيست و هيچي نمي‌باشد. فضاي خالي و هيچي نه اول دارد و نه آخر دارد نامتناهي است اما مخلوق نيست عدم است. و ديگر موجودي که نامتناهي است ذات مقدس خداوند متعال است. خدا در وجود خودش از نظر پهنه وجود نامتناهي است. مثلا پهنه وجود خورشيد و نور خورشيد که از مرکز جرم خورشيد تابش مي‌کنند انتها دارد نور خورشيد حدود ده سال نوري پهنه وجود دارد اگر از اين خورشيد ده سال نوري فاصله بگيريم آن قدر نور آن ضعيف مي‌شود که از يک ستاره هم ضعيف تر آن جا نور خورشيد و جرم خورشيد خاتمه پيدا مي‌کند. بنابراين پهنه نور خورشيد متناهي است هم چنين ستارگان متناهي هستند در اين جا بايد گفت پهنه وجود خدا نامتناهي است يعني اگر کسي از ازل تا به ابد صد هزار برابر سرعت نور در خط مستقيم حرکت کند به جايي نمي‌رسد که درآن جا خدا نباشد زيرا اگر آن جا خدا نباشد خدا محدود مي‌شود و خداي محدود مثل مخلوق است مخلوقات محدود هستند خدا نامحدود است پس وجود خدا از نظر پهنه وجود نامحدود است هم چنين خدا از نظر زمان نامحدود است براي اين که خدا خالق ندارد خودش خالق عالم است نه اول دارد و نه آخر دارد پيش از مخلوقات اوست بعد از مخلوقات هم اوست مولا اميرالمومنين (ع) مي‌گويد: الاول الذي لم يکن له قبل فيکون شي قبله و الاخر الذي لم يکن له بعد فيکون شيئا بعده يعني خدايي که اول است و ما قبل ندارد که تا کي قبل از او باشد و خدايي که آخر است و بعد ندارد که بعد از او چيزي باشد. پس خدا از نظر وجود نامتناهي است از نظر علم نامتناهي است از نظر قدرت نامتناهي است از نظر حيات نامتناهي و از نظر زمان نامتناهي است اما بعد از خدا وارد عالم خلق که شويم عالم خلق متناهي است هرچند نمي‌توانيم اول پيدايش مخلوقات را و آخر فناء مخلوقات را پيدا کنيم يا اين که نمي‌توانيم شماره مخلوقات را و آخرين شماره را به دست بياوريم وليکن مخلوقات متناهي هستند و وجود خدا نامتناهي است. اين خداي نامتناهي از خلقت عالم و آدم هم يک هدف نامتناهي**

**دارد که انشاءا... در آينده راجع به آن بحث مي‌کنيم.**

**====================================================**

**سخنراني شماره 10**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث در اطراف اين حقيقت است که مي‌گوييم عامل وادار کننده خدا براي خلقت عالم و آدم چيست؟ آيا اين خلقت از اين جهت که به نفع انسان‌ها است واقع شده يا از اين جهت که به نفع خداوند متعال است. از نظر احتياج انسان اين خلقت انجام گرفته يا احتياج خدا که بگوييم خداوند روي خواست خودش عالم و آدم را آفريده خواه آن هدف به نفع ما باشد يا به ضرر ما که خدا علم و هنر خود را به نمايش مي‌گذارد خواه به ضرر غير او باشد يا به نفع غير او.**

**در سير معراجي حضرت رسول اکرم حديثي است که در حالات قرب الهي، خدا به آن حضرت مي‌گويد: من فقط مانند تو انسان را مي‌خواهم و بقيه آن چه هست براي تو آفريده ام. از نظر احتياجي که تو و امثال تو بر خلق دارند خلق را آفريدم نه از نظر احتياج خودم. هدف من پيدايش انسان‌هايي مانند تو است ما امروز روي همين معنا بحث داريم درست است که اين پيغمبر و امثال او ثمره شجره خلقت‌اند اگر آفرينش را به درختي تشبيه کنيم امثال آن حضرت ثمرات اند درست است اين پيغمبر و ائمه ثمرات خلقت‌اند حالا مي‌گوييم آنها که بهترين ثمرات آفرينش اند اين ثمرات از اين نظر است که به نفع خداست يا از اين نظر که به نفع خلق خداست. در اين جا لازم مي‌دانم جلمه‌اي عرض کنم و آن اين است که اقتضاي علم و هنر و اداره عالم به کار و فعاليت و به نمايش گذاشتن آن علم و هنر است. هرچيزي اقتضايي دارد، اقتضاي يخ برودت و اقتضاي آتش حرارت است، اقتضاي علم ظهور آن علم در لباس عمل است.**

**اين که مي‌گوييم علم بر همه کس و همه چيز حاکميت دارد علم عالم را وادار به نمايش آن علم و هنر مي‌کند. هرکس علم به يک حقيقتي دارد و قدرت دارد آن حقيقت را در لباس عمل به نمايش بگذارد علمش وادارش مي‌کند که آن چه را که مي‌داند و مي‌تواند ظاهر سازد. اقتضاي علم بشر اين است که شما مي‌دانيد زير پاي شما گنجي نهفته است صد در صد يقين داريد علم شما را وادار به استخراج آن گنج مي‌کند اگر استخراج نکني علم شما را ملامت مي‌کند. هيچ کس نمي‌تواند خود را از دايره حاکميت و اقتضاي علم خارج کند يک انسان نيروند با سرمايه‌هايي که در اختيار دارد مي‌تواند کوير را تبديل به کوهستان کند. هرگز نمي‌تواند علم خود را مختل و معطل بگذارد فکر اين که کوير را به صورت باغ بهشت درآورد. اين اقتضاي علم است لذا حکما مي گويند که لطف بر خدا واجب است فلاسفه در اين جا بحثي دارند مي‌گويند: آيا مي‌توانيم بين خدا و خلق خدا فاصله‌اي پيدا کنيم يعني روزي و يا ساعتي که در آن روز خدا بوده اما خلق خدا نبوده که اگر توانستيد آن فاصله را پيدا کنند لازمه اش اين است که روزي يا سالي فيض خدا معطل بوده خلقي را خلق نکرده است فلاسفه در اين جا فاصله رتبي قائلند فاصله رتبي مانند فاطمه نور خورشيد از خورشيد هر وقت خورشيد بوده روشنايي هم بوده اما اول خورشيد است بعد روزنه اي هر چند به ميزان يک هزارم ثانيه فاصله نباشد فلاسفه مي‌گويند پيدايش اين فاصله ممکن نيست زيرا اگر بگوييم يک ساعت و ده ساعت خدا خلقي را نيافريد لازمه اش تعطيل فيض است بي کاري براي براي ما انسان‌ها هر يک مرض است ما به اقتضاي علم و دانش و هنري که داريم وادار به کار و فعاليت هستيم نمي‌توانيم علم و هنر خود را در وجود خودمان ذخيره کنيم و همراه خودمان به گور ببريم فلاسفه مي‌گويند: بين خدا و خلق خدا فاصله‌اي است اما فاصله زماني نيست اين فرضيه‌ها را براساس وجوب لطف مطرح مي‌کنند مي‌گويند غلط است که خدا بي کار بنشيند فيض خود را معطل بگذارد خداوند هم خود را در قرآن به اشتغال دايم تعريف مي‌کند مي‌فرمايد: کل يوم هو في شان فعال لما يريد يهود را ملامت کرد بر اين که گفتند: دست خدا بسته است ( يدالله مغلوله) فرمود: خدا دايم در کار فيض رساني است يهودي‌ها يا طبيعيون ديگر گفتند که خدا طبيعت را مانند ماشين چاپ و يا ماشين خودکار کوک نموده حالا طبيعت خود به خود کار مي‌کند و خدا استراحت دارد به کار عالم و آدم کاري ندارد. طبيعيون همه چيز را مصنوع طبيعت مي‌دانند يهودي‌ها هم که نام خدا را مي‌برند از نظر اين است که پيروان پيغمبري مانند حضرت موسي شده‌اند مي‌توانند منکر خدا شوند. مي‌گوييم خدا طبيعت را مجهز نموده و حالا استراحت مي‌کند. يهودي‌ها که گفتند: دست خدا بسته است خدا فرمود: دست خودشان بسته باد ( بل يداه مبسوطتان) هميشه دست خدا باز است. جاي ديگر فرموده: مردم خيال مي‌کنند که ما عالم و آدم را خلق کرده و آن را به حال خود رها کرده ايم. ما دايم دست اندرکار آفرينش هستيم. در هرثانيه از ميليون‌ها ميليون واحد کار روي وجود شما و عوالم ديگر انجام مي‌گيرد دليلش اين همه تغييرات و تحولات است پس بايد اين حقيقت را قبول کنيم که اقتضاي علم آفرينندگي و فيض رساني است و چون خداوند ذاتش علم و حکمت است و جز علم چيزي نيست. خدا علم اين عالم است و بقيه مخلوق اند پس براساس اقتضاي علم که همان ذات مقدس خداوند است امکان تعطيل فيض نيست. آفرينش اقتضاي علم و قدرت خداست کار به اين ندارد که چه کسي از اين آفرينش بهره مي‌برد يا نمي‌برد پس امروز اين حقيقت را قبول داريم که چون خدا علم و حکمت است اقتضاي علم و حکمت هم خلق خلايق و فيض رساني به آنهاست. علم اجازه نمي‌دهد عالم بي کار باشد. مي‌تواند فيضي برساند اما نرساند. مي‌تواند خلقي را خلق کند اما نکند. کسي را از بدبختي برهاند اما نرهاند. هرکس علم و هنري دارد دنبال بازاري مي‌رود که بتواند علم و هنرش را به نمايش بگذارد. علم بر عالم حاکميت دارد. علم هر عالم را وادار به کار و فعاليت مي‌کند لذا خداوند مي‌فرمايد که من گنج پنهاني بودم ناشناخته دوست داشتم شناخته شوم خلق را آفريدم تا شناخته شوم. احببت ان اعرف پس خلقت عالم و آدم اقتضاي علم و قدرت خداست خدا چيزي را که مي‌تواند خلق کند اگر نکند خود را ملامت مي‌کند که چرا جاي خالي باقي گذاشته و با فيض خود آن جا را پر نکرده است . بحث آينده اين است که آفرينش به نفع چه کسي مي‌باشد.**

**==================================================**

**سخنراني شماره 11**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**اگر عالم خلقت را به يک درخت يا زراعت تشبيه کنيم ما انسان‌ها حبه‌ها و ميوه‌هاي آن هستيم. آن چه در عالم خلق شده تبعي است استقلالي نيست به اصطلاح آلي است. مقدمه است براي خلقت انسان. عالم خلقت با همه تجهيزات و تشکيلاتي که دارد زمين و آسمان به منزله خانه است و ما آدم‌ها صاحب آن خانه ايم. خداوند مخلوقي بهتر و بالاتر از آدم‌ها ندارد لذا همه جا به ما آدم‌ها وعده مي‌دهد. وعده‌ هايي که خدا به ما انسان‌ها داده که ما اسمش را ثواب مي‌گذاريم. اين وعده‌ ها خيلي عجيب است مثلا يکي از وعده ‌ها اين است که مي‌گويد:**

**سابقوا الي مغفره من ربکم و جنه عرضها الموات و الارض اعدت للمتقين.**

**به سوي بهشتي که براي شما خلق کرده ام سبقت گيريد. آن بهشتي که براي شما خلق کرده ام چه قدر است از کجا تا کجاست. نمي‌گويد يک بهشتي در بيرون از اين عالم خلقت مي‌گويد: عرضها السموات و الارض بهشتي که براي شما آفريده ام آسمان ها و زمين‌ها است يعني اگر مي توانيد حساب آسمان‌ها و زمين‌ها را به دست بياوريد و وسعت بهشت را به دست آورده ايد. خدا که يک چنين وعدهاي مي‌دهد آيا نمي‌گويد ما که در اين کره زمين محبوس و متمرکزيم چه فايده دارد که آسمان‌ها مال ما باشد مي‌گويد: همان طور که زمين مال شماست آسمان‌ها هم مال شماست باز جاي ديگر مي‌گويد که سخر لکم ما في السموات و ما في الارض و اسبغ عليکم نعمه طاهره و باطنه يعني خداوند هرچه هست در آسمان‌ها در اختيار شما قرار داده ام هرچه هم در زمين هاست مسخر شماست براي شما آدم ها آفريده شده. خداوند نعمت‌هاي ظاهري و باطني براي شما فراوان آفريده. نعمت‌هاي ظاهري ماديات و باطني معنويات است يعني علم و حکمت و باز مي‌گويد من سه رقم نعمت نامتناهي براي شما آدم ‌ها خلق کردم. خداوند چه کيسه‌اي براي ما دوخته چه وعده‌هايي به ما مي‌دهد و ما را چگونه مي‌خواهد به اين وعده‌ها برساند.**

**سه رقم ثروت و نعمت نامتناهي که براي شما آفريده ام ارقام آن به آخر نمي‌رسد و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها اگر بخواهيد آخرين رقم را و آخرين شماره نعمت را به دست آوريد به وسيله شما ممکن نيست آن سه رقم يکي ماديات که از طريق حواس پنج گانه لذت مي‌بريد.**

**ارقامي‌است بي نهايت. ارقام اش هم عددي و هم مراتبي است. مراتبي با عددي خيلي فرق دارد. مثلا لذت‌ها از نظر عددي مثل يک عدد شکر يک عدد عسل اين شمارش عددي است از نظر مراتبي حساب کنيم مي‌بينيم که خربزه‌ ها از نظر مزه و شيريني با هم ديگر خيلي تفاوت دارد. اگر شيريني‌ها و مزه‌ ها و لطافت‌ها را به واحدها قسمت کنيم بعضي خربزه‌ ها يک واحد شيريني دارد بعضي‌ها دو واحد بعضي‌ها سه واحد و بيشتر. دو عدد خرزه را که پاره مي‌کنيد يکي بسيار لطيف و شيرين است يکي متوسط است يکي ديگر اصلا مزه ندارد. اين را مي‌گوييم مراتب. يا مثلا ديدني‌ها گاهي ارقام عددي است گاهي هم مراتبي ارقام عددي ديدني‌ها منظره گل‌ها، درخت‌ها، اقسام گل‌ها اقسام درخت‌ها، ستاره ها، هواها، فضاها هرچه از منظره ها که مي‌بيني اگر در مقابل چشمت ديدني‌ها و مناظر زيبايي نباشد چشم شما در اين جا فقير است که مناظر زيبايي در اختيار ندارد.**

**اين مناظر زيبا از انسان‌هاي خوب گرفته تا جمادات و نباتات و کوه و دريا از نظر عددي از نظر مراتبي گسترش دارد مثلا يک گل يک واحد قشنگ است. آن گل ديگر دو واحد قشنگ است آن يکي سه واحد آن يکي چهار واحد آن يکي پنج واحد. هم عددش بدون آخر است هم مراتب اش بدون آخر است. نگاه کن از طريق حواس پنج گانه خدا چند رقم لذت براي ما آفريده اين ها را مي‌گوييم ارقام مادي لذايذ مادي يعني چيزهايي که از طريق حواس پنج گانه قابل استفاده است با چشم نگاه مي‌کنيم استفاده مي‌کنيم. با دهان مزه مي‌کنيم آوازها موسيقي‌ها با گوشمان مي‌شنويم با شامه مان ازعطرها و بوهاي خوش استفاده مي‌کنيم با لامسه مان از نرمي‌ها و سختي‌ها استفاده مي‌کنيم. آن چه از طريق حواس پنج گانه قابل استفاده است از نظر عددي و از نظر مراتب آخر ندارد از نظر عددي اسمش را کميت و از نظر مراتبي اسمش را کيفيت مي‌گذاريم. هم کيفيتش نامتناهي است و هم کميتش نامتناهي است. اين قسم اول لذايذ مادي و نعمت‌هاي مادي که خدا براي ما آفريده هم در دنيا و هم در آخرت از طريق حواس پنج گانه براي ما قابل استفاده است که الآن براي همين استفاده‌هاي مادي مي‌بينيد چه قدر انسان‌ها در زندگي تلاش مي‌کنند و چه قدر قتل و کشتارها راه مي‌اندازند. يکي مي‌گويد بايستي استفاده‌ هاي مادي من بيشتر باشد ديگري مي گويد بايستي از من بيشتر باشد.**

**رقم دوم نعمتي که خدا براي ما آفريد که آن فوق لذايذ مادي است انس و آشنايي و محبت انسان‌ها به يکديگر است. آسايشي که انسان‌ها براي يکديگر به وجود مي‌آورند. اين انسان‌ها براي انسان ها هرکدام يک نعمت بزرگي هستند. البته هرچه بهتر در دين خدا تربيت مي‌شوند براي يکديگر گواراتر مي‌شوند با اين که ما در اين شهر و در اين مملکت يکديگر را نمي‌شناسيم و آن قدر هم با يکديگر مهر و محبت نداريم شما نگاه کنيد که انسان‌ها براي انسان‌ها چه نعمت بزرگي هستند شما مثلا يک ثروت مندي را در نظر بگيريد با ميليون‌ها تومان ثروت برود و در بيابان بهترين زندگي‌ها را براي خودش بسازد باغ و قصر و ساختمان خيلي مجهز و مدرن و همه چيز داشته باشد اما آدمي‌کنارش نباشد نه زن داشته باشد و نه بچه و نه خواهر و نه برادر بالاخره در يک بياباني و ميليارد ثروت مندي که به اصطلاح همه جور وسايل مادي در اختيارش دارد. ثروتش را همه و وسايلش را به بيابان و يا يک جنگل انتقال داده همه چيز در اختيارش باشد اما انسان در کنارش نباشد چشمش به آدم نيافتد او آدم را نبيند و آدم هم او را نبيند.**

**زندگي اين آدم در بيابان و جنگل که به تمام وسايل مادي هم مجهز است چه قدر مي‌ارزد صفر مي‌ارزد. چرا بيابان‌ها و زمين‌هاي کوير هزار مترش هم يک تومان خريد و فروش نمي‌شود اما زمين‌هاي تهران يک مترش صد هزار تومان صد و پنجاه هزار تومان خريد و فروش مي‌شود. ساختمان صد ميليون توماني اگر به بيايان انتقال پيدا کند يک دفعه قيمتش به صفر تنزل پيدا مي‌کند اما يک خانه خشت و کلوخي اگر به شهر تهران انتقال پيدا کند قيمتش مي‌شود يک ميليون تومان حالا چرا ما اگر در بيابان يا جنگل باشيم زندگيمان صفر است در ميان انسان‌ها باشيم زندگي ما ارزش پيدا مي‌کند تفاوت چيست. ما که با تمام ثروتمان رفتيم به بيايان زندگي مان به صفر تنزل پيدا کرد با ثروت کم به داخل شهر آمديم زندگي ما خيلي قيمت پيدا کرد. زيادي قيمت مال اين انسان‌ها هستند که کنار ما هستند پس صدي نود و نه آسايشمان از منظره آدم هاست که من شما را مي‌بينم شما مرا مي‌بيني، همسايه همسايه را مي‌بيند برادر برادر را، پدر فرزند را و فرزند پدر را، زن شوهر را شوهر زن را اين آدم‌ها کنار يکديگربراي يکديگر يک نعمت بزرگي هستند اما هنوز براي يکديگر گوارا نيستند براي اين که هنوز تربيت الهي براي اين انسان‌ها به آخر نرسيده. در حالات حضرت سلمان (ع) دارد که اگر يک روز پيغمبر سلمان را نمي‌ديد يا اميرالمومنين و افراد خانواده حضرت امير، سلمان را نمي‌ديدند دلشان تنگ مي‌شد مي‌گفتند: برادرمان سلمان کجاست. اگر سلمان يک روز علي ابن ابي طالب را نمي‌ديد هم چنين دلش تنگ مي‌شد بعد از وفات حضرت رسول اکرم دو سه روز سلمان به خانه اميرالمومنين نرفت روز سوم که آمد حضرت زهرا فرمود: جفوتنا يا سلمان (سلمان تو هم بي مهر شدي) تو هم کم محبت شدي به ما جفا کردي چرا سه روز است به خانه ما نيامدي؟ انسان‌ها وقتي براي هم خوب تربيت مي‌شوند برادري ايماني و تقوايي شان به انتها مي‌رسد براي يکديگر خيلي گوارا هستند.**

**مولا اميرالمومنين در کلمه قصارش مي‌گويد: اعجز الناس من عجز عن اکتساب الاخوان واعجز منه من اذا ظفر به واحد منهم ترکه. هر کلمه‌اي از کلمات حضرت اميرالمومنين به کل آفرينش مي‌ارزد براي اين که ما به ارزش ما انسان هاست که اگر ‌اين تربيت‌ها را داشتيم ارزش داريم و الا ارزش ما به صفر مي‌رسد مي‌فرمايد: بي عرضه ترين آدم‌ها در کاسبي همان کسي است که نتوانسته است دوستي براي خودش پيدا کند يک رفيق صميمي و ‌دوست صميمي‌که وقتي او را ببيند خوش حال شود دوستش هم او را اگر ببيند خوش حال شود اگر او را نبيند دلش تنگ شود آن دوست صميمي‌که دوستي اش ايماني است. مولا اميرالمومنين فرمايد: نادان ترين آدم‌ ها و بي عرضه ترين آدم ها آن کسي است که در زندگي نتوانسته يک دوست صميمي‌پيدا کند. آدم‌ها نسبت به او بي تفاوت‌اند و او هم نسبت به آدم‌ها بي تفاوت است باز مي‌گويد: اعجز منه من اذا ظفر بواحد منهم ترکه بي عرضه تر از اين آدم کسي است که دوست صميمي‌ خودش را به خاطر اين که گاهي براي او قدمي ‌بر دارد حاجتش را برآورده کند يا در معامله خيلي سخت گيري نکند از دست مي دهد بنابراين انسان‌ها براي انسان‌ها بي نهايت ثروت بزرگي هستند که عرض کردم بايستي براي کسب ارزش انسان‌ها براي انسان‌هايي که چه قدر ارزش دارند خودمان را در بيابان فرض کنيم يک شبانه روز يا يک سال و ماه کسي را در بيابان نبينيم و کسي ما را نبيند يا خودمان را در شهر فرض کنيم. هر روز ما مردم را مي‌بينيم مردم هم ما را مي‌بيند پس انسان براي انسان يک ثروت بي نهايت است.**

**نعمت سوم که آن هم نامتناهي و لذت بخش است و ما مردم لذت اين دو رقم آخر را هنوز احساس نکرده ايم لذت معرفت به خدا و انس و آشنايي به خدا يا لذت علم و معرفت است. مي‌دانيم تنها سرمايه‌اي که ما را با خدا و خدا را با ما مربوط مي‌کند و بين ما و خدا انس و آشنايي به وجود مي‌آورد علم و معرفت است. معرفت تنها سرمايه‌اي است که بين انسان و خداوند متعال رابطه و يگانگي و دوستي مثل دوستي پدر و فرزندي به وجود مي‌آورد و الا ما انسان‌ها در جنسيت مان غيرخدا هستيم. خدا هم در جنسيت اش غير ما هست. ما با خداوند متعال اختلاف جنسي داريم او يک نور مجرد است که خودش مي‌داند که چه قدر لطيف و مجرد و ما يک موجودات مادي هستيم خشک و غليظ بالاخره از نظر جنسيت متباين يکديگريم. مثلا ما انسان‌ها با يکديگر از نظر جنسيت مثل مانند هم هستيم من از جنس شما و شما از جسن من با حيوانات هم ما رابطه جنسي داريم ما هم گوشت و خون و استخوانيم آنها هم گوشت و خون و استخوان لذا از آنها استفاده مي‌کنيم. با جمادات هم جنسيت داريم با هر مخلوقي از مخلوقات خدا ما جنسيت داريم از نظر جنسيت بين ما و همه موجودات آشنايي هست. اما بين ما و خداوند متعال رابطه جنسي وجود ندارد. بين ما و خدا تباين جنسي است نه جسيت و ماديت ما با خدا تناسب دارند نه جنسيت خدا با ما ولي يک ماده اشتراکي بين ما و خدا به وجود مي‌آيد که اگر آن ماده اشتراک را پيدا کنيم بين ما و خدا انس و آشنايي پيدا مي‌شود و آن علم و معرفت است. تنها چيزي که ما را با خدا جور مي‌کند و در خدايي خدا شريک مي‌کند يا خدا را در انسانيت ما انسان‌ها شريک مي‌کند و بين ما و خدا رابطه به وجود مي‌آورد علم و معرفت است. علم و معرفت بي نهايت نعمتي لذت بخش است البته ما هنوز لذت علم و معرفت و انس و آشنايي با خدا را نچشيده ايم. خداوند آن جا که نعمت‌هاي بهشت را از حور و قصور مي‌شمارد در آخر مي‌فرمايد:**

**و رضوان الله اکبر**

**يعني بزرگ ترين نعمت اهل بهشت اين است که آنها با خدا انس و آشنايي دارند و خدا با آنها انس و آشنايي دارد. آنها با خدا حرف مي‌زنند خدا با آنها حرف مي‌زند. خدا به آنها درس مي‌دهد آنها از خدا درس ياد مي‌گيرند آنها از خدا سوال مي‌کنند خدا جواب آنها را مي‌دهد. خدا آنها را زيارت مي‌کند و آنها به زيارت خدا مي‌روند شايد شما اين حرف‌ها را افسانه مي‌دانيد. اين ها هم يک حقايقي است بالاخره بحث امروز اين است که هدف خدا از خلقت عالم انسان است و چون انسان شاه کار عالم خلقت است ثمره عالم وجود است هر چه در عالم هست خدا براي انسان آفريده و فقط انسان است که از هستي‌هاي عالم استفاده مي‌کند.**

**عالم خلقت براي فرشته‌ها بهره‌اي ندارد براي حيوانات هم بهره‌اي ندارد براي جمادات و نباتات و کوه‌ها و صحراها هم بهره‌اي ندارد تنها کسي که از آن چه هست بهره مي‌برد و استفاده مي‌کند و خدا هم به خاطر همين بهره وري و استفاده کردن او اين ها همه را خلق کرده انسان است پس هدف خدا از خلقت عالم آدم است ما هم بايستي بدانيم که با سرمايه علم و معرفت آدم خواهيم بود. اگر اين ماده علم و معرف را از ما آدم ها بگيرند آن قدر تنزل پيدا مي‌کنيم که از حيوانات هم خيلي عقب تر .**

**نتيجه بحث اين است که هدف خدا از خلقت عالم و آدم معرفت است و اين علم**

**و معرفت فقط در انسان به وجود مي‌آيد. انسان يک درختي است که ثمره‌اش علم و معرفت است. در جاي ديگر علم و معرفت پيدا نمي‌شود اگر سر و ته عالم را بگردي با همه مخلوقات تماس بگيري موجودي پيدا نمي‌کني که دانا و عارف باشد علم و عرفان ثمره وجود انسان است.**

**====================================================**

**سخنراني شماره 12**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث‌هاي توحيدي و خداشناسي بحث‌هايي است خيلي زنده و حيات بخش که انسان را تا ابد به زندگي بهتر و بهتر اميدوار مي‌کند و براساس همين اميدواري آدم‌ها را فعال مي‌کند تا هرچه بهتر و بيشتر به زندگي‌هاي بهتر و عالي تر برساند.**

**همان طورکه موجودات عالم بعضي‌ها زنده‌اند و بعضي‌ها مرده ، زنده ‌ها متحرک و فعال‌اند اما مرده‌ها ساکت و ساکن هستند. حرکت و فعاليتي ندارند. علم‌ها هم همين طور بعضي علم‌ها زنده است برانسان حاکميت پيدا مي‌کند آدم را وادار به کار و فعاليت و فداکاري مي‌کند و بعضي علم‌ها مرده است جان ندارند آدم‌ها را کاملا فعال نمي‌کند.**

**همين علوم مادي که مثلا يک دانشمند مي‌فهمد چه طور راديو بسازد چه طور تلويزيون يا تلفن يا چيزهاي ديگر بسازد علم وادارش نمي‌کند تا يک چنين صنعتي به وجود بياورد بلکه احتياج اش وادارش مي‌کند چون به پول و مال و ثروت محتاج است و اين صنايع هم يکي از راه‌هاي ثروت درآوردن است. آن احتياجات وادارش مي‌کند که از راه تجارت از راه صناعت مثلا ثروت براي خودش تهيه کند و چون اين احتياج هميشه است او هم فعاليت مي‌کند ولي اگر احتياج نباشد علم او را وادار نمي‌کند يک چنين صنايعي به وجود آورد. مي‌گويد من چه نيازي دارم چه احتياجي دارم چرا اين همه رنج و زحمت بکشم ماشين و راديو بسازم تلويزيون بسازم علمش زنده نيست براي اين که يک علم پايداري نيست او مي‌داند که فردا و پس فردا بالاخره از اين زندگي دنيا مي‌رود يا اين که پول دار مي‌شود. وقتي که پول دار شد چرا زحمت بکشد يا وقتي دارد مي‌ميرد چرا زحمت بکشد و بالاخره علم اش خيلي او را وادار به فعاليت نمي‌کند.**

**اما علم خداشناسي و علم انسان شناسي يک علم زنده است. اولا تا ابد زندگي‌ها را به آدم نشان مي‌دهد. علم مانند يک عينکي است که وقتي به چشمت بزني کاملا آينده‌ها را مانند گذشته‌ها مي‌بيني و ديگر مجهولي برايت باقي نمي‌ماند. در همين جا که هست جهنم را با همه درکات اش مي‌بينيد و دليل پيدايش جهنم و مبتلا شدن به جهنم را مي‌داند. هم چنين بهشت را با تمام درجاتش مي‌بينند و دليل پيدايش بهشت و زندگي انسان را در بهشت مي‌بينند و مي‌دانند و از طرفي مي‌داند که فنا و نابودي در عالم نيست هرچه هست هست. هرچه را خدا خلق کرده تا ابد هست هرگز نابود نمي‌شود مخصوصا انسان‌ها که شاه کار عالم خلقت هستند تا ابد هستند و نابودي براي آنها محال است. مرگ هم يک انتقال است از جايي به جايي ديگر فرمايش حضرت رسول اکرم که مي‌فرمايد: خلقتم للبقا لا للفنا و انما تنتقلون و من دار الي دار**

**يعني شما را براي اين خلق کرده‌اند که باشيد نه اين که فاني شويد يک دوره‌اي زندگي کنيد و دوباره به عالم مرگ برويد بلکه خداوند شما را زنده کرده است که تا به ابد باشيد و زندگي کنيد و اين مرگ شما يک انتقالي است که شما را از يک زندگي به يک زندگي ديگر انتقال مي‌دهد حالا اين مسايل را علم نشان مي‌دهد ما الآن تعبدي تقليدي چون گفته خدا و پيغمبر است مي‌گوييم آخرت هست، قيامت هست هم چنين تعبدي که گفته خدا و پيغمبر است مي‌گوييم خداست و پيغمبران هستند اما وقتي به حقايق گفته‌هاي خدا و پيغمبر عالم شديم خودمان آينده‌ها را آخرت را و کيفيت حرکت به سوي آينده‌ها را صد در صد مي‌دانيم و مي‌بينيم در نتيجه فعاليت ما چندين هزار برابر مي‌شود اميد و آرزوي ما هم چندين برابر مي‌شود و ما مي‌دانيم که تا ابد زنده ايم و زندگي لازم داريم زندگي مان هم نبايستي يک نواختي باشد که ما را خسته کند زندگي بايستي بهتر و بهتر شود قدرت ما بايستي بيشتر و بيشتر ممکن ما بايستي عالي و عالي تر تميز متنوع باشد تنوع يکي از مسايلي است که صد در صد فطرت ما آن را مي‌پذيرد و خلاف آن را نمي‌پذيرد و تنوع در زندگي يعني حرت به سوي بهترها و کامل ترها بيشتر‌ها و عالي ترها اگر يک دوره‌اي ما در يک زندگي يک نواختي باشيم آن زندگي يک نواختي هم ما را خسته مي‌کند وخستگي هم يک مصيبت بزرگي است. بعضي خانواده‌هاي ثروت مند که به کار و هنري اشتغال ندارند فقط بخرند و بياشامند و بخوابند باز فردا همين کار پس فردا هم همين کار مشاهده شده است که آن پدر ثروت مند يا آن پسر خانواده ثروت مند خودکشي کرده و در خودکشي خودش هم نوشته که اصلا من از اين زندگي خسته شدم اين چه کاري است که صبح حرکت کنم بخورم بخوابم باز فردا حرکت کنم بخورم بخوابم پس فردا حرکت کنم بخورم و بخوابم. اين مرد چرا خسته شده از يک زندگي يک نواختي خسته شده لذا خداوند تبارک و تعالي زندگي ما انسان‌ها را هم بر پايه تکامل و تنوع قرار داده چون وجود خدا بي نهايت است، علم خدا هم بي نهايت است، صنعت خدا هم بي نهايت است. مثلا ما مي‌گوييم که آيا اين گل‌ها آخرين زيبايي را دارد يا زيباتر ممکن است يا اين ميوه‌ها آخرين لطافت و آخرين شيريني را دارد يا شيرين تر و لطيف تر ممکن است يا اين منظره عالم آخرين زيبايي را دارد يا زيباتر از اين ممکن است يا زندگي ما آخرين سيستم است يا بهتر از اين ممکن است. همين طور در هر مساله‌اي که يک چنين فرضيه‌اي را به وجود بياوري که آيا اين آخرين سيستم است يا بهتر از آن ممکن است آخرين حد زيبايي است يا زيباتر از اين ممکن است. اگر بگويي آخرين زيبايي وآخرين سيستم است با قدرت و حکمت نامتناهي خداوند تبارک و تعالي جور در نمي‌آيد خدا مي گويد زندگي تنوع دارد يعني هر روز و هر سال و هر زماني انسان‌ها با بهتر و بهترها و بيشتر و بيشترها رو به رو مي‌شوند و هرگز به جايي نمي‌رسند که توقف پيدا شود چون از نظر علمي‌هم ثابت است که عدد به بي نهايت نمي‌رسد. حرکت به بي نهايت نمي‌رسد اگر ما يک مرکبي بسازيم که هر ثانيه‌اي ميليون ميليارد سال نوري حرکت کند آيا مي‌رسد به جايي که ديگر حرکت تمام شود جايي که ديگر خلقت تمام شود جايي که ملک خدا مملکت خدا تمام مي‌شود جايي که قدرت خدا تمام مي‌شود نه خدا بي نهايت است.**

**علم خدا بي نهايت است قدرت خدا بي نهايت است صنعت خدا بي نهايت است صنعت خدا يعني همين بهتر و بهتر ساختن خوب و خوب تر درست کردن و عالي تر و عالي تر ساختن. بالاخره علم اسلام مانند يک عينکي است که اگر به چشم مان بزنيم درست به آن کيفيتي که خداوند در قرآن فرموده و ائمه اطهار عليه السلام آن را تشريح کرده‌اند خوب ياد بگيريم مثل همين مسايل فني و هنري خودمان را که خوب ياد گرفته ايد. علوم ديني را هم از نظر فني و از نظر صنعتي بفهميم که خدا براي ما چه گفته يا ائمه اطهار چه گفته‌اند علم اسلام تا ابد را در نظر ما جلوه گر مي‌کند و به ما نشان مي‌دهد و صد در صد براي ما ثابت مي‌کند که تو يک موجود ابدي هستي اين يک مسئله.**

**مسئله ديگر اين که تو تا ابد به ارقام بهتر و بهتر احتياج داري و تو بايد از چه راهي بروي تا اين که از آن راه بتواني تا ابتد احتياجات خود را تامين کني و به احتياجات خودت برسي و باز علم اسلام به تو نشان مي‌دهد که زندگي چه در راه آسايش باشد يا خدا نکرده در راه جهنم و فرسايش باشد. اين زندگي اجباري است هيچ کس نمي‌تواند خودش زندگي خودش را نابود کند و هيچ عاملي ديگري هم نمي‌تواند زندگي ما را خراب کند خداوند متعال هم که هرگز چيزي را نمي‌سازد که نابود کند خدا يا مخلوقي را خلق نمي‌کند يا آن مخلوق تا ابد بايستي باشد.**

**پس ‌اين چند تا مساله را شما به عنوان تيتر مبحث توجه کنيد زندگي اجباري است تا ابد ادامه دارد. فنا و نابودي محال است مخصوصا براي ما انسان‌ها. هرکس فکر مي‌کند مرگ زندگي به ميل خودمان است نه به اجبار و ممکن است خودمان يا عامل ديگري پيدا شود که ما را فاني و نابود کند. هرکس چنين فکر مي‌کند خوب بيايد با هم بحث کنيم تا با دلايل ثابت کنيم که ما تا ابد هستيم و اين هستي اجباري است به اراده ما نيست به قدرت خداوند متعال است که ما را آورده اند. ما را نگه داشته‌اند ما را مي‌برند به اراده خودمان نيست اين مساله اول و مساله دوم.**

**ما تا ابد احتياجات داريم براي اين که ما يک موجودي هستيم دايم در حرکت و گرفتار به دل. ما يتحلل و دايم الاحتياج به نعمت‌ها و محتاج زندگي‌هاي بهتر و بهتر اين ذات ماست خلقت ما اين جور است ما يک مخلوقي مثل سنگ نيستيم که خلق شده افتاده روي زمين يا مثل کوه ‌ها نيستيم که ساخته شده‌اند روي زمين افتاده‌اند و ظاهرا تغييري تحولي در آنها پيدا نمي‌شود بلکه در آنها هم تحول پيدا مي‌شود و آنها دايم احتياج به آب دارند احتياج به هوا دارند احتياج به حرارت و برودت دارند حالا به آنها کار نداريم مخصوصا ما انسان‌ها تا ابد محتاج به خوردن وآشاميدن و پوشيدن و زندگي کردن و لذت بردن محتاج لذايذ جنسي و همسر داشتن و رفيق داشتن و دوست داشتن و عالم داشتن و آسمان داشتن و زمين داشتن يعني آن چه هست مورد احتياج ماست. و ما تا ابد به اين ها احتياج داريم بايد استفاده کنيم. هيچ وقت ما غني بالذات نمي‌شويم يعني در وضعي قرار بگيريم که ديگر آب و غذا نخواهيم، خوراک نخواهيم لباس نمي‌خواهيم ، مناظر بهتر نمي‌خواهيم، صداهاي بهتر نمي‌خواهيم. يک چنين وضعي در ما به وجود نمي‌آيد.**

**اين هم مساله دوم که احتياجات ما ابدي است و خود ما هم موجودات ابدي هستيم و تنها راهي که ما را به اين ارقام احتياجات مي‌رساند و تا به ابد يک زندگي صد در صد خوب و عالي در اختيار ما مي‌گذارد آن تنها راه، راه خدا و راه شناختن خداوند تبارک و تعالي است علم خدايي که از اول تاريخ به وجود آمده در وسط تاريخ بوده وحالا هم هست و تا ابد هم خواهد بود و بر تمام فرضيه‌ها و علم ها و دانش‌ها حاکميت دارد. پس ما بايستي دنبال يک علم زنده‌اي باشيم حقيقتا هم باشد تکليف خودمان را بفميم.**

**يک طبيعي آمد خدمت امام صادق (ع) عرض کرد از کجا معلوم که بهشتي هست و جهنمي‌ هست که شما مردم را سرگردان کرده ايد. حضرت يک حساب احتمالي در کار آورد فرمود: ما که صد در صد يقين داريم که آخرت هست و براي رسيدن به آن زندگي تلاش مي‌کنيم شما نمي‌توانيد صد در دصد يقين پيدا کنيد که نيست. مگر آدم خيلي کودن و بي شعور باشد که يک چنين گزارش‌هاي پر سر و صدايي درباره خدا را بگوييد صد در صد نيست همه اش دروغ است. حالا خواهي نخواهي صدي يک احتمال بده که هست اگر خبري نبود ما و شما مساوي هستيم اگر خبري بود چه مي‌گويي فردا ما وارد آخرت مي‌شويم ما که يقين داريم هست مي‌رسيم به نعمت‌هاي خدا شما که يقين داريد نيست با اين که هست فردا وارد عالم آخرت مي‌شويد چه مي‌کنيد. پس احتمال بده مبادا باشد و شايد باشد. آدم عاقل بايستي احتياط کار باشد با اين که صد در صد هست و ما بايستي خودمان را براي آينده‌ها و آن زندگي بهتر و بهتر انشاءا... آماده کنيم.**

**سخنراني شماره 13**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث ما در آن ثمراتي است که هدف خدا از خلقت عالم و آدم است. عرض شد هر کاري که در عالم چه کار خدا باشد چه کار خلق خدا يا بگويم کارهاي طبيعت، کاري در عالم بدون هدف واقع نمي‌شود. هدف يگانه عامل محرک است که براساس آن انسان‌ها وخداي انسان‌ها کاري را شروع مي‌کنند وبه ثمر مي‌رسانند هر کس در عالم حرکتي مي‌کند چه حيوان باشد چه انسان چه جماد باشد چه نبات به محض اينکه حرکت کرد اگر از او بپرسي عامل محرک تو چه بود که تو را از لانه وخانه بيرون کرد يا تو را وادار به حرکت نمود هدف خودش را معرفي مي‌کند. هدف مانند شهر مقصد است براي مسافر‌ها شما بگوييد چه عاملي بر اين مسافرها حاکميت دارد که شب از روز نمي‌شناسند دايم درحرکت‌اند و هرگز توقف واستراحت براي آنها پيدا نمي‌شود. جواب اين است که همان مقصد بر مسافرها حاکميت دارد تا به مقصد نرسيده‌اند دست از حرکت بر نمي‌دارند خودشان يا ماشينشان را متوقف نمي‌کنند.**

**شما هدفتان اين است که به شهر مشهد مسافرت کنيد پس مشهد بر شما حاکميت دارد تا نرسيده ايد از حرکت باز نمي‌مانيد يا مثلا مي‌خواهيد به آمريکا مسافرت کنيد پس آمريکا يا آن شهر آمريکا بر شما حاکميت دارد تا وارد آن شهر نشده ايد متوقف نمي‌شويد. همين طور هر مسافري که مي‌خواهد به شهري وارد شود آن شهر بر آن مسافر حاکميت دارد و او را به وادار به حرکت مي‌کند تا مسافر را درخودش متمرکز بنمايد هدف هم بر موجودات متحرک يا فاعل يا حاکميت دارد اگر هدف وجود نداشته باشد حرکت هم در عالم پيدا نمي‌شود.**

**دانشمندان مي‌گويند که هر حرکتي يک مبدﺃيي و يک منتهايي دارد يک وسط که از مبدﺃ حرکت مي‌کند از خط وسط عبور مي‌کند وخودش را به منتها مي‌رساند حرکت بدون مبدﺃ و بدون وسط و منتها پيدا نمي‌شود. و الا حرکت به وجود نمي‌آيد اگر مبدﺃ نباشد حرکت نسبت اگر خط وسط هم نباشد يعني اگر منتها در مبدﺃ باشد حرکت به وجود نمي‌آيد. مبدﺃ هم از منتها فاصله دارد انسان‌ها از مبدﺃ حرکت مي‌کنند که خودشان را به منتها برسانند وقتي به منتها رسيدند متوقف مي‌شوند. در حرکات تکاملي و صنعتي همين طور است.**

**حرکات بر دو قسم است يک حرکات تکاملي يک حرکات انتقالي.**

**حرکات انتقالي مانند حرکت مسافرين به شهرهاي که مي‌خواهند بروند.**

**حرکات تکاملي مانند حرکت جمادات به يک جماد بهتر حرکت يک نبات به يک نبات بهتر حرکت حيوانات به يک زندگي و يک حالت بهتر. حرکت انسان‌ها به يک زندگي بهتر و عالي تر يا اراده حرکت براي رسيدن به چيزي بهتر و عالي تر حرکات تکاملي هم درست مانند حرکات انتقالي يک مبدا و يک وسطي دارد که از آن وسط عبور مي‌کنند و يک منتهايي دارد و همان منتها هم حاکميت دارد بر خط وسط و هم حاکميت دارد بر مبدا همين طور که هدف‌ها بر ما انسان‌ها در آن چه مي‌گوييم و مي‌سازيم حاکميت دارد همين هدف‌ها هم بر خداوند تبارک و تعالي از آن چه مي‌گويد و مي‌سازد حاکميت دارد آن هدف را مي‌گويند علت غايي. خدايا به چه منظور مي‌گفتي و حرکت کردي و کاري انجام دادي به چه منظوري کلنگ عالم خلقت را زدي به چه منظوري اين همه جمادات و نباتات و حيوانات و انسان‌ها و فرشته‌ها و عرش و کرسي و لوح و قلم آفريدي اين ها همه را به چه منظور خلق کردي هدف تو از خلقت عالم و آدم چه بود. خداوند هدف خودش را از خلقت عالم و آدم معرفي مي‌کند و آن هدف پيدايش معرفت به خداست. معرفت يک مسئله بسيار عظيم و عجيبي است که هم در خلقت و آفرينش خدا نقش اساسي دارد و هم در حرکت و زندگي ما نقش اساسي دارد. معرفت همين است که من خود را بشناسم ديگران من را بشناسند من هم ديگران را بشناسم و بدانم چرا حرکت مي‌کنم بفهمم چه مي‌گويم چه کاري مي‌کنم اين آشنايي به آن چه هست و استفاده از آن چه هست از طريق آشنايي اين را مي‌گويند. معرفت ابتداء خداوند هدف خودش را معرفي مي‌کند هم در آيات قرآن و هم از احاديثي که از ائمه اطهار (ع) رسيده است حديثي که خيلي مشهور است حديث قدسي است و بهترين احاديث است و در قرآن دليل دارد اين حديث است که از خدا پرسيده‌اند که تو چرا عالم و آدم را خلق کردي خودت به مخلوقات احتياج داشتي که آنها را خلق کردي يا مخلوقات به تو احتياج داشتند که آنها را خلق کردي به چه منظور به چه هدفي؟**

**خدا جواب مي‌دهد مي‌فرمايد: کنت کنزا مخفيا فاحببت ان اعرف و خلقت الخلق لکي اعرف يعني من يک گنج نهان و پنهان بودم يک ثروت مند يک قدرت مند يک هنرمند يک دانشمند بزرگ ترين گنج‌ها و ثروت‌ها يک موجود هنرمند و دانشمند است هيچ ارزشي و هيچ عظمتي به عظمت يک انسان دانشمند و هنرمند نمي‌رسد و خدا مي‌گويد من يک موجود دانشمند و هنرمند بودم. کنت کنزا مخفيا گنج آن سرمايه‌اي است که وقتي در اختيار انسان قرار مي‌گيرد خيلي ارزش دارد و خيلي کارها از آن ساخته است و اما اگر در اختيار انسان قرار نگيرد زير خاک پنهان شود. ارزش آن به صفر مي‌رسد با خاک‌ها و ريگ‌ها برابر است.**

**شما فرض کنيد گنجي زير خاک هست ميليون‌ها ميليارد تومان ارزش دارد اما کسي از آن گنج خبر ندارد و کسي از آن گنج نمي‌تواند استفاده کند. اين جا ارزش گنج به صفر مي‌رسد فايده ندارد. چه فايده، طلاهاي زير خاک، جواهرات زير خاک که در اختيار انسان‌ها قرار نمي‌گيرد تا از آن استفاده کنند. گنج وقتي ارزش دارد که آن را استخراج کنند و در راه مصالح زندگي خودشان خرج کنند. خداوند متعال پيش از خلقت عالم و آدم خودش را شبيه به گنج مي‌کند مي‌گويد: من پيش از خلقت عالم و آدم يک گنج پنهان بودم خودم خودم را مي‌شناختم کسي نبود مرا بشناسد وکسي نبود از وجود من استفاده کند. سرمايه بودم اما در اختيار کسي نبودم که از اين سرمايه بهره ببرد و استفاده کند از اين رو که در معرض استفاده کسي قرار نمي‌گيرم وکسي نيست که من را بشناسد و از من استفاده کند از اين مساله از اين پنهان بودن و بي اثر بودن و بي فايده بودن ناراحت بودم چه کار کنم که من شناخته شوم چه خداي قدرت مند و هنرمند و دانشمندي هستم بايستي کسي غير من باشد که مرا بشناسد.**

**هر هنرمندي هنر خودش را در اختيار غير خودش مي‌گذارد و هر دانشمندي دانش خودش را در اختيار غيرخودش مي‌گذارد و هم چنين هر ثروت مندي ثروت خودش را در اختيار غيرخودش مي‌گذارد. يک آدم هنرمند تا وقتي فقط خودش خودش را مي‌شناسد ناراحت است که هنر خودم را به کجا ببرم و به چه کسي نمايش بدهم. ناراحت است که هنر خودم را به کجا ببرم و به چه کسي نمايش بدهم. در بيابان‌ها هنر‌ها قابل نمايش نيست. خودش تنهاست و خودش خودش را مي‌شناسد دنبال کسي مي‌گردد تا با او تماس بگيرد با او حرف بزند دانش خودش را به او معرفي کند علم خودش را به او بشناساند و به او بفهماند که چه موجود دانشمند و هنرمندي هست. اين جوابي است که خداوند تبارک و تعالي از خلقت عالم و آدم داده است.**

**مي‌فرمايد: من يک چنين خدايي هنرمند و دانشمند و قدرت مندي بودم اما کسي**

**نبود مرا به اين قدرت مندي و هنرمندي بشناسد. حالا هنر خودم را براي چه کسي و در مقابل چه کسي نمايش بدهم.**

**در مقابل حيوانات، حيوانات نمي‌فهمند آنها نمي‌توانند به خدا احترام بگذارند و بگويند مرحبا خدا چه زميني ساخته چه آسماني چه کوهي چه دريايي چه صحرايي چه خورشيد و ستاره. حيوانات گيج اند نمي‌توانند معرفت به خداوند تبارک و تعالي پيدا کنند بالاخره چه کسي و چه قهرماني دراين ميدان پيدا مي‌شود که خدا را به آن هنرها و علم‌هايي که خودش دارد و مي‌داند بشناسند و به اين خدا تعظيم و احترام کند. خداوند يک کلمه‌اي فرمود: مورد ايراد و اعتراض فرشتگان قرارگرفت خدا از زبان فرشتگان بحث مي‌کند و الا فرشتگان هم مظهر علم و دانش نيستند. عامل پرورش و دانش هستند اما مظهر علم و دانش نيستند. فرشتگان يک عواملي هستند به دست خدا که خدا به وسيله آنها به انسان‌ها تعليم مي‌دهد از زبان فرشتگان خداوند سخن مي‌گويد: مي‌فرمايد: و اذقال بک للملائکه اني جاعل في الارض خليفه قالوا اتجعل فيها من يفسد وفيها يسفک الدما و ...**

**يعني خداوند به فرشتگان گفت که مي‌خواهم کسي را جاي خودم مثل خود بيافرينم که او مرا بشناسد من او را بشناسم. شاگرد مکتب من باشد به او درس بدهم به او علم بياموزم تا روزي که علم و دانش و هنر خود را به او بياموزم و او جاي خود بنشانم. او اگرچه خدا نيست وليکن مثل خداي ديگري باشد که مرا مي‌شناسد. مانند من عارف باشد من او را به علميت بشناسم او مرا به علميت بشناسد. من او را به دانش و هنر بشناسم او هم مرا به دانش و هنر بشناسد. من با او تماس بگيرم به او انس بگيرم او هم همين طور. من با او حرف بزنم او با من حرف بزند من در مقابل او هنرنمايي مي‌کنم او هم در مقابل من هنرنمايي کند. کسي باشدکه خليفه من باشد. جانشين يعني درواقع خداي دوم، خداگونه بداند خداگونه بفهمد خداگونه کارکند تا من که خدا هستم بتوانم کارهاي خدايي خودم را که تعليم و تربيت يا علم و صنعت باشد به او واگذارکنم. وقتي به فرشته‌ها گفتم مي‌خواهم يک چنين مخلوقي خلق کنم که او مرا بشناسد و من او را بشناسم، مانند من بتوانند هنرآموزي و هنرنمايي کنند فرشته‌ها به زبان بي زباني خودشان گفتند که خدايا مي‌بيني اين فسادها، مفسده‌ها جنگ‌ها به وسيله انسان‌ها پيدا مي‌شود. فرشته‌ها اين جنگ و قتل و کشتارها را به رخ خدا کشيدند وگفتند: چه مي‌کني اين مخلوقات را که اين همه مفسده و فساد به پا کند و اين همه قتل و جنگ و خون ريزي و آدم کشي راه بياندازد. خداوند چون مي‌دانست آخرين محصول اين همه حوادث و جنگ و قتل و کشتار علم و معرفت است به فرشته‌ها فرمود که اين مفسده‌ها و جنگ و قتل و کشتارها يک حوادث توي راهي است. وقتي انسان‌ها به مقصد رسيدند در صلاح کامل درآسايش کامل قرار مي‌گيرند. در علم کامل، در نظام کامل قرار مي‌گيرند. شما نظرتان بر اين حرکات و سکنات در راه است که بي نظم و نظام است و من هدفم مقصد است.**

**آخرين نتيجه‌اي که از خلقت آدم‌ها به وجود مي‌آيد عبارت است از نظام کامل علم کامل صلح و آسايش و آرامش کامل يک زندگي کامل يک معرفت کامل، بالاخره همان زندگي بهشتي که خداوند تبارک و تعالي خبر داده حالا اين هدف خداست از خلقت عالم باز بحث کنيم که آيا اين هدف به نفع خدا تمام مي‌شود؟ خدا محتاج به اين هدف است يا اين هدف به نفع ما تمام مي‌شود؟. خدا ما را طوري خلق کرده که هم هدف ما معرفت کامل و نظام کامل است و هم و هدف خدا معرفت کامل و نظام کامل است. يک هدف است براي دو مسافر يکي از آن طرف عالم حرکت کرده تا خود را به اين هدف برساند. يکي هم از اين طرف عالم حرکت کرده که خود را به آن هدف برساند و اين دو يکي خداست که فعاليت مي‌کند به هدفي که مي‌خواهد برسد که معرفت کامل انسان ها باشد و يکي هم ما انسان‌ها هستيم که فعاليت مي‌کنيم خود را به آن هدف کامل برسانيم هدف مشترک واقعي بين ما وخداي ما همين علم و معرفت کامل است که در شعاع علم و معرفت کامل نظام کامل به وجود مي‌آيد و خدا تا ما را به اين هدف نرساند دست بر نمي‌دارد و تا خودش نرسد دست از کار و فعاليت بر نمي‌دارد انشا ا... باز بحث هايمان در اطراف اين هدف ادامه دارد به خدا قسم بحث‌هاي خيلي عالي علمي ‌است هم نشاط بخش است هم حيات بخش است هم اميد بخش است و ما را کاملا به ارزش وجودي خودمان آگاه و آشنا مي‌کند که وقتي خود را شناختيم بيشتر از اين‌ها به فکر سعادت و به اصطلاح خوش بختي خودمان هستيم.**

**=====================================================**

**سخنراني شماره 14**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث ما در هدف خدا از خلقت عالم و آدم است و راه‌هايي که خداوند متعال براي رساندن اين انسان‌ها به هدف اختيار کرده است. هدف خدا از خلقت و راه رسيدن به هدف صنايع خدا و کارهاي خدا مانند صنايع ما انسان‌ها و کارهاي ما انسان ها است. در يک حديثي گفته شده که خداوند تبارک و تعالي آدم را هم بر منوال ذات خودش خلق کرده است تا آدم براي معرفت به خداوند متعال بتواند خودش را نمونه قرار بدهد. يعني خدا براي شناسايي خودش ما انسان‌ها را نمونه قرار داده. شما مي‌دانيد که يکي از بهترين راه‌هاي شناسايي آشنايي به نمونه‌هاست. شما اگر قطره آبي از دريا بياوريد و به کسي نشان بدهيد بگوييد آب اقيانوس هم همين طور است آن آدم با شناختن قطره آب به آب اقيانوس آشنا مي‌شود به او مي‌گويندکه اقيانوس هم مثل همين آب سيال است، مايع است مثل همين آب شيرين يا شور است. مثل اين آب بذر گياه را زنده مي‌کند. در اين رابطه مي‌گويند: مشت نمونه خروار است. لذا انسان‌ها براي معرفي اجناسي که در انبار دارند مقداري نمونه در اختيار مردم مي‌گذارند و مي‌گويند: چندين هزار تن چاي مانند اين نمونه داريم. خداوند متعال مطلق و غيرقابل رويت است. رويت خدا به وسيله ما انسان‌ها محال است اما خدا براي شناسايي نمونه‌هاي از اسماء و صفات در وجود ما آفريده که با شناختن آن نمونه‌ها بتوانيم به وجود خدا آشنا شويم.**

**امتناع رويت به دليل حجابي است که آن حجاب به وسيله ما انسان‌ها غيرقابل رفع است مثلا ما آن چه را که مي‌بينيم با نوري مي‌بينيم که از چشم ما خارج مي‌گردد و به نور فضا متصل مي‌شود. از نوري که در مردمک چشم ما و در فضا هست کمک مي‌گيرد. ما به کمک نور چشممان و نور فضا مي‌توانيم اشياء و اشخاص را ببينيم. نور آن چه هست کشف مي‌کند و به ما نشان مي‌دهد اما همين نور فضا و نور چشم که وسيله ديدن است بين ما و خدا حجاب مي‌شود که اگر اين نور را از فضا يا چشم ما بردارند چشم ما نابينا مي‌شود، فضا هم تاريک است. در تاريکي حتما کسي يا چيزي ديده نمي‌شود واگر اين نور در چشم ما و در فضا باشد باز بين ما و خداوند متعال پرده مي‌شود پس خدا با نور فضا و با نور چشم خودمان غير قابل رويت است ما با دو وسيله با موجودات عالم تماس مي‌گيريم. يکي به وسيله فکر که عامل اصلي آن مغز ماست و يکي هم به وسيله چشم که عامل اصلي آن چشم ماست. نور فکر ما هم مثل نور مغز ماست.**

**همان طو رکه با نور چشم مي‌بينيم با نور فکر هم فکر مي‌کنيم. اين نور فکر هم بين ما و خدا حجاب مي‌شود. اگر خدا نور فکر را از مغز ما و از قلب ما بگيرد مغز ما تاريک مي‌شود قلب ما هم مي‌خوابد. وقتي که ما مي‌خوابيم خداوند نور مغز ما را مي‌گيرد از اين راه که نور مغز ما گرفته مي‌شود چشم ما هم کار نمي‌کند و از نور فضا نمي‌توانيم استفاده کنيم. وقتي نور مغز ما گرفته مي‌شود مغز ما خواب است يا مرده است و ديگر نمي‌تواند فکر کند وقتي نمي تواند فکر کند خوابيده است وقتي هم که بيدار است باز همان نور فکر بين مغز ما و خداي ما حجاب مي‌شود که اگر خدا نور مغز ما را از ما بگيرد مغز ما و قلب ما مي‌خوابد وکاري از آن ساخته نيست و اگر نور مغز ما و قلب ما باشد باز همان طور مغز و قلب بين ما و خداوند متعال حجاب مي‌شود کسي که پشت پرده است و او را نمي‌بينيم مگر اين که پرده را برداريم. با پرده‌اي که وسيله رويت يا وسيله دانستن است چه کنيم اگر پرده به جاي خودش باشد آن طرف پرده ديده نمي‌شود و اگر هم برداريم در تاريکي مطلق قرار مي‌گيريم اين است دليل امتناع رويت خدا و دليل ديگر اين که مي‌گويند معرفت به کسي يا چيزي از ديدن آن بهتر باعث شناسايي مي‌شود ما اگر کسي را ببينيم بهتر مي‌شناسيم يا اين که آثار او را ببينيم بيشتر معرفت به او پيدا مي‌کنيم. مثلا صنايع و اختراعات يک دانشمندي در اختيار ما هست شما کتاب‌هاي او را بخوانيد صنايع او و اختراعات يک دانشمندي در اختيار ما هست شما کتاب‌هاي او را بخوانيد صنايع و اختراعات او را ببينيد از طريق خواندن کتاب‌ها و ديدن صنايعش به مقام علمي‌او پي مي‌بريد. او يک شخصيت عالم و دانشمندي است که هنوز او را نديده ايد ممکن است او در خيابان حرکت کند و شما هم او را ببينيد اما نمي‌شناسيد گاهي او را نمي‌بينيد اما مي‌شناسيد کدام يک از اين دو بهتر است کسي را ببيننم و نشناسم يا کسي را نبينم و بشناسم. البته کسي را نبيني و بشناسي اين شناسايي از ديدن بدون شناسايي بهتر است. چه قدر بسيارند اشياء و اشخاصي که مي‌شناسيم ولي آنها را نمي‌بينيم. خداوند تبارک و تعالي شناسايي خودش را بر ديدن خودش جلو انداخته فرموده که انسان‌ها بايد من را بشناسند و بعد از شنايايي کامل حالت لقاا... براي آنها دست مي‌دهد لذا انسان‌ها درآخرت درآن آخرين کلاس تکامل کلاس به کلاس طي مي کنند تا به کمال مطلق برسند.**

**انسان‌هايي که درآخرين کلاس قرار مي‌گيرند بين آن ‌ها و خدا حالت لقاء الهي به وجود مي‌آيد يعني انسان‌هاي آخرتي در آخرت خدا را ملاقات مي‌کنند. مثلا در دنيا تنها کسي که اين حالت لقاء الهي را پيدا کرده حضرت خاتم الانبياء محمد(ص) بوده و آن حضرت براي نشان دادن اين حالت لقاء الهي که مي‌گويد من با خدا رو به رو شده ام و با خدا حرف زدم و با خدا تماس گرفته ام و اسطه‌ها بين من و خداوند متعال لغو شده اين حالت لقاء الهي را با کلمه معراج به ما معرفي کرده است گرچه مي‌گويند: معراج پيغمبر اکرم يعني سفر به آسمان‌ها مانند سفر به زمين‌ها است کسي که در حالت لقا الهي قرارگرفته در همين زمين و در خانه خودش وهرکجا که هست خداوند متعال را مي‌بيند. براي نشان دادن اين که من درحالت لقا الهي قرار گرفته ام با خدا حرف مي‌زنم و خدا با من حرف مي‌زند مي‌گويم و مي‌شنوم و در محضر خدا هستم و محرم اسرار خدا هستم کلمه معراج در اسلام مطرح شده و خداوند در دو سوره از حالات پيغمبر اسلام خبر مي‌دهد که او با من در تماس است مرا مي‌بيند و با من حرف مي‌زند و با من تکلم مي‌کند.**

**چرا خداوند متعال معرفت به خودش را بر رويتش مقدم داشته براي اين که اصل معرفت است نه رويت معرفت اين است که کسي يا چيزي را به صفاتش و کمالاتش بشناسيم به آثارش بشناسي مثلا چه مردم در زمان گذشته پيغمبر و امام‌ها را مي‌ديدند اما نمي‌شناختند و الآن بعد از هزار و چهار صد سال اکثريت مردم دنيا آن پيغمبر را نديده‌اند اما مي‌شناسند امام‌ها را نديده‌اند اما مي‌شناسند چه قدر مسلمان‌ها يا کفار در عظمت حضرت رسول اکرم واميرالمومنين علي(ع) کتاب نوشته‌اند اين جورج جرداق مسيحي کتابي نوشته به نام صوت العداله الا انسانيه از نظر علم وعرفان آن چنان آشنا به مقام رسول اکرم (ص) و اميرالمومنين(ع) مي‌باشد که حتي در ميان مسلمان‌ها کمتر انسان‌هايي پيدا شده‌اند که آن طور آشنايي داشته باشند مثلا اين نويسنده خطاب به طبيعت مي‌گويد: ‌اي عالم ،‌اي طبيعت، ‌اي زمين و آسمان ممکن است آن چه بشريت دارد از آنها بگيريد و يک مرتبه ديگر اين دو شخصيت يکي حضرت رسول اکرم يکي اميرالمومنين را در اختيار بشريت بگذاريد. مي‌گويد بشريت راضي است که هرچه دارد بدهد در برابر اين که يک مرتبه ديگر در خدمت رسول خدا و اميرالمومنين باشد او چنين آرزويي مي‌کند و راست هم مي‌گويد زيرا وقتي آنها روي کار آمدند اين زندگي معنا پيدا مي‌کند وليکن آنها و امثال آنها که روي کار نيستند زندگي ما انسان‌ها پوج و بي معنا مي‌شود و ما از حد انسانيت به حد حيوانيت تنزل پيدا مي‌کنيم بالاخره خداوند تبارک و تعالي معرفت خودش را بر رويت جلو انداخت. وقتي از اميرالمومنين علي (ع) مي‌پرسند که آيا شما خدا را مي‌بينيد که او را مي‌پرستيد مي‌فرمايد: لم اعبد ربا لم اره. هرگز خدايي را که نبينم نمي‌پرستم مي‌گويند: تو چه طور مي‌بيني يا اميرالمومنين مي‌فرمايد: لم تره العيون به مشاهده العيان ليکن رايه القلوب به حقايق الايمان يعني چشم‌ها به مشاهده او را نمي‌بيند اما قلب‌ها به حقيقت ايمان خدا را در وجود خودش مي‌بيند. باز جاي ديگر حضرت مي‌فرمايد: من به هرچه نگاه کردم پيش از آن که آن را ببينم خدا را ديدم همراه ديدن آن هم خدا را ديدم و چشمم که از آن آدم برداشتم نتوانستم از خدا بردارم يعني هميشه من درحالت لقا الهي هستم در حالت ملاقات با خداوند تبارک و تعالي.**

**پس در اين جا مي‌گوييم: اصل معرفت است نه رويت. خدا معرفت خودش را جلو انداخته اين همه آثار قدرت و عظمت در اختيار ما مي گذارد و اين عالم خلقت يک کتاب تکويني و کتاب معرفت خداوند متعال است که ما در هر چيزي بهتر و بيشتر مطالعه کنيم بهتر پي به عظمت خدا مي‌بريم و هر چه مطالعات ما در اين عالم خلقت زيادتر و بيشتر باشد بيشتر به عظمت خدا آگاه مي‌شويم. خدا ما را مي‌پروراند در انتها روزي مي‌رسد که آمادگي براي لقاء الهي پيدا مي‌کنيم يعني آن حالت لقاء الهي که محرم اسرار خدا هستيم و به حضور خدا رسيده ايم کلمات خدا را مي‌شنويم با خدا حرف مي‌زنيم سوال مي‌کنيم و جواب مي‌شنويم. ما در آن وضعيت چه آدم‌هايي هستيم چه تجهيزاتي و چه امکاناتي در اختيار ما هست بحث‌هاي جداگانه‌اي است. بحث ما امروز باز هم در تشريح اين که هدف خدا از خلقت ما پيدايش معرفت است اين مقدار عرض شد که اولا معرفت مقدم بر رويت است. اصل معرفت است نه رويت. خدا به رويت شناخته نمي‌شود اما به معرفت شناخته مي‌شود. چه بسا انسان‌هايي را مي‌بينيم که نمي‌شناسيم يا انسان‌هايي را مي‌شناسيم که نمي‌بينيم و برهان اين که رويت خدا به وسيله ما انسان‌ها امتناع دارد روشن شد. قرآن و ائمه هم اين طور ما را راهنمايي کرده‌اند گفته‌اند در هر کسي و هر چيزي فکر بکنيد اما در ذات خدا فکر نکنيد زيرا هرچه در ذات خدا بيشتر فکر کنيد از خدا دورتر مي‌شويد جهل شما به خدا به زيادتر مي‌شود. معرفت به خدا يعني حالت لقاء الله به دست خود خداوند متعال است. دليلش اين است که ما هرچه را مي‌دانيم به نور علم مي‌دانيم هر چه راهم مي‌بينيم به نور چشم مي‌بينيم و اين نور چشم يا نور علم بين ما و خدا حجاب است. اگر برداشته شود در تاريکي مطلق يا در جهل مطلق قرار مي‌گيريم و حتما در تاريکي مطلق و جهل مطلق کسي يا چيزي قابل رويت نيست و اگر نور چشم و نور علم سرجايش باشد حجاب است چه قدر خوب مي گويد حافظ شيرازي و به خودش خطاب مي‌کند مي‌گويد: تو خود حجاب خودي حافظ از ميان برخيز يعني وجودت حجاب خوديت توست که منظور از خوديتش خدا مي‌باشد. تو خود حجاب خدايي حافظ از ميان برخيز يعني تو حرکت کن خودت را لغو کن خود را به دست خدا واگذار کن ببين چگونه اين پرده برداشته مي‌شود و خداوند متعال خودش را به تو معرفي مي‌کند. برادران بدانند ما آينده‌هايي خيلي عجيب و عميق داريم اين آينده‌ها به دست ما نيست بايستي برويم اگر نرويم ما را مي‌برند همان طور که شايد ما نخواستيم به اين دنيا بياييم ما را آورده‌اند و شايد نخواهيم در اين دنيا بمانيم ولي مانده ايم و شايد نخواهيم از اين دنيا برويم ولي ما را مي‌برند به دست خداوند تبارک و تعالي است بهتر اين است که تسليم تقدير خدا شويم. بهترين صفاتي که انسان پيدا مي‌کند و بهترين فضيلت اين است که تسليم مقدرات مي‌شود.**

**===================================================**

**سخنراني شماره 15**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث در اين است که خداوند عالم و آدم را براي پيدايش معرفت آفريده است و اين هدف فقط به وسيله انسان ها داير و ظاهر مي‌شود زيرا خداوند متعال که نيازمند به علم و معرفت نيست. خدا يک حقيقتي است که علم و معرفت ذات اوست. از ازل تا به ابد نه يک کلمه بر علم خدا اضافه مي‌شود و نه کم مي‌گردد زيرا علم، ذات خداوند متعال است. ذاتيات قابل تغيير نيست وليکن عرضيات قابل تغيير است.**

**اين همه در تاريخ حوادث انساني و طبيعي به وجود آمده ذره‌اي بر علم خدا اضافه نشده است ذاتيات از ذات قابل سلب نيست. شما نمي‌توانيد جسمانيت و محدوديت را به جسم بدهيد يا از جسم بگيريد. ماده و ابعاد ثابت ماده خواه کوچک يا بزرگ لازمه ذاتي ماده است کسي نمي‌تواند ابعاد ماده را از ماده بگيرد. ذاتيات با عرضيات فرق دارد عرضيات مانند رنگ پارچه و يا قالي مي توانيد بگيريد اما جسمانيت پارچه و يا جسم ديگر را نمي‌توانيد از جسم بگيريد يا مثلا شما مي‌توانيد فضاي ظلماني را نوراني کنيد باز نور را از فضا بگيريد زيرا نور عارض بر فضا شده از آن سلب مي‌شود اما نمي‌توانيد نور را از نور بگيريد زيرا روشنايي و نورانيت ذات نور است. عرضيات از معروض قابل سلب است اما ذات از ذات شئي قابل سلب نيست اجسام منور است فضا منور است نور را از منور مي گيريم اما نور را از نور نمي‌توانيم بگيريم يک قاعده کلي است که عرض را مي‌توانيم از معروض بگيريم اما معروض را از معروض يا عرض را از عرض نمي‌توانيم بگيريم اين موجودات از دو اصيل ترکيب شده‌اند لابد مي‌توانيم ترکيب را به هم بزنيم و آن خاصيت ترکيبي را محو کنيم علم در وجود ما انسان‌ها عرض است ما علم نيستيم علم بها داده مي‌شود و ممکن است از ما سلب شود ما انسان‌ها بعد از تولد مانند صفحه سفيد کاغذ هستيم در صفر معلومات اما در آينده‌ها علم و دانش در صفحه قلب ما يا مغز با تعليمات خدا يا حوادث طبيعت يا تعليمات انسان‌ها در صفحه قلب ما ثبت مي‌شود معلومات ما خط نوشته‌هايي است که از اين سه راه به وجود آمده و قابل سلب است بچه به هنگام تولد در صفر معلومات است بعد در طول مدت عمر معلومات فرا مي‌گيرد لابد دانشمند بزرگي مي‌شود و باز آن معلومات از او قابل سلب است در سن پيري معلومات از او سلب مي‌شود معلومات عرض است و ذات ما معروض است چون بها داده شده دوباره از ما سلب مي‌شود وليکن علم خدا عين ذات خداست. خدا يک حقيقت مجرد است ترکيبي از عرض و معروض نيست خدا در طبيعت نمونه ندارد تا بتوانيم با ديدن آن نمونه خدا را بشناسيم بگوييم مثل نور است يا مثل روح است همه اين ها مخلوقات خداوند است ما به دلالت مصنوعات پي به وجود خدا مي‌بريم و دلايل عدم رويت يا تعقل وجود خدا ديروز عرض شد که نور چشم ما يا نور عقل ما بين ما و خدا حجاب مي‌شود که اگر اين حجاب به حال خود باشد آن طرف حجاب قابل رويت و تعقل نيست و اگر هم حجاب برطرف شود که ديگر قابل و يا عاقل نيستيم مي‌توانيم از لابلاي آثار وجود خدا را کشف کنيم خداوند وعده مي‌دهد در انتهاي تکامل خود را به انسان معرفي کند اما آن معرفي به دست خداوند است انسان‌ها نمي‌توانند ذات خدا را بشناسند.**

**سخنراني شماره 16**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث ما تا امروز در اطراف شناسايي هدف خدا از خلقت عالم و آدم بود فايده بحث اين است که اگر ما آشنايي به هدف خدا از خلقت عالم پيدا کرديم و خود را در زندگي با هدف خدا جور نموديم از همه بلاها و مصيبت‌ها در امان خواهيم بود. اگر ما انسان‌ها خود را با هدف جور نکنيم امر داير مي‌شود بين اين که يا خدا ما را نابود کند و يا اين که به عذاب سختي مبتلا نمايد در اين جا عرض مي‌کنم دليل اين همه عذاب‌ها و بلاها که متوجه ما مي‌شود در دنيا و آخرت چيست؟ چرا بايد زندگي ما اين همه توﺃم با بلاها و عذاب‌ها باشد؟ دليل اين همه قتل، جنگ و کشتارها چيست که اگر درست دقت کنيم و بخواهيم ارقام رفاه و آسايش خود را با ارقام رنج و زحمت‌ها مقايسه کنيم مي‌بينيم در برابر هر يک رقم آسايش ده رقم بيست رقم رنج و زحمت داريم که خواهيم ديد زندگي در دنيا براي ما انسان‌ها صرف ندارد بايستي بررسي کنيم که دليل اين همه رنج و عذاب در دنيا و بيشتر از اين ها در عالم آخرت چيست؟ دليلش اين است که ما انسان‌ها خود را هم آهنگ با طبيعت و خداي طبيعت نمي‌کنيم. ما اگر طبيعت را از جماد و نبات و حيوان و انسان به کارواني تشبيه کنيم که همه با هم به سوي مقصد معلومي‌ در حرکت هستند تنها نوعي از اين کاروان که در حرکت هم آهنگ با اين کاروان نيست همين انسان ها هستند.**

**تمامي‌ موجودات تسليم خدا هستند تمامي‌ موجودات با نظم حرکت مي‌کنند و در حرکاتشان تسليم خدا هستند رنج و زحمتي ندارند و از حرکات خود يک چنين نظام عجيب و عظيمي ‌به وجود آورده‌اند اما وقتي نوبت به ما انسان ها برسد اگر زندگي ما صد در صد نامنظم نباشد صدي هشتاد يا نود يا نود و نه نامنظم است. پس ما انسان‌ها در جهت خلاف کاروان آفرينش حرکت مي‌کنيم و به ميزان يک در صد که نظام به وجود آورده ايم حق حيات داريم. خداوند نظم آفرينش و بي نظمي ‌انسان را در دو جاي قرآن تذکر مي دهد مي‌فرمايد: تمامي ‌موجودات در نظام تسبيح و تسليم خداست اما خود انسان‌ها بي نظمند. قسمتي ازآنها در نظامند و قسمتي خارج از نظام يا با برنامه‌هاي خدا ناجورند که از اين ناجوري ها اين همه فساد و رنج مشقت پيدا مي‌شود. باز اين رنج و عذاب‌ها بعضي آموزنده است که انسان را به پناه خدا بر مي‌گرداند و بعضي از آنها اگر هم آموزنده باشد ما عبرت نمي‌گيريم و به کفر و گناه خود ادامه مي‌دهيم و بسياري از رنج و عذاب‌ها به عالم آخرت منتقل مي‌شود و بايد بدانيم يکي از اصولي که بر ما حاکميت دارد و نمي‌توانيم با آن امر مخالفت کنيم اصل حيات و ابديت است.**

**کساني که خيال مي‌کنند مي‌توانند خودشان را از قيد حيات آزاد کنند و در اين رابطه قرص مرگ به کار مي‌برند اشتباه مي‌کنند اگر در گذشته‌ها از ازل نبوده ايم اما از حالا تا ابد هستيم و اکنون که ما تا ابد هستيم نمي‌توانيم تا ابد دست به گريبان اين همه رنج و عذاب باشيم چه کار کنيم که از اين غم و غصه‌ها برهيم و نجات پيدا کنيم آيا راه علاجي نيست يا هست اما ما در جستجوي آن راه علاج نيستيم. راه علاج همان است که تمامي‌ پيغمبران و اولياء خدا گفته‌اند که ‌اي انسان تو بايستي مانند ساير کائنات و موجودات تسليم خدا باشي و در راه او حرکت کني تا او تو را از غم رنج برهاند. اگر يک ذره از خط اطاعت خدا انحراف پيدا کني انحراف همان و سقوط در چاله عذاب‌ها همان.**

**در اين رابطه اگر مثلي بزنيم بد نيست واقعا ماشين‌ هايي هستيم مجهز و مدرن**

**مجهز به تمام وسايل چنان مجهز که اگر در خط اتوباني که خدا براي ما کشيده است حرکت کنيم به جايي مي‌رسيم‌که حاکم بر کائنات باشيم مانند معراج حضرت رسول (ص) شما مي‌بينيد هرکس وسيله حرکتي مي‌سازد جاده‌اي هم براي آن وسيله درست مي‌کند راه هوايي براي طياره دريايي براي کشتي زميني براي ماشين. خداوند متعال که ماشين وجود ما را ساخته جاده اتوباني هم براي حرکت ما ساخته و آن جاده قرآن است. همان طور که اين ماشين اگر ذره‌اي منحرف شوند توي دره سقوط مي‌کنند ما نيز همين طوريم دراين رابطه آيه از قرآن را برايتان تفسير مي‌کنم و شما در جمله‌اي توي پرانتز اين را بدانيد تنها کلاسي که درست است و تمامي ‌بشريت چاره ندارند خود را با آن تطبيق کنند و الا هلاک مي‌شوند همين قرآن است و آن آيه در بيان اين حقيقت که چرا مرگ و مرض به سراغ مي‌مي‌آيد و به زندگي ما خاتمه مي‌دهد آيه اين است خداوند مي‌فرمايد: ما اصابکم من مصيبه فبما کسبت ايديکم و يعفوعن کثير يعني هرچه از بلاها سر شما مي‌آيد به دست خود شماست و خدا بسياري از آنها را عفو مي‌کند در تفسير اين آيه جنجال و اختلافاتي به وجود آمده يعني خيال کرده‌اند اين آيه مربوط به گناه و معصيت است که خدا مي‌فرمايد: از بسياري گناهان شما مي‌گذرم وليکن اين آيه مناسبت با عفو از گناهان ندارد زيرا گناه کار اگر توبه کند خدا از تمام گناهان او مي‌گذرد و اگر توبه نکند از هيچ گناهي نمي‌گذرد مناسب با عفو خدا نيست که از قسمتي گناهان بگذرد و از اين قسمتي نگذرد و باز انسان را بعد از توبه به جهنم ببرد از امام صادق (ع) سوال کرده‌اند معناي آيه چيست حضرت فرموده که اين آيه مربوط به گناهان نيست مربوط به آلام و اسقام است پس از آن مي‌فرمايد: انسان در هر شبانه روزي هزاران مرض براي خود توليد مي‌کند که اگر خدا آن مرض‌ها را آزاد بگذارد در همان روز اول انسان مي‌ميرد وليکن خدا بسياري از آن مرض ها را معالجه مي‌کند و يکي دو تا را مي‌گذارد اثر کند از آن يکي دو تا‌ها که خدا علاج نکرده است اين همه مرگ مرض به وجود آمده و خداوند به اين منظور يکي دو تا از آن مرض ها را رها مي‌کند تا انسان بفهمد چه بلايي سر خود آورده است شايد از خودخواهي بگذرد تسليم خدا شود دراين جا امام مي‌فرمايد: هر آدمي‌که سر سفره مي‌نشيند سه مجهول دارد که اين سه مجهول به توسط خود انسان هرچند دکتر حاذق باشد قابل رفع نيست مجهول اول رابطه مزاج خود را با اين همه ميليون‌ها نوع آب و غذايي که در عالم هست نمي‌فهمد مجهول دوم و سوم اگر به ميزان يک هزارام از مقداري که مزاج او لازم دارد کمتر و يا زيادتر بخورد همان زيادتر يا کمتر مرض مي‌شود خدا در قرآن مي‌فرمايد: کلو واشربو ولا تصرفوا اسراف يعني همين افراط و تفريط کيست که بتواند حد اعتدال را پيدا کند اين که درعالم آخرت هميشه مردم زنده‌اند براي اين است که در اطاعت خدا هستند عالم به اين حد اعتدال مي‌باشند لذا مرگ به دست خود انسان است نه تقديرخدا اين راه مستقيم است که خدا براي ماشين وجود ما ساخته ما چه طور در اين جاده حرکت کنيم که صددرصد حرکت ما با تقدير خدا درست باشد اما اگر به ميزان يک در صد يا بيش و کمتر بر خلاف برنامه هاي الهي حرکت کنيم به همان ميزان گرفتاري براي آنها پيدا مي‌شود پس چه عاملي ما را مي‌تواند بيمه کند زنده بودن که حتمي ‌است اما ما نمي‌خواهيم زندگي توام با رنج و مشقت باشد بلکه رفاه و آسايش مي‌خواهيم پس آن چه قدرت و حکومت و يا دانشمندي است که مي‌تواند تا ابد زندگي ما را بيمه کند و از مرگ و مرض‌ها برهاند در اين جا است که مي‌گوييم فايده هدف شناسي چيست و اگر هدف خدا را از خلقت خود دانستيم و خود را با هدف خدا هماهنگ نموديم براي هميشه سعادتمنديم اما اگر خدا را به حساب نياوري و خود را با هدف خدا جور نکني اين ناجوري چه مصيبت‌ها در دنيا وآخرت براي ما فراهم مي‌کند پناه به خدا مي‌بريم نتيجه بحث اين که بايستي هدف خدا را از خلقت خودمان بشناسيم و خود را با هدف خدا جور کنيم.**

**=====================================================**

**سخنراني شماره 17**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**لازم است براي برادران موضوع بحث خبلي روشن باشد و همه بدانند که موضوع و نتايج بحث چيست همان طور که عرض شد در صنايع چهار کلمه مطرح مي‌شود لم بم کيف در علوم هم چنين جهار کلمه مطرح مي‌شود که بدانند موضوع اين علم چيست و به چه منظوري روي آن بحث مي‌شود مکاتب مادي همه جا روي ماديات کار مي‌کنند در اين مکاتب انسان هم فقط از نظر ماديت و فوايد مادي مطرح مي‌شود انسان را از نظر روحانيت و انسانيت و از نظر ايمان و الاهيت قبول ندارند و روي آن بحث نمي‌کنند اگر بخواهيم طبيعت و انسان را از نظر اصول خلقت مقايسه کنيم بايستي بايستي بگوييم که انسان با دو اصل بر طبيعت برتري دارد طبيعت فقط منبع منافع ماده و ماديت است زمين و آسمان و کوه و دريا و صحرا و آن چه براي انسان مي‌سازد فقط ماديات است که خوراک و پوشاک و غذاي انسان را تامين مي‌کند انسان هم از نظر ماديت جز طبيعت است در اين رابطه انسان از نظر ماديت مطرح مي‌شود و فقط از نظر روي مادي قيمت گذاري مي‌شود ماديون که انسان را استخدام مي‌کنند منافع مادي و پولي و دخل و خرج او را در نظر مي‌گيرند و او را استخدام مي‌کنند منافع مادي و پولي و دخل و خرج او را در نظر مي‌گيرند و او را استخدام مي‌کنند هرکس که توليدات مادي و منافع ماديش پش باشد حقوق بيشتري مي‌دهند و اگر کمتر باشد کمتر اين است دنياي ماديت که انسان را فقط از نظر ماديت و توليدات مادي قبول دارند به همين منظور وقتي که پاي منافع مادي به ميان کشيده مي‌شود هزاران انسان را فداي پول و مال و منافع مادي خودشان مي‌کند اگر امر داير شود که هزاران انسان را به قتل برسانند و ثروتي به جيب بزنند اصل مال و ثروت است لذا کسي که انسانيت انسان را در نظر بگيرد و به حقوق او تجاوز نکند در نظر ماديين بي عرضه است و کسي که هزاران انسان را به قتل برساند و ثروت آنها را به جيب بزند سياست مدار و با عرضه است اين است دنياي ماديت که انسان‌ها از نظر ماديت مطرح اند درست مانند حيوانات خريد و فروش مي‌شوند گوسفند چاق چه قدر قيمت دارد و گوسفند لاغر چه قدر پس انسان‌ها در قسمت اول که ماديت باشد موضوع بحث واقع مي‌شوند از نظر مزاج و بدن است با طبيعت مشترکند همان طور که معادن مطلوبند انسان‌ها نيز از نظر منافع مادي مطلوبند گاهي معادن يک مملکت را غارت مي‌کنند وگاهي مغز فعال و منافع انسان را مي‌دزدند سرقت مغزها بر سودترين سرقت‌هاي عالم است طبيعيون عالم که براي طبيعت آفريننده‌اي قائل نيستند نظر به اين که انسان شاه کار طبيعت است و با هر چيزي که رو به رو مي‌شود برتري خود را احساس مي‌کند و براي خود بر زمين و آسمان حاکميت قائل است.**

**همي‌گويند اگر عالم صاحبي و خدايي داشته باشد همين انسان است و اما در قسمت ديگر امتيازات وجودي انسان کدام اند و چيزي که فقط در فرهنگ‌هاي ديني مطرح مي‌شود و در ساير مکاتب مطرح نيست آن انسانيت انسان و روحانيت او است انسان‌ها از نظر انسانيت ارزش خاصي دارند و از نظر الوهيت يعني دين و ايمان و وابستگي به خدا ارزش ديگر انسانيت انسان از ماهيت و ماديت او جداست ما هر انساني را بايستي از نظر انسانيت پذيرا باشيم و براي او ارزش قايل شويم نه از نظر مال و ماديت من به انسانيت شما احترام کنم و درخدمت شما باشم شما هم متقابلا با انسانيت من احترام بگذاريد و در خدمت من باشيد دين مقدس اسلامي‌با انسانيت انسان خيلي احترام مي‌گذارد مثلا در قانون قصاص مي‌گويد اگر کسي انساني را به قتل برساند مثل اين است که تمام مردم به را به قتل رسانيده و اگر انساني را احيا کند مثل اين است که تمام بشريت را احيا کرده است يک انسان برابر بقيه انسان‌ها است اين ارزش مربوط به انسانيت انسان است نه منافع مادي او ما انسان‌ها از نظر انسانيت خيلي زياد مفيد و نافع به حال يکديگر هستيم عرض شد که اگر يک نفر ميليون‌ها ثروت خود را به بيابان و صحرا ببرد اين همه ثروت داشته باشد غير از انسان يکي زندگي مدرن مجهز به تمام وسايل منهاي زن و بچه خواهر و برادر همه چيز باشد جز انسان چه قدر آن زندگي وحشت آور است که ميليون‌ها ثروت او خود به صفر قيمت پيدا مي‌کنند او که همه چيز دارد چه چيز کم دارد فقط انسان کم دارد اگر به شما پيشنهاد کنند که اين ميليون‌ها تومان ثروت را بردار برو به بيابان آن جا زندگي کن هرگز حاضر نيستي آن جا بروي چه چيز کم داري فقط انسان کمي‌داري سعادت انسان‌ها با انسان‌ها بستگي دارد ولي ما در صورتي که خوشبختيم که شما در کنارمان باشيد و شما در صورتي که من در کنار شما باشم ممکن است انسان‌ها نسبت به يکديگر خاصيت و بي تفاوت باشد اما جمعي که کنار هم در يک شهر و يک مملکت زندگي مي‌کنند براي يکديگر منشاء آرامش و آسايش هستند. انسان ها در ارتباط با يکديگر به حالت پيدا مي‌کنند درخدمت يکديگر در خيانت نه درخدمت و نه درخيانت بي تفاوت کار نداريم کساني که در خيانت نسبت به يکديگر باشند آنها درندگانند انسان نيستند اگر در خدمت يکديگر باشند که شهر شهر بهشت و مدينه فاضله براي آنها پيدا مي‌شود اما اگر هم نسبت يکديگر بي تفاوت باشند باز وجود آنها براي يکديگر منشاء آرامش و آسايش است من در کنار شما شما در کنار من مايه آرامش و آسايش يکديگر هستيم هرچه جمعيت شهر بيشتر باشد آسايش آنها بيشتر است پس انسانيت انسان براي انسان‌ها بزرگ ترين ثروت است مخصوصا وقتي که در خدمت يکديگر باشند خداوند متعال زندگي ما را طوري تنظيم کرده که همه محتاج به خدمت يکديگر هستيم و مجبوريم کنار هم و در خدمت همديگر باشيم در مکتب دين مقدس اسلام انسان‌ها بر يکديگر حق انساني و حق نوعي دارند اسلام مي‌گويد: هرکه در قيافه شکل تو باشد حق نوعي و حق انساني بر تو دارد لازم است به انسانيت او احترام بگذاري و نسبت به او بي تفاوت نباشي کاري کنيم که انسان‌ها از نظر انسانيت موضوع بحث واقع شوند اين بحثي است که فقط در اديان مطرح مي‌شود نه در فرهنگ ماده و ماده پرستي آنها انسان را فقط از نظر مالي قبول دارند از نظر اخلاقي هر چه باشند، باشند و باز موضوع ديگري که انسان‌ها مورد بحث واقع مي‌شوند و بسيار مهم است ايمان و روحانيت است که انسان در اين ميدان خليفه خدا مي‌شود در اين جا هم مطلب زياد است وليکن براي بيان ارزش انسان در اين ميدان حديثي از حضرت رسول اکرم نقل مي‌کنم ايشان در بيان مشهور خودشان مي‌گويد من که از ميان شما بروم دو يادگار در ميان شما مي‌گذارم که اين دو يادگار هرکدام برابر کل بشريت و جن و انس قرار مي‌گيرند يعني کل بشريت بايستي در شعاع هدايت آنها انجام وظيفه کنند تا به ثمر برسند اگر جن و انس در شعاع ولايت آنها انجام وظيفه کردند حق حيات دارند و اگر سايه ولايت و تربيت آنها نبود يا مردم آنها را از حوزه فرهنگي خود خارج کردند حق حيات از آنها سلب مي‌شود و ارزش انساني الهي خود را از دست مي‌دهند مي‌گوييم اين دو يادگار شما چه کساني هستند يا رسول الله که اين همه ارزش دارند جواب مي‌دهد يکي کتاب خدا و ديگر عترت من يعني ائمه اطهار که شاگردان پيشرفته مکتب خدا هستند و خدا آنها را به تمام علوم و اسرار آگاه نموده است و اين همه عظمت دارند براي اين که اگر ما در شعاع هدايت آنها زندگي کنيم آينده بزرگي داريم در غير اين صورت اهل جهنم خواهيم بود حالا بهشت چيست و جهنم يعني چه بحث جداگانه‌اي دارد.**

**پس انسان‌ها در سه جهت موضوع بحث واقع مي‌شوند يک ماديت و منافع مادي در مکتب ماديت و ديگر از نظر انسانيت و سوم ايمان و روحانيت در مکتب خدا و پيغمبران .**

**======================================================**

**سخنراني شماره 18**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**کساني که علم به يک حقيقت نافعي دارند دنبالش نمي‌روند و يا علم به ضرر چيزي دارند ترک نمي‌کنند. علم آنها ضعيف است آلوده به جهل است. فرق بين علم ما انسان‌ها و علم خداوند تبارک و تعالي همين است که علم خدا صد در صد علم است اما علم ما انسان‌ها گاهي يک صددرصد جهل و نود و نه درصد علم وگاهي ده درصد جهل و نود درصد علم و گاهي هشتاد درصد علم و بيست درصد جهل. غالبا علم ما انسان‌ها مخلوط به جهل است به ميزاني که عالم هستيم علم ما قوت پيدا مي‌کند ما را وادار به کار و فعاليت مي‌کند باز به ميزاني که جاهل هستيم همان جهل در ما ضعف و سستي به وجود مي‌آورد و ما را از کار و فعاليت باز مي‌دارد.**

**اين که در ميان انسان‌ها اين همه عالم بي عمل پيدا شده‌اند مثلا علم آنها صددرصد نشان مي دهد که خدا هست وليکن آنها با اين که اقتضاي عملشان با جهل مخلوط است و گاهي علم انسان تبديل به شک مي‌شود يعني پنجاه درصد علم داريم و پنجاه درصد جهل داريم کساني که در ارتباط به يک حقيقتي پنجاه درصد عالم اند و پنجاه درصد جاهل اند اين علم را شک مي‌نامند شک يعني پنجاه درصد علم به آخرت و قيامت و پنجاه درصد شک به آخرت و قيامت و پنجاه درصد علم به وجود خدا دارم و پنجاه درصد شک در وجود خدا دارم باز اگر اين پنجاه درصد از نظر علميت کمتر شد و از نظر جهل بيشتر چهل درصد علم دارم سي درصد علم دارم هشتاد درصد جاهلم اين علم را مي‌گويند موهومات.**

**در نتيجه علم و اطلاع ما انسان‌ها را به چند قسمت تقسيم کرده‌اند:**

**اول قطعيات يعني علم صددرصد مثل اين که ما صددرصد مي‌دانيم الآن روز است. وقتي فضا تاريک مي‌شود صددرصد مي‌دانيم شب است يک ذره هم شک و شبهه نداريم اين علم را قطعيات مي‌گويند. علمي‌که تبديل به يقين مي‌شود و قطعيت پيدا مي‌کند. ضعيف تر از قطعيات مظنونات است. مظنونات آن علمي‌است که يک درصد يا ده درصد يا بيست درصد جهل است هشتاد درصد يقين است. علم اين جوري را که جهل از علم کمتر است شصت درصد عالم هستي چهل درصد جاهل هستي اين چنين علم را ظن مظنونات مي‌گويند که در فارسي تعبير به گمان مي‌شود گمان يعني علم به اين واقعيت از پنجاه درصد بيشتر است و جهنم از پنجاه درصد کمتر و باز اگر به عکس اين شد علم از پنجاه درصد کمتر است چهل درصد مي‌دانم سي درصد مي‌دانم و هفتاد درصد جاهل هستم اين را موهومات مي‌گويند. پنجاه در صد باشد شکيات مي‌گويند. ماها که به اقتضاي علممان کار نمي‌کنيم و گاهي چيزي را مي‌دانيم نافع است دنبالش نمي‌رويم و يا چيزي را مي‌دانيم مضر است ترکش نمي‌کنيم از نظر اين است که جعل مخلوط علم ما مي‌شود جهل ما را به ضعف مي‌کشاند. علم، قدرت و قوت مي‌دهد. علم صددرصدي يک علم ذاتي خداوند متعال است علم خدا صددرصدي است جهل و شک و هم و ظن و گمان در ذات خداوند متعال راه ندارد و چون علم خدا صددرصد است و آن هم صددرصد اقتضاي عمل مي‌کند. علم خدا اقتضا مي‌کند که عالم و آدم را خلق کند و عالم و آدم را اداره نمايد تا به ثمر برساند اگر همه کائنات و تمام عوامل طبيعت بخواهند با اراده خدا ضديت کنند و ذره خدا را در اراده حکيمانه‌اي که دارد سست کنند خداوند متعال تمامي ‌اين عوامل را سرکوب مي‌کند و اراده خودش را به کرسي مي‌نشاند پس آفريدن و خلق کردن و به ثمر رساندن اقتضاي علم خداست اگر مخلوقات با علم خدا هماهنگ شدند خوشا به حالشان در مسير علم خدا براي رسيدن به هدف الهي فعاليت مي‌کنند. خداوند متعال هم با آنها کمک مي‌کند زير بال آنها را مي‌گيرد تا به ثمر برساند و اگر انسان‌ها با علم خدا هماهنگي نکردند و به سوي آن هدفي که خدا در نظر گرفته و ما آدم‌ها را براي رسيدن به آن هدف آفريد نرفتند قدرت خدا ما را مي‌کوبد ما را سرکوب مي‌کند يا بايد برگرديم تسليم بشويم در خط خدا حرکت کنيم تا به آن مقاصد عاليه که خدا مي‌خواهد به اسم بهشت برسيم يا اگر تسليم نشديم در عذاب‌ها و بلاها هستيم. انشاء الله در آينده درباره بهشت و جهنم از نظر علم بحث خواهيم کرد که چه طور علم موجوديت بهشت را و هم چنين موجوديت جهنم را تاييد مي‌کند و چه طور مي‌شود انسان‌هايي در شرايط هزارها درجه حرارت بسوزند و بسازند و از مرگ براي آنها خبري نباشد يا انسان‌هايي در ناز و نعمت به سر ببرند درباره آنها خدا مي‌گويند: خالدين فيها ابتدا اين مسايل صددرصد علمي ‌است. علم و حکمت الهي ايجاب مي‌کند که يک چنين زندگي در آينده براي نيکان و بندگان خدا به نام بهشت باشد و زندگي ديگر در مقابل آن براي بدان و بدکاران به نام جهنم باشد اين ها همه صددرصد علمي‌است کساني که آشنا به حکمت خداوند تبارک و تعالي هستند آشنايي به آن چهار کلمه حکمت که گفته شد کلمات حکمت صد درصد بهشت را و خط حرکت به سوي بهشت را به ما نشان مي‌دهد و هم جهنم را و خط حرکت به سوي جهنم را پس براساس مطالب گذشته خلقت آدم عالم به اقتضاي علم خداست و خدا نمي‌تواند علم خودش را رها کند. علم او را وادار مي‌کند بيافريند و خلق کند و به ثمر برساند. اگر خداوند تبارک و تعالي علم خودش را سرکوب کند يعني خود را سرکوب مي‌کند و اگر علم خودش را مهمل و معطل بگذارد يعني وجود خودش را مهمل و معطل مي‌گذارد لذا خداوند تبارک و تعالي خلقت آدم و عالم و ادامه اين خلقت را در کتاب مقدس خودش به کيفيتي معرض مي‌کنند که وقتي که علم من ايجاب مي‌کند برگ گياهي بيافرينم يا مورچه‌اي يا حشره‌اي را خلق بکنم امکان ندارد که به علم خود بي اعتنايي مي‌کنم و آن برگ گياه را يا حشره را نيافرينم يعني علم خدا که صددرصد اقتضا مي‌کند يک چنين آدم و عالمي ‌بيافريند از خلت عالم بزرگ که انسان است تا خلقت عالم کوچک که سواي انسان است از اين خلقت‌هاي بزرگ گرفته تا خلقت‌هاي کوچک مانند خلق موري يا تار مويي در بدن حشرات و حيوانات صرف نظر نمي‌کند مخصوصا انسان‌هاي کامل و خلقت کل عالم. اين ها همه به اقتضاي علم خداوند است. علما و حکما هم بر وجوب لطف افاضه فيض خداوند متعال اتفاق دارند. فلاسفه و حکما مي‌گويند همان طور که خدا از ازل تا به ابد هست خلق خدا هم از ازل تا ابد خواهد بود ديگران به آنها مي‌گويند اگر خدا قديم است اول ندارد و آخر ندارد خلق خدا حادث است اجباره خلق خدا اول و آخر دارد و لازمه اول داشتن و آخر داشتن خلق حادث بودن مخلوقات و قديم بودن خالق است پس بايد در يک زماني خدا باشد خلق خدا نباشد حکما جواب مي‌گويند اگر ما آن زمان را يک ساعت فرض کنيم هم لازمه اش اين است که در آن يک ساعت و يک ثانيه خدا بر خلاف اقتضا علمش کارکند علم خدا را وادار مي‌کند به آفريدن واگر خدا علم خودش را سرکوب کند نيافرينده خلقي را خلق نکند اين برخلاف قضاوت علم است و خدا برخلاف قضاوت علم هرگز کاري نمي‌کند وليکن در عين حال نظر آنها که مي‌گويند يک فاصله کمي ‌بين خدا و خلق خدا هست هرچند نمي‌شود آن فاصله را پيدا کرد درست است چرا که خدا قديم است خلق خدا حادث است و لازمه اين که خلق خدا حادث باشد اين است که در يک زماني خدا باشد خلق خدا نباشد هرچند آن زمان را نتوانيم پيدا کنيم اما فاصله قهري است قهرا صانع بر مصنوع خودش مقدم است اول صانع است و بعد مصنوع پس خداوند تبارک و تعالي هرگز علم و حکمت خود را سرکوب نمي‌کند و اين علم و حکمت اقتضا دارد که تا ابد بيافريند و مخلوقات را اداره کند و به ثمر برساند و هرگز تار مويي را که حکمت اجازه مي‌دهد آن تار مو را خلق بکند رها نمي‌کند علم خدا بر خود خدا حاکميت دارد و خدا عين علم است حاکميت علم بر خدا يعني حاکميت خدا بر خودش.**

**مولا اميرالمومنين يک جمله‌اي درباره حقوق مي‌فرمايد که تمامي‌ مخلوقات متقابلا بر يکديگر حق دارند. شما هيچ مخلوقي را پيدا نمي‌کنيد که او بر مردم حق داشته باشد اما کسي بر او حق نداشته باشد همه جا حق طرفيني است بعد مي‌گويد اگر کسي را مي‌خواهيد که او بر همه حق دارد و اما هيچ کس بر او يک ذره هم حق ندارد آن کس فقط خداوند متعال است. خدا بر همه کس حق دارد زيرا به همه کس فايده مي‌رساند و هيچ کس بر خدا حق ندارد زيرا هيچ کس نمي‌تواند فايده‌اي به خداوند برساند، بعد مي فرمايد: خدا خودش قانون گذرانده و خودش را محکوم به اجراي آن قانون کرد که بايد آن قانون را رعايت کند آن قانون اين است که هر کس از يک ذره مثقال گرفته تا بي نهايت مرا اطاعت کند من بر خودم واجب مي‌کنم که او را به سعادت وخوش بختي برسانم مي‌گويد: کتب علي نفسه الرحمه يعني خدا خودش بر خودش واجب کرده خودش قانون گذارده و آن قانون را تصويب کرده و خودش را ملزم به آن قانون نموده که هرکس کوچک ترين قدمي ‌براي خداوند بردارد خدا خودش بر خودش واجب کرده که پاداش او را بدهد او را به ثواب قدم خير يا به جزاي قدم شرش برساند منظور اين کلمه که مولا امير المومنين مي‌گويد: اين است که مردم حق ندارند قانوني بگذارند و خدا را ملزم به آن قانون کنند اما خدا خودش قانوني گذارده و خودش را ملزم به اجراي قانون خودش کرده. علم خدا هم همين طور است علم خدا خدا را وادار مي‌کند به آفريدن و خلق کردن يک ذره هم معطلي وبيکاري براي خداوند متعال جايز نيست مي‌گويد کل يوم هو في شان و يا مي‌گويد: فعال لما يريد اين جملات را از اين جهت خداوند مي‌گويد که ما انسان‌ها بدانيم که تا ابد هستيم و نابودي براي ما محال است پس حالا که تا ابد هستيم بهتر اين که خودمان را با تقدير خدا جور کنيم تا سرنوشت خوبي داشته باشيم و انشا ا... در اطراف اين حقيقت که علم خدا اقتضا مي‌کند آدم و عالم را بيافريند مي‌گوييم ايا اين هدف که پيدايش علم و معرفت است صددرصد از نظر احتياج ما و بهره برداري ماست يا صددرصد ازنظر احتياج خدا وبهره برداري خدا در اطراف اين که ما از خلقت عالم و آدم بهره مي‌بريم يا خدا چند جلسه‌اي بحث داريم.**

**سخنراني شماره 19**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**گفته شد که خداوند تبارک و تعالي علم و قدرتش بي نهايت است، کار و فعاليت و خلقتش هم بي نهايت است زيرا هميشه عمل هم قد علم است. هر چه علم و قدرت بالا تر باشد عمل هم بالاتر است و هر چه علم و قدرت کمتر عمل هم کوچک تر است مانند خود ما انسان‌ها در دوران کودکي که فهم و قدرت ما ضعيف است اعمال ما هم بازي‌هاي کودکانه است و هرچه سن ما بالا مي‌رود علم و قدرتمان بيشتر مي‌شود کارهاي ما مفيدتر و بهتر مي‌شود تا مي‌رسد به ذات مقدس خداوند تبارک و تعالي خدايي که اين همه عظمت دارد خيلي دوست دارم در اطراف کلمه متناهي و نامتناهي فکر کنيد تا اين که به عظمت خدا آشنا شويد چه خوب است قول شاعر:**

**به ذات پاکش خرد برد پي اگر رسد خس به قعر دريا**

**شاعر تعريف مي‌کند که فکر ما انسان‌ها مثل پر کاهي است روي اقيانوس و ذات مقدس خداوند تبارک و تعالي مانند اقيانوس ژرف و عميق چه طور اين پرکاه مي‌تواند خودش را به اعماق اقيانوس برساند اما در عين حال از عجايب قدرت خداوند تبارک و تعالي اين است که يک مخلوقي که به نام انسان ساخته که اين موجود در خط تکامل و ترقي بالاخره در انتها ارزش خدايي پيدا مي‌کند عملش برابر علم خدا مي‌شود قدرتش برابر قدرت خدا در کتاب خدا يا در رويات و اخبار ائمه به عنوان ثارالله مي‌خوانيم يک جا درباره حضرت سيد الشهداء مي‌گوييم السلام عليک يا ثارالله و ابن ثار سلام بر تو آقايي که تو ثارالله هي و پسر ثارالله ثارالله اول علي بن ابي طالب و ثار الله دوم حضرت امام حسين (ع) اين که مي‌گويم يا ثارالله چه معنايي دارد يعني خون خدا بعد از واقعه عاشورا مسلمانان خدمت امام چهارم آمدند مخصوصا اهل کوفه که خيلي پشيمان شده بودند. از اين که حضرت سيدالشهداء را کشته بودند يا ياريش نکرده بودند آمدند خدمت امام چهارم عرض کردند يابن رسول الله ما جدا حاضريم شما را ياري کنيم تا شما از بني اميه انتقام بگيريد حضرت فرمودند که آن پسري براي قصاص پدرش اقدام مي‌کند که پدر متعلق به او باشد پدرش را کشته باشند به پسرش ضرر زده باشند اما کساني که امام حسين را کشته‌اند امام حسين متعلق به خداست آنها مثل اين که خدا را کشته باشند مثل اين که فرزند خدا و نور چشمي‌خدا را کشته باشند خدا بايد انتقام پدرم را از قاتل‌هاي او بگيرد زيرا کساني که حسين را کشته‌اند ضرر به خدا زده‌اند نه من که پسرش هستم يا ضرر به مردم که امام آنهاست است معناي ثارالله است يعني هم شان خدا درست ساده بگويم کساني که حسين ابن علي را کشته‌اند مثل اين است که خدا را کشته‌اند اگر کسي خدا را کشته باشد به همه کائنات ضرر زده آفرينش را و هستي را نابود کرده است گاهي آدم يک خانه را خراب مي‌کند يک درختي را قطع مي‌کند گاهي جنايت‌ها آن قدر مهم است با نابودي کائنات برابر است وکسي که اين ثمره را از بين برده و اين شجره را قطع کرده مثل اين است که آفرينش را به بازي گرفته با اين حساب مي‌گويم ثارالله. خداوند پسر ندارد اما غالبا پسرها هم شان پدرها هستند هر پسري هم شان پدر خودش مي‌باشد اگر خدا پسر مي‌داشت خدا از پسر داشتن منزه است اين انسان‌هاي کامل به جاي پسر خدا نور چشمي‌خدا هستند خليفه خدا و وليعهد خدا هستند. کلمه خليفه الله مثلا چه قدر مهم است خليفه خدا يعني وليعهد خدا جانشين خدا وليعهد خدا هم شان خداست به هر ميزان يکه سلطاني عظمت و قدرت دارد وليعهد او هم به همان ميزان عظمت و قدرت دارد خداوند تبارک و تعالي چه قدر عظمت و قدرت دارد از عجايب تربيت خدا و خلقت خدا اين است که يک انساني را به مقام خودش مي‌رساند. يک انساني را به مقامي ‌مي‌رساند که علمش با علم خدا قدرتش تا قدرت خدا برابر مي‌شود سياست و تدبيرش با تدبير خدا برابر است و آن قدر بالا مي‌رود که خدا اراده مي‌کند و کسري نمي‌آورد اين از عجايب قدرت خداست لذا خداوند وقتي که اين چنين انساني را آفريد و تربيت کرد خليفه الله شد آن جا خداوند خودش را تعريف کرد فرمود خيلي با برکت است خدايي که احسن خالقين است اين انسان‌ها و يا خداي انسان‌ها الگوي ارزش ما آدم‌ها هستند ما آدم‌ها قدر خودمان را نمي‌دانيم از اين جهت نمي‌دانيم که هنوز عارف و عالم به مقام خودمان و به مقام خداي خودمان نشده ايم هدف خدا را از خلقت خودمان نشناخته ايم ما انسان‌ها عجيب ترين و عظيم ترين مخلوقات خداوند متعال هستيم البته اين عظمت وقتي است که به مقامي‌که خدا ما را براي رسيدن به آن آفريده برسيم و بالاخره ما انسان‌ها شاگرد مکتب خدا هستيم. خدا که استاد کل است دنبال يک شاگردي مي‌گردد که او را تربيت کند به خداي خودش عارف شود عظمت استاد خودش را درک کند انسان را به اين منظور آفريده تا شاگرد مکتب خدا باشد. ببينيد قاعده شاگرد و استادي چيست؟ قاعده شاگر و استاد اين است که استاد مي‌خواهد تمام علوم و اسرار و هنرهايي که دارد به شاگرد خودش بياموزد و شاگرد هم مي‌خواهد که خودش را به پاي استاد خودش برساند. مفهوم شاگردي و استادي همه جا همين است که استاد مي‌خواهد که شاگردش را به مقام خودش برساند تمام علوم و هنرهايي که دارد به شاگردش ياد بدهد و شاگرد هم به فکر اين است خودش را به مقام استادش برساند آن علم و حکمت هنري که استادش دارد از او بياموزد دانش نامه‌اي از استادش بگيرد آن اسماء و القابي که استادش دارد به خودش اختصاص دهد خود را به جاي استاد برساند همان نشان و مدال‌هايي که استادش داره بگيرد. حالا مسئله شاگردي انسان با خدا اين است که خدا مي‌گويد انسان را آفريدم که شاگرد مکتب خودم باشد به او درس بدهم به او بياموزم و او را به جاي خودم برسانم. اين مسئله، عظمت انسان را کاملا نشان مي دهد که ما انسان‌ها چه موجودي هستيم يک نمونه بزرگ از اين استادي شاگردي پيغمبرها هستند شما ببينيد پيغمبران در عالم بشريت نمونه ندارند آيا انسان‌هاي نابغه عالم چه از نظر علم مانند شيخ الرييس ابوعلي سينا نابغه از نظر اختراع و صنعت مانند نابغه‌اي که برق را اختراخ کرده راديو تلويزيون اختراع کرده طياره درست کرده اين ها واقعا نوابغ هستند يعني انسان‌هايي که از اين آدم‌هاي عادي بالاترند يک نفر از اين نوابغ پيدا مي‌کنيد به مقام يک پيغمبر رسيده باشد صنعتش مثل صنعت پيغمبر طبش مثل طب پيغمبر باشد علم و قدرتش مثل علم و قدرت پيغمبر فهم و شعور و سياستش مثل فهم و شعور پيغمبر باشد. شما در جامعه بشريت از آدم تا امروز نمي‌توانيد يک انساني را پيدا کنيد که درعلم و هنر و کمالات با يک پيغمبري برابري کند هرگز برابري نمي‌کند. مسيحيت حدود دو ميليارد نظر بعد از دو هزار سال که به قول خودش اين همه ادعا دارد ترقي کرده و يک چنين صنايعي به وجود آورد آيا طبش به طب حضرت عيسي رسيده منطقش عملش به علم و منطق حضرت عيسي رسيده معجزات انبياء صنعت انبياء است. هر عالمي ‌برابر علم خودش صنعتي دارد آن عالم که مي‌گويد که من متخصص راديوسازي تلويزيون سازي هستم وقتي راست مي‌گويد که راديو يا تلويزيون بسازد. آن يکي مي‌گويد: من متخصص در طياره سازي هستم وقتي راست مي‌گويد که يک طياره‌اي بسازد پس هر عالمي ‌مطابق علم خودش يک صنعتي دارد صنعت انبياء چيست؟ انبياء که سرآمد بشرند و مدعي هستند که عالم ترين انسان‌ها مي‌باشند چه صنعتي به وجود آورده‌اند صنعتشان معجزاتشان است اولا از نظر قدرت ببينيد يک پيغمبري از بيابان حرکت مي‌کند با عصاي چوپاني و کفش چوپاني سر به سر يک ابر قدرتي مانند فرعون مي‌گذارد و اين چوپان بيابان آن را قدرت را با قدرت خودش با سياست خودش با صنعت خودش از پا در مي‌آورد مثلا مانند حضرت موسي (ع) مشغول چوپاني بود خداوند متعال او را مامور کرد که بعد از اين پيغمبر هستي بايستي بر روي با فرعون بجنگي فرعون هم ابر قدرت زمان است خدا به موسي نشان مي‌دهد که تو يک چنين علمي ‌داري يک چنين صنعتي يک چنين قدرت مانند عصا و يد و بيضا حرکت مي‌کند مي‌رود با آن فرعون مي‌جنگد او را از پا در مي‌آورد شما توانسته ايد تا حالا به وسيله اين دانشمندان نمونه‌هاي صنعت انبياء را پيدا کنيد بعضي‌ها مي‌گويند پيغمبران چه هنري دارند که قدرتمندند پيغمبران بالاترين هنرها را دارند نظر به اين که هنرشان و علمشان عالي و فوق افکار بشر است خدا يک دوره مقدماتي براي انسان‌ها مقدر کرده تا علم و قدرت خودشان را به نمايش بگذارند بعد نوبت انبياء و اوليا مي‌رسد تا آنها علم و دانش خودشان را به نمايش بگذارند آن دوره‌اي که براي کل بشر مقدر کرده اين زندگي دنياست به مردم در اين دنيا ميدان داده که هرچه از دست خودتان بر مي‌آيد علم و دانش خود را به نمايش بگذاريد و همه جور امکانات را هم خداوند به ايشان گذاشته و مشاهده مي‌کنيد که انسان‌ها در نوبت خودشان صنايع عجيب و غريبي هم دارند بعد که نوبت انبياء مي‌رسد زندگي آخرت است خداوند نوبت آنها را به آخرت انداخته نمونه‌هايي از علم و هنر آنها در اين دنيا به نمايش گذاشته که آن نمونه‌ها معجزات پيغمبران است معجزات پيغمبران صنعت آنهاست آيا تمام دکترهاي عالم از نظر علمي‌ و طبي با حضرت عيسي برابر مي‌کنند حضرت عيسي شفاي الهي در اختيار دارد دکترهاي دواي الهي با نگاه خودش سرطان را معالجه مي‌کند اين ها با اين همه پول و ثروتي که در اختيار دارند هنوز نمي‌توانند سرطان را معالجه کنند او با اراده و نگاه خودش مرده را زنده مي‌کند و اين ها هنوز نتوانستند لااقل يک پيرمردي را به جواني برگردانند و مدت دوره جواني را بيشتر کنند. صنايع انبياء برابر با صنايع طبيعت است سراسر صنعت خداست انسان‌ها که شاگرد مکتب خدا هستند خدا مي‌خواهد اين علم و اين صنعت را به آن‌ها بياموزد اين است عاقبت کار ما انسان‌ها در صورتي که در خط تربيت خدا حرکت کنيم و خدا را به استادي قبول کنيم. باز هم بحث هايمان در محور همين مطالب است که خدا ما را در چه خطي قرار داده چگونه به ما آموزش مي‌دهد و در انتها ما را به کجا مي‌رساند علم ما هنر ما به چه پايه‌اي مي‌رسد ثروت ما قدرت ما به چه پايه‌اي مي‌رسد اين بحث‌هائي که ما داريم بحث سرنوشت است هيچ کس در عالم از علم دين و از تربيت اسلامي‌ بي نياز نيست. کل بشريت به اين مکتب و به اين تربيت محتاجند کساني که به مکتب اسلام آمده‌اند خوشا به حالشان از همان اول وظيفه خود را شناختند در اين مکتب اسم نويسي کرده‌اند ادامه مي‌دهند بالاخره به ثمر مي‌رسند کساني که نيامده‌اند آن قدر ضربات و مصيبت براي آنها مقدر مي‌شود تا عاقبت مجبور بشوند به اين مکتب بيايند. اين مکتب اسلام مکتب سرنوشت ساز است مقدرات ما در پرتو تعليمات اين مکتب است اگر مي‌خواهيد صد در صد مقدرات شما درست و عالي باشد بايد خود را وابسته به اين مکتب کنيم و اگر مي‌خواهيم مقدرات بدي داشته باشيد از اين مکتب فاصله بگيريد دين را يک چيز ساده حساب نکنيد اين قرآن را يک کتاب ساده حساب نکنيد اگر هم مي‌خواهيد دين را ساده حساب کنيد بعد از تحقيقات زياد باشد مثل آدم‌هايي نباشيد که يک ذره از دين و مسائل ديني خبر ندارند مي‌گويند دين چيست پشت پا به دين مي‌زنند. تو وقتي بگو دين چيست که لااقل پنج شش سال در دين و مسايل ديني تحقيق کني و در آخر ببيني که پوچ است و آن وقت بگو رفتيم به حوزه دين آن قدر زحمت کشيديم خبري نبود چيزي نبود خرافات موهومات بود اما نيامده ندانسته و نشاخته بي اعتنايي کردن آن هم به ديني که آن قدر عظمت و اهميت دارد بالاخره بحث‌هاي ديني يک بحث‌هاي سرنوشت ساز است اگر رفتيم و فرا گرفتيم خود را با دين خدا جور کرديم سعادت ما ابدي است تا ابد بيمه هستيم و اگر نرفتيم در حاشيه زندگي مصيبت‌ها و بلاها خواهيم ديد تا عاقبت برگرديم سر به خط بگذاريم. هيچ کس در عالم حريف خدا نمي‌شود.**

**خدا مي‌گويد اين قرآن را نازل کرده ام خودم هم ضامن اجرايش هستم بدون مامور مقررات اسلام را اجرا مي‌کنم خدا چه طور قانون نماز را اجرا مي‌کند نگاه کن به سرنوشت تارک صلوه ‌ها. چه مي‌شود من روزه نمي‌گيرم خدا چه جور قانون روزه را درباره من اجرا مي‌کند چگونه من تحت تعقيب خدا قرار مي‌گيرم باز نگاه کن به سرنوشت آدم‌هاي روزه خوار من ساير قوانين الهي را رعايت نمي‌کنم چگونه اين قوانين ضمانت اجرا دارد سرنوشت انسان‌ها کافر را ببينيد بحث‌هاي ما تعبدي تقليدي نيست علم و برهان است کسي نمي تواند با علم و برهان مخالفت کند.**

**سخنراني شماره 20**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث در هدف خداوند تبارک و تعالي از خلقت انسان و هدف عالي انسان از زندگي است شايد نتيجه بحث اين باشد که خودمان را بشناسيم و بعد از خودشناسي قدر خودمان را بدانيم که خودمان را ضايع نکنيم. قرآن همه جا از دو نوع آينده انسان خبر مي‌دهد. ببينيد جه قدر يکي از اين آينده‌ها خوب و عالي و چه قدر آن ديگري بد و رنج آور است. آينده اول در سوره مطففين، ويل لمطففين الذين اذا اکتالوا علي الناس يستوفون و اذا کالوهم اووزنوهم يخسرون تا اين که مي‌گويد کلا ان کتاب الابرار لفي عليين و ما ادراک ما عليون کتاب مرقوم يشهده المقربون دو مرتبه مي‌گويد کلا ان کتاب القجار لفي سجين مي‌گويد که نيکان در عليين قرار مي‌گيرند يعني در يک وضعي که از همه چيز بهتر و برتر و بالاتر در بهترين و بالاترين ها بهترين و بالاترين مکان‌ها بهترين و بالاترين مقام‌ها بهترين و بالاترين لذت‌ها بهترين و بالاترين منازل آن هم بهترين ها و والاترين‌هايي که خدا خودش مي‌داند و مي‌سازد و ما فعلا نمي‌دانيم و نمي‌توانيم بدانيم اما اين قدر بايستي بدانيم که ما در هر حالي و در هر مقامي ‌و در هر نوع زندگي باشيم باز بهترش و بالاترش قابل تصور است و خداوند اين بهترين‌ها و والاترين ها را به کيفيت عجيبي در کتاب مقدس خودش ذکر کرده يعني خلقت عالم و آدم با اين زندگي‌ها که خدا براي ما مقدر و مقرر فرموده هرگز يک وضع ثابت يک نواختي ندارد که بهترش و بالاترش قابل تصور نباشد منازل زيبا را مي‌بينيد بهتر و بالاترش قابل تصور است. شنيدني‌هاي خوب و لذت بخش را مي‌شنويم باز بهتر و بالاترش قابل تصور است. آن بهترها وبالاترها را خداوند متعال خبر مي‌دهد مسکن‌ها و خانه‌ها و ساختمان‌ها را که خيلي مجهز و مدرن است در نظر مي‌گيريد نمي‌توانيد بگوييد اين بهترين خانه است اين بهترين ساختمان است. بهتر و والاتر قابل تصور نيست. فضاي زندگي را در نظر بگيريد ما در چه قدر فضا حق داريم زندگي کنيم فعلا در فضاي کره زمين محبوسيم و براساس همين حبس به وسايلي متوسل مي‌شوند سفينه‌هاي فضايي مي‌سازند که خودشان را از اين فضاي محدود محسوس خارج کنند بروند به فضاي ستارگان بالاخره فضاي زندگي ما چه قدر باشد بهترين و بالاترش وسيع ترين قابل تصور است. اين تقدير خداوند تبارک و تعالي است هر يک از ارقام نعمت خدا را از نظر کمي ‌و کيفي در نظر بگيريد بيشترش و بهترش را خبر داده‌اند از نظر کيفي هم در نظر بگيريد بهترش را خبر داده‌اند خداوند متعال مي‌گويد: انسان را به اين منظور آفريده ام که هر چه هست مالک شود و از آن استفاده کند. چه بگويم يک مسايلي را الآن مطرح مي‌کنم شايد شما تعجب مي‌کنيد که چيست. يکي از اين مسايل ارقام مالکيت ما انسان‌ها. هرکدام از ما مالک چه قدر و چه چيزي مي‌شويم خدا آنها را در بعضي آيات ذکر مي‌کند وحقيقتا هم بايد همين طور باشد که خدا ذکر مي‌کند زيرا عرض کردم ما آدم‌ها يک کيسه‌هايي داريم که اگر از آن چه خدا براي ما آفريده پر بشود قانع مي‌شويم خيالمان راحت مي‌شود ولي اگر از آنها که خدا آفريده پر نشود کسي نمي‌تواند و خودمان هم نمي‌توانيم اين کيسه‌ها را پر کنيم کيسه‌اي است که خدا دوخته و خدا هم مي‌تواند پر کند ارقامي ‌را که ما انسان‌ها بايد مالک بشويم اولا از نظر فضا و مکان نامتناهي است و قدرت استفاده از اين نامتناهي را هم خداوند متعال به ما وعده داده زيرا هر چه وسعت مالکيت ما بالاتر برود آن قديم‌ها که آدم‌ها با الاغ و شتر مسافرت مي‌کردند که فوقش يک روز حرکت مي‌کردند چهار فرسخ و شش فرسخ مي‌رفتند اگر در آن قديم‌ها يک نفر که ساکن مشهد بود يک خانه در تهران به او مي‌داديد مي‌گفت به چه دردم مي‌خورد من که نمي‌توانم از آن خانه تهران استفاده کنم يک ماه بايد در مسافرت باشم که برسم به تهران يک ماه هم در مسافرت که برگردم و حالا که اين وسيله‌هاي سريع در اختيارشان است با طياره دو ساعت مي‌روند و دو ساعت بر مي‌گردند ببينيد آدم‌ها فکر اين هستند که در هر شهري در هر حايي يک ويلايي يک ساختماني براي خودشان درست بکنند يک خانه در مشهد دارند يک هفته مي‌روند آن جا يک خانه در تهران دارد يک هفته جاي ديگر يک خانه هم در کشورهاي ديگر به ميزان وسعت فکر و وسعت مالکيت، قدرتشان هم وسعت پيدا کرده خداوند متعال هم به ما اين چنين وعده‌هايي مي‌دهد مي‌گويد وقتي نگاه مي‌کنيد به ستاره‌ها آن ستاره‌ها را براي شما خلق کرده ام وقتي نگاه مي‌کنيد به خورشيد و ماه‌ها آن خورشيد و ماه‌ها را براي شما خلق کرده ام.**

**وقتي که به فضاي کهکشان نگاه مي‌کنيد به خورشيد و ماه‌ها آن خورشيد و ماه‌ها را براي شما خلق کرده ام. مي‌گوئيم خدايا درست. اين کهکشان که از اين جا نگاه مي‌کنيم چندين سال نوري فاصله دارد چه فايده براي ما خلق کرده‌اي که اگر خيلي قدرت حرکت يا وسيله حرکت داشته باشم فقط از اين جا ظرف يک سال خودمان را به نزديک ترين کرات عالم مي‌توانيم برسانيم چه فايده جواب اين است که آن قدرت‌هايي هم که خدا در اختيار ما مي‌گذارد قدرت‌هايي است که حرکت به وسيله آن قدرت‌ها آني است نمونه هايش را داده خدا هر چه به ما وعده مي‌دهد نمونه هم در اين دنيا به ما نشان مي‌دهد که ما با ديدن اين نمونه‌ها آن وعده‌ها را باور کنيم و اگر نمونه‌ها نبود آن وعده‌ها قابل تصور نبود مثلا خدا مي‌گويد من دو مرتبه شما را زنده مي‌کنم و زندگي آخرت براي شما مقدر مي‌کنم چه طور مي‌شود که آدم بعد از مرگ و پوسيده شدن دو مرتبه زنده بشود و زندگي کند براي حيات بعد از مرگ نمونه داده ما نمي‌توانيم تاريخ را منکر بشويم مخصوصا تاريخي را که قرآن مي‌گويد اين همه تحقيق کرده‌اند تا يک کلمه نادرستي يک کلمه دروغي غلطي در اين قرآن پيدا کنند نتوانسته‌اند. خداوند از تمامي‌اين وعده‌ها نمونه داده بعضي از انسان‌ها مرده‌اند بعد زنده شده‌اند و زندگي کرده‌اند و خدا اين‌ها را در قرآن ذکر کرده تاريخ هم گفته است حالا که سرزمين مالکيت ما و فضاي مالکيت ما و عالمي‌که ما مالک آن مي‌شويم نامتناهي است استفاده از اين نامتناهي يک مرکبي هم لازم دارد که ما اگر الآن در تهرانيم بخواهيم يک روز ديگر در عالم ديگر باشم لازم است مرکب در اختيار ما باشد اين ها همه از عجايب قدرت خداوند تبارک و تعالي است نتيجه اين که سرزمين مالکيت ما انسان‌ها يا زمان مالکيت ما انسان‌ها يا ارقام مالکيت ما انسان‌ها از نظر کمي ‌و کيفي همه اين ها يک ارقام نامحدود و نامتناهي است.**

**وسيله ‌هايي هم که خداوند تبارک و تعالي عده داده که در اختيار ما بگذارد نامتناهي است بايستي در اطراف اين وعده‌ها که خدا به ما داده و موجودي‌ها از قدرت که در اختيار ما گذاشت وضعيت خودمان را با اين وعده‌ها بسنجيم ببينيم هدف‌هاي کوچکي که ما داريم يعني هدف‌هاي مادي که تمام موفقيت خودمان را و شانس و اقبال خودمان را در همين دنيا مي‌دانيم که چند روزي خوش بگذرانيم ببينيم آيا اين هدف‌‌ها با خلقت ما جور است آيا انسان‌ها توانسته‌اند با اين که به هدف‌هاي دنيايي خودشان رسيده‌اند قانع بشوند يا خلقت ما انسان‌ها طوري است که به هر چيز و هر جا رسيديم باز بهترش را مي‌خواهيم عالي ترش را مي‌خواهيم و خداوند متعال هم ما را به طمع انداخته آن بهترها را نشان داده بدترها را هم نشان داده طوري است که قدم به قدم هر جايي برسيم باز خدا يک در بهتر و يک زندگي عالي تر به روي ما باز مي‌کند که ما که اين بهترها را مي‌بينيم به طمع مي‌افتيم. يک خانه خوبي داريم باز خانه بهتر مي‌بينيم و به طمع مي‌افتيم يک زندگي خوبي داريم زندگي بهتر مي‌بينيم يا مي‌شنويم طمع پيدا مي‌کنيم کساني که زندگي بهتر خودشان را به ما نشان مي‌دهند و ما را به طمع مي‌اندازند باز در را به روي ما مي‌بندند اين نمايش‌ها يک نوع جنايتي است اسلام در دستور اخلاقي خودش مي‌گويد يا سفره پرچرب و نرم خود را نشان نده يا او را از سفره خودت بهره مند کن يعني موفقيتي را که داري يا پنهان داشته باش به رخ کسي نکش يا او را کمک کن تا در زندگي موفق شود زيرا با نمايش اين موفقيت مردم را به طمع مي‌اندازي و عقده‌اي مي‌کني و نمي‌تواني آنها را بهره مند کني به آنها ستم مي‌کني پس اين مسئله در مورد خدا هم صدق مي‌کند خداوند اين قرآن ما را به طمع زندگي‌هاي عالي مي‌اندازد منظره‌هاي زيبايي نشان مي‌دهد ساختمان‌ها مجلل و با شکوهي نشان مي‌دهد در هر قسمتي از زندگي خدا ما را به طمع انداخته و ما انسان‌ها هم طوري هستيم که موجودي‌هاي دنيايي نمي‌تواند ما را قانع کند عرض کردم که اين از طريق بهتر و بهترها چه ارقام بزرگي خداوند متعال به ما وعده مي‌دهد از آن طرف از طريق بدتر و بدترها آدم‌ها را تا اسفل السافلين تهديد مي‌کند. عليين و اسفل السافلين هم دو نوع زندگي است نه اين که مکاني پشت آسمان‌ها يا مکاني زير زمين‌ها باشد زندگي بسيار مجلل و با شکوه و زندگي بسيار پست و بد انساني که به قهقرا حرکت مي‌کند از خط تقدير و تربيت خدا منحرف مي‌شود به جهنم کشيده مي‌شود خدايي که ما را خلق کرده يک جاده اتوباني جلوي پاي ما ساخته مي‌گويد از اين جاده حرکت کن اگر از اين جاده منحرف شديد هر روز بدتر و بدتر مي‌شويد هر روز مقداري از ارقام نعمت داخلي و خارجي از وجد ما سلب مي‌شود نعمت‌هاي داخلي مانند جواني و زيبايي از ماگرفته مي‌شود سلامتي و مال و ثروت از ما گرفته مي‌شود دستان ما از ما گرفته مي‌شوند و همه چيز به قهقرا بر مي‌گردد وضعيتي پيدا مي‌کند که تمام اهل عالم او را نفرين مي‌کنند چنين انساني که به قهقرا برگشته عاقبت آن قدر از انسان ها وحشت پيدا مي‌کنند که راضي است داخل سوراخ يک جانوري تحت فشار قرار بگيرد اما آدم‌ها را نبينند و آدم‌ها هم او را نبينند براي اين که خيلي بد شده ترسناک و وحشتناک شده کل بشريت دشمن او شده‌اند ظلمش به تمام مردم رسيده و تمام مظلومين که بار ظلم او را کشيده‌اند دشمن او هم شده‌اند قدرت انتقام هم پيدا کرده‌اند او مي‌گويد.**

**ميليون‌ها ميليون نفر انسان دشمن من هستند و هر کدام قدرت انتقام هم دارند تا بتوانند از من انتقام بگيرند من در ميان اين مردم چه طور مي‌توانم سربلند بکنم به محض اين که سربلند کنم فرار مي‌کنم خودم را به گوشه‌اي مي‌برم که فقط خودم باشم وخودم و نتوانم تکان بخورم آن جا را مي‌گويند: سجين آن جا مي‌گويند: اسفل السافلين. خوب است ما در اطراف اين دو مسير تحقق کنيم و بررسي کنيم که واقعا خط سير ما در کدام يکي از اين دو راه است خوب است آدم آينده‌ها را بداند اگر قبول نمي‌کند روي علم و دانايي باشد اگر هم قبول مي‌کند هم روي علم و دانايي باشد.**

**مثل کبکي نباشد که سر ميان برف فرو مي‌برد و مي‌گويد هيچ خبري نيست نه صيادي در تعقيب من است نه چيزي ديگري بايد سرش را از ميان برف درآورد و به اطراف عالم نگاه بکند ببيند عالم چه قدر بزرگ است و صياد هم در کمينش است ما اگر سر در کيسه جهل فرو ببريم و ندانسته بگوئيم خبري در عالم نيست و همه حرف‌ها دروغ است مانند همان کبک هستيم. بايستي تحقيق کنيم که واقعا راه ما به آينده يکي از اين دو راه است و به اختيار خودمان هم نيست يا راه اسفل السافلين يا به اعلي عليين. بد نيست که در اطراف اين نوع مسايل تحقيق کنيم.**

**سخنراني شماره 21**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث هايمان تا امروز جنبه تبليغي داشته جنبه تعليمي‌ نداشته علوم هم مانند اجناس و متاع‌ها صنايعي است که انسان‌ها مي‌سازند و تحويل مردم مي‌دهند ابتدا تعريف مي‌کنند که چيست مي‌گويند يخچال است مثلا کولر است ماشين است و بعد تبليغ مي‌کنند که چه قدر خوب است تا مشتري پيدا کنند و خريداري نمايند و بعد در انتها شاگرداني پيدا مي‌کنند به آنها تعليم مي‌دهند تا بتوانند از آن صنايعي که به وجود آمده استفاده کنند و نتيجه بگيرند. صنايع ديني و علوم ديني هم همين طور است دين هم يک کارخانه سازنده است. دين در اصل يک صنعت است که خدا ساخته. علمي‌ است سازنده. درست مانند علم طياره سازي، راديو سازي، ماشين سازي و صنايع ديگر. اين ها يک علوم سازنده‌اي است حقيقتا علمي ‌است که وقتي که در لباس عمل ظاهر مي‌شود صنايعي به وجود مي‌آورد که قابل استفاده و قابل بهره برداري است علومي‌که در لباس عمل جلوه نکند و صرفا ذهنيات و موهومات باشد آن علوم مفيد و سازنده نيست مثلا بحث‌هايي فلاسفه دارند در اطراف علوم ذهني. حاج ملا هادي حکيم سبزواري که يکي از فلاسفه معروف ايران است ايشان در اشعار منظومه شان مي‌گويند که للشي غير الکون في الاعيان کون بنفسها لدي الاذهان يک بحثي دارد به نام اکوان اربعه مي‌گويند: هر چيزي چهار نوع وجود و هستي دارد يکي وجود لفظي که انسان درباره الفاظ و لغات و کلمات بحث مي‌کند يکي از آنها وجود ذهني که انسان در ذهنيات خودش بحث مي‌کند يکي از آنها وجود خطي که آدم درباره خطوط و کلمات بحث مي‌کند و يکي از آنها وجود عيني يعني در اطراف حقايق عالم ما به آن وجودات عيني کار داريم اعيان طبيعت است بحث در موجودات ذهني مثمر ثمر نيست در لباس عمل ظاهر نمي‌شود يا بحث در وجود خطي و لفظي ثمره ندارد علوم ديني و علوم اسلامي ‌يک ذهنيات نيست که تصورات ما و افکار ما باشد بدون اين که ارتباط با طبيعت يا خلقت ما داشته باشد صرفا ذهنيات نيست و هم چنين خطيات نيست که فقط در اطراف خطوط و لغات و کلمات بحث کنيم و بنويسيم چه قدر کتاب‌ها الآن در عالم هست که در طبيعت پياده نشده و قابل پياده شدن هم نيست يک مسايل لفظي و ذهني يا خطي است علوم اسلامي ‌صرفا الفاظ نيست که بيايم در الفاظ و عبارت بحث کنيم علوم اسلامي ‌تمامش واقعيات و عينيات است علومي ‌است سازنده آباد کننده . علوم اسلامي ‌اول به سازندگي بشر مي‌پردازد. اول کاري که مي‌کند انسان سازي است. انسان‌ها که از مادر متولد مي‌شوند مانند سنگ آهن‌اند که از معدن بيرون آمده. فاصله اين سنگ آهن تا يک طياره و صنايع ديگر چه قدر زياد است و چه قدر دانشمند بايد روي سنگ آهن کار کنند تا به صورت طياره و ماشين و قطار و چيزهاي ديگر در آيد. ما هم که از مادر متولد مي‌شويم آماده ايم براي آدم شدن اما به صرف اين که طبق اين هندسه خلق شده ايم و به صورت انسان آمده ايم تا آدم شدن و آباد شدن خيلي فاصله داريم چه قدر زياد علما و دانشمندان زميني آسماني بايستي روي وجود ما کار کنند تا ما را براي زندگي دنيايي آماده کنند و بيشتر از آنها کار کنند تا ما را براي زندگي انساني آماده کنند و باز بيشتر از آنها روي وجود ما کار کنند ما را براي زندگي آخرتي آماده کنند. يک جا بايد درس بخوانيم تا براي استفاده از طبيعت آماده شويم که اين مکتب مربوط به شغل و ما و کار ماست تا ما براساس آن مکتب و تعليمات بتوانيم از منابع طبيعت و زندگي استفاده کنيم. يکي مي‌خواهد کشاورز بشود معلومات لازم دارد يکي مي‌خواهد نجار بشود معلومات لازم دارد يکي مي‌خواهد طبيب بشود هرچيزي در هرکاري وارد مي‌شود. سازندگي لازم دارد بايد او را بسازند براي آن کار آماده کنند همين طور اگر يک بومي ‌از بيابان وارد شهر بشود نمي‌تواند در شهر دو قدم حرکت کند از خيابان رد بشود از کوچه‌اي به کوچه ديگر قدم به قدم يک نفر بايد دست او را بگيرد و او را براي اوضاع شهر و عبور از خيابان‌ها آماده کند اسلام يک مکتب طويل و عريضي است که ابتداء اسلام انسان‌ها را مي‌سازد و استاد مي‌کند براي زندگي و استفاده از منابع طبيعت آماده مي‌کند و يا مکتب ديگر ما را براي استفاده از يکديگر آماده مي‌کند من چه جور از وجود شما استفاده کنم شما چه جور از وجود من استفاده کنيد آيا استفاده از وجود من به کيفيت استثمار و استخدام است که من شما را در راه منافع خودم استخدام کنم يا شما مرا براي منافع خودتان استخدام کنيد يا اين که بهره برداري من از وجود شما به کيفيت خدمات و همکاري باشماست بهره برداري شما هم از وجود من به کيفيت خدمات و هم کاري يکي از مسايلي که جدا اهل عالم و دانشمندان الآن در آن مسئله به اشتباه رفته‌اند و از اين راه مشکلاتي برايشان فراهم شده کيفيت استفاده انسان از انسان است اکثر انسان‌ها و دانشمندان طبيعي که اين بهره برداري را به کيفيت استثمار و استخدام مي دانند در اشتباهند از اين استثمار و استخدام چه جنگ‌ها چه قتل ها، کشتارها، محروميت ها، فقر و نداري‌ها پيدا شده زيرا بلد نيستند که چه جور از يکديگراستفاده کنند خداوند تبارک و تعالي ما انسان‌ها را براي تعاون و همکاري آفريده همه بايستي در خدمت يکديگر و در استفاده از منابع طبيعت باشيم ما آدم هاکليد گنج‌هاي طبيعت هستيم هر کسي کليد گنجي در اختيارش است من بايستي در خدمت شما باشم تا از منابع طبيعت با هم استفاده کنيم شما هم با من همکاري کنيد استفاده‌هايي که آدم‌ها از طريق تعاون و همکاري با يکديگر دارند ميليون‌ها ميليون برابر استفاد‌اي است که از طريق استثمار و استخدام دارد اين مسئله‌اي است که دنياي غرب و شرق و بلکه اکثريت اهل دنيا دراين مساله در اشتباهند که ما انسان‌ها چگونه از همديگر بهره برداري کنيم که به کيفيت استثمار باشد يا به کيفيت تعاون و همکاري اين هم علم لازم دارد که عرض کردم يک قسمت مهم علوم اسلامي‌انسانيات است. انسان‌ها را جوري مي‌سازد و تربيت مي‌کند که آدمي ‌در خدمت انسان‌هاي ديگر مانند پدر در خدمت فرزندان يا مانند برادر در خدمت برادران است وقتي از حضرت رسول اکرم (ص) سوال مي‌کنند مي‌گويند که يا رسول الله چه کساني به سيادت و رياست مي‌رسند حضرت رسول اکرم مي‌فرمايد سيد القوم خاد مهم يعني هرکس بيشتر خدمت مي‌کند بهتر به آقايي مي‌رسد اين يک آقايي طبيعي است بدون انتخاب مردم و بدون نشان و مدال گاهي يک نفر را مردم به آقايي انتخاب مي‌کنند ممکن است اشتباه کرده باشند ديگري با نشان و مدال آمده رياست و سروري را پيدا کرده آن هم ممکن است اشتباه باشد. آقاي ديگري است که نه مردم او را انتخاب کرده‌اند نه نشان و مدالي به همراه دارد صرفا از طريق خدمت به مردم به آقايي رسيده مردم چون او را نافع به حال خودشان مي‌دانند او را به آقايي انتخاب مي‌کنند اين هم يک علمي ‌است که ما انسان‌ها چه جور بدانيم و ساخته شوي که در خدمت يکديگر باشيم و من زندگي شما را آباد کنم شما زندگي مرا آباد کنيد همه با هم عالم را آباد کنيم اين هم يک قسمت از علوم اسلامي‌است فقط اين علوم در اسلام مطرح است جاي ديگر مطرح نيست علم سوم علم توحيد که انسان براي استفاده از وجود خداوند تبارک و تعالي آماده شود دليل اين که خداوند معرفت خودش را اين قدر مطرح کرده چيست؟ وقتي سوال مي‌کنند که ‌اي خدا هدف تو از خلقت انسان‌ها که براي معرفت است اگر تو را نشناسند چه مي‌شود باشد که اين انسان‌ها هم مثل حيوانات زندگي کنند بخورند و بچرند و تو را نشناسند. خدا در جواب مي‌گويد وقتي از معرفت من محروم مي‌شوند از يک منبع عظيم ثروت و قدرت محروم مي‌شوند من بزرگ ترين منبع ثروت و قدرت براي انسان‌ها هستم که انسان‌ها براي استفاده کردن از اين بزرگ ترين منبع ثروت و قدرت معرفت و شناسايي لازم دارند و هر معدني را که شما مي‌خواهيد استفاده کنيد اول بايد بشناسيد يک مدتي تحقيق مي‌کنيد معدن طلا را بشناسيد از اين معدن استفاده کنيد معدن نقره و آهن و چيزهاي ديگر را هم چنين خدا مي‌گويد يکي از بزرگ تر منابع ثروت و قدرت من هستم که خداي مردم هستم اگر مردم مرا نشناختند از بي نهايت ثروت و قدرت محروم مي‌شوند يک لقمه ناني و شربت آبي اين ها که ثروت حساب نمي‌شود اين که خدا مي‌گويد: اصل زندگي آخرت است زندگي دنيا در مقابل آخرت يک لقمه ناگواري بيشتر نيست چون زندگي آخرت از طريق معرفت به خدا و استفاده از وجود خدا پيدا مي‌شود. بزرگ ترين ثروتي که در اختيار انسان‌ها قرار مي‌گيرد استفاده از علم خدا و قدرت خدا، استفاده از صنعت خدا و استفاده از اسماء خدا که يک مسايل بسيار عميق وعجيبي است که اين سه نوع علم در سازندگي پياده مي‌شود يک علم تصوري نيست با علم اول براي استفاده از طبيعت آماده مي‌شويم هنوز هم يک هزارم طبيعت را نشناخته‌اند که بتوانند استفاده کنند پس براي استفاده کردن از طبيعت بايد تربيت شويم يک آدم بومي ‌بياباني که در علمي ‌تخصص پيدا نکرده و ساخته نشده نمي‌تواند در عمل بهره برداري کند چون علم ندارد مساله دوم علوم انساني من چه کار کنم از دوستي مردم براي خودم استفاده کنم دوستي مردم خيلي ارزش دارد شما چه کار کنيد که از من دوستي بسازيد دوستي ما انسان‌ها براي يکديگر خيلي ارزشمند است و در مقابل دشمن ما انسان‌ها براي يکديگر خيلي خطرناک الآن بزرگ ترين مصيب در روي کره زمين همين مسئله است که بلد نيستند محروميت‌ها که در عالم به وجود آمده از طريق دشمني انسان‌ها با يکديگر است به جاي اين که فرهنگي شود مردم را دوست يکديگر بسازد فرهنگي به وجود مي‌آيد که مردم را دشمن يکديگر مي‌سازد و اما علم سوم و سازندگي سوم براي استفاده از خداوند متعال و بهره برداري از آن منبع عظيم ثروت و قدرت بحث ما در اطراف اين مسايل است. و شما اين را بدانيد که علم اسلامي ‌همه جا سازنده و آباد کننده است هر کس که يک مسلمان واقعي باشد در اين سه مرحله آبادي به وجود مي‌آورد و هرکس مسلمان واقعي نباشد قهرا در يکي از اين سه مرحله خرابي به وجود مي‌آورد نگاه کنيد به سنت انبياء مثلا پيغمبر اسلام ببنيد چه قدر عوامل آبادي به وجود آورده تعليماتي که انسان‌ها را به منابع طبيعت هدايت نموده و يا از نظر علوم انساني چه قدر آبادي به وجود آورده انسان‌ها را با تعليم و تربيت برادر يکديگر و همه را در خدمت يکديگر قرار داده و باز استفاده از وجود خدا چه قدر خوب تربيت مي‌کند تا کسي را به مقام يک انسان کامل برساند در برابر خداوند متعال قرار گيرد بحثمان در اين سه مرحله علمي ‌و عملي است از همان ابتدا بايد شروع کنيم درباره خدا بحث کنيم چون خدايي که ما الآن عقيده داريم خداي افسانه‌اي است يا اگر خيلي معتقد باشيم خداي عقيده‌اي است همه مي‌گويند خدا هست آن چوپان بياباني هم مي‌گويد خدا هست که مي‌گويد کجايي تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانه سرت. خداي اين چوپان خداي افسانه‌اي است خدا در کجاست مي‌گويد: در آسمان يا در زمين است جنبه علمي ‌ندارد و ما کاملا به حقيقتي آگاه نيستيم و خداي افسانه‌اي يا خداي عقيده‌اي سازنده نيست. خداي سازنده خدايي است که به عظمت او آگاهم به صفات او آگاهم فقط خدا خوب انسان را تربيت مي‌کند اين همه انسان‌ها در تاريخ قلابي در آمده‌اند مگر انسان‌هايي را که خدا ساخته يک نفر از آنها قلابي و ظالم در آمده؟ از ميان صد و بيست و چهار هزار پيغمبر اگر ديديد يا شنيديد يکي از آنها قلابي درآمده باشد با آن همه ثروت و قدرت‌هاي که در اختيار داشته‌اند يا اين همه اولياء ا... در اسلام انسان‌هاي پاک و با ايمان وخدمت گذار به جامعه بشريت اين انسان‌هايي که خوب درآمده‌اند عامل خوب شدن آنها فقط خداشناسي بوده است . حکومت انسان‌ها بر انسان‌ها همين طوري است که بوده و هست. تمامي آن جنگ و کشتار است ظلم و جنايت است. حکومت خدا بر انسان‌ها درست است حکومت خدا بر انسان‌ها علم توحيد لازم دارد بدون معرفت خدا نمي‌توانيم خدا را به حاکميت انتخاب کنيم و تا انتخاب نکنيم کارمان درست نمي‌شود نه در دنيا و نه در آخرت.**

**سخنراني شماره 22**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**چند روزي بحث‌هاي ما در ارتباط با برادران جنبه تبليغي دارد تا اين که افکار برادران براي جنبه‌هاي تعليمي ‌آماده شود. تبليغي و تعليمي‌ خيلي با هم فرق دارد. تبليغي فقط نمايش علم است علم نيست مثل ساير تبليغات اجناسي که تبليغ مي‌کنند نمايش جنس است در اختيار ما که نمي‌گذارند. اين همه صنايع تبليغاتي که از راديو و تلويزيون هست که چه چيزهايي مي‌فروشند و مي‌خرند امثال اين ها تبليغ است جنس و صنعتي که ساخته‌اند نمايش بدهند وليکن در اختيار انسان‌ و مشتري‌ها نمي‌گذرند بعدا مشتري پيدا بشود و برود آنها را خريداري کند. علم هم همين طور است. علم هم ابتدا يک جنبه‌هاي تبليغي دارد وقتي که مکتب خدا و رهبران مکتب خدا را در نظر مي‌گيريم مي‌بينيم آنها تعليمات مکتب خودشان را در سه مرحله قرار داده‌اند ابتدا مردم را به مکتب دعوت مي‌کنند و نمي‌گويند که چه متاعي در مکتب هست. مثل رسول اکرم که مي‌فرمايد: قولولا اله الا الله تفلحوا.**

**هرکس دعوت آن حضرت را قبول مي‌کند شعارهاي نماز و اذان و روزه را در اختيارش مي‌گذارد اين ها همه مرحله دعوت است و بعد از مرحله دعوت مرحله تبليغ است. تبليغ يعني علم را به نمايش در مي‌آورند سازمان خدا را و انبياء را و آخرت را و جهنم را بهشت را نمايش بدهند که خدا چه چيزي آفريده چه مسايلي خلق کرده اين ها را تبليغ مي‌کنند که مردم بدانند مثلا اين همه دعاها که در دين ما وارد شده تمام اين دعاها تبليغ اجناس و متاع‌ها و نعمت‌هايي است که خداوند متعال خلق کرده و در انبار خودش براي انسان ذخيره کرده است. ما و شما دعا‌ها را که مي‌خوانيم هر جمله‌اي از اين دعاها نعمتي از نعمت‌هاي خداوند متعال است ائمه ضمن اين جملات دعايي ما را به نعمت‌ها و ثروت‌ها و قدرت‌ها که در انبار خدا براي ما ذخيره شده هدايت مي‌کنند و شرايط تصرف آن نعمت‌ها را در اختيار ما مي‌گذارند. اين همه دعاها نمازها و قرائت‌ها بعد از دعوت قسمت تبليغ اسلام است و بعد از تبليغ مرحله تعليم دين مي‌رسد که تمام خوش بختي‌ها و خوشي‌ها و شوق و نشاط‌ها و لذت‌ها اين ها همه در تعليمات حقايق دين است. تعليمات حقايق دين مثل اين است که مثلا يک راديو تلويزيون را جلو چشم شما اوراق و مونتاژ مي‌کنند و تمام قسمت‌ها خصوصيات آن قسمت‌ها را به شما ياد مي‌دهند که هريک از اين قسمت‌ها چه کار مي‌کند و چه خاصيتي دارد. اسلام در تعليمات خود خلقت عالم آدم را مقابل چشم شما اوراق و مونتاژ مي‌کند هر قسمتي را به ما نشان مي‌دهد که چه طور ساخته شده از چه مصالح و موادي به وجود آمده. سازنده کيست خدا چه وجودي است چه عظمتي و چه قدرتي دارد. اين ها همه را به ما تعليم مي‌دهند کساني که مشتري اسلام مي‌شوند از تعليمات آن حقيقتا خيلي لذت مي‌برند و شانس و اقبالشان خيلي زياد است خداوند متعال مي‌گويد: و من يوت الحکمه فقد اوتي خيرا کثيرا کسي که حکمت اسلامي‌دارد خوش بخت است تمامي‌انسان‌ها در بهشت خدا جيره خوار هستند به صورت نوکر و مامور هستند مگر علما و دانشمنداني که به حقايق دين آشنا هستند.**

**آنها در بهشت خدا به صورت ملوک و پادشاهان هستند و يا پيغمبر و ديگر کساني که عالم به حقايق و عارف به معارف الهي و اسلامي‌هستند مثل اين که مالک بهشتند و بهشت ملک آنهاست و کساني که عارف و عالم نيستند وليکن بهشتي هستند آنها مهمان‌هاي صاحب ملک هستند که ملوک بهشت به آنها تعليمات مي‌دهند تا آنها را به علم و دانش برسانند بالاخره اخبار و روايت‌ها مي‌گويد که علما و دانشمندان از يک طرف پادشاهان بهشتند و از يک طرف مالکان بهشتند و اما کساني که به علم و دانش نرسيده‌اند وليکن بهشتي هستند ميهمان وابسته‌اند چون بهشتي بودن با مالک بهشت شدن خيلي فرق دارد. خداوند انسان‌ها را به سه قسمت تقسيم مي‌کنند و آنها عبارتند از اکثريتي بين دو اقليت يعني تمام بشريت دو يا اقليت و يک اکثريتند. آن دو اقليت که خيلي کم هستند مومنين خالص الايمان و عالم عارف به خدا و اوليا خدا هستند که اين مومنين خيلي کم اند همان عده که در تاريخ که شهرت يافته‌اند مثلا در زمان حضرت رسول اکرم (ص) از اين مومنين هفت نفر‌اند يعني مومنين درجه يک خالص الاايمان هفت نفرند وليکن مسلمانان خيلي زياد هستند. در هر زماني که آن مومنين خالص کامل الايمان، عارف و عالم به حق خدا و اولياء خدايند که عرض کردم اين ها پادشاهان بهشت يا مالکان بهشت حساب مي‌شوند اين ها از صد هزار يک نفرند يا شايد از يک ميليون نفر يک نفرند اين اقليت اول که در هر زماني مومنين کامل الايمان هستند آن اقليت ديگر منافقين کامل النفاق کافرهاي درجه يک منافقين درجه يک هستند، آن کافران و منافقين که هر شر و فسادي که در عالم است زير سر آنهاست.**

**صبح تا شب نقشه مي‌کشد که انسان‌ها را به هلاکت و نابودي بکشند و از هلاکت و نابودي آنها استفاده کنند هر شيطنتي در عالم است زير سر آنهاست و هر مکري هست از آنها ظاهر مي‌شود جنگ‌ها را آنها شروع مي‌کنند فتنه‌ها را آنها به وجود مي‌آورند و هر فسادي که از ابتداي تاريخ تا به امروز واقع شده و تا ظهور امام زمان هم واقع مي‌شود همه اين فتنه‌ها و فسادها زير سر آنهاست نقشه اصيلش را آنها مي‌کشند و اجرا مي‌کنند اين ها هم خيلي کم اند. منافقين درجه يک گاهي از آنها تعبير به شيطان و گاهي به آنها مي‌گويند عفريت و مستکبر اگر خوب دقت کنيم اين همه فساد که در عالم واقع مي شود نقشه اصلي فسادها در هر زمان زير سر يک نفر يا دو نفر يا ده نفر است اين هم يک اقليت هستند که خدا مي‌گويد: ان المنافقين في الدرک الاسفل من النار بين اين دوتا اقليت يک اکثريت است و آنها انسان‌هاي وابسته انسان‌هايي که محيط فضاها و مملکت‌ها و آدم‌ها بر آنها حاکمند آنها به صورت وابستگي و ماموريت کار مي‌کنند از خودشان اراده و اختيار ندارند اگر در دولت‌هاي اسلامي‌باشند وابسته‌اند از خود اراده و اختيار ندارند واگر در دولت‌هاي کفر و ظلم باشند باز وابسته به همان دولت‌ها هستند ازخودشان اراده و اختيار ندارند نه استقلال علمي‌دارند و نه استقلال به معناي توانايي اين هم يک اکثريتي هستند روز قيامت که مي‌شود آن اقليت اول در مرحله اول بهشتي مي‌شوند مالکان بهشتند صاحبان بهشتند اين اکثريت هم کم کم مشمول عفو الهي واقع مي‌شوند.**

**اين ها هم به بهشت کشيده مي‌شوند و اما اقليت‌هاي منافق هستند که قابل اصلاح نيستند خدا مي‌گويد منافقين در آن درک پايين جهنم اند همان طو رکه در دنيا منبع شر و فساد و بلاها و عذاب‌ها بوده‌اند و در آخرت هم در آن مرکز اصلي عذاب‌ها و بلاها و مصيبت‌ها قرار مي‌گيرند. اين وضعيت بهشت است حالا اين اکثريتي که گفتيم به خاطر اين که داراي علم و معرفت نيستند به اصطلاح الفبايي هستند از نظر ديني بي سواد هستند، اين ها در بهشت مهمان‌هاي آن انسان‌هاي درجه اول هستند. علم در دين مقدس اسلام خيلي اهميت دارد.**

**اصلا کساني که عالم هستند خدا از آنها هيچ سوال و پرسشي نمي‌کند زيرا همان علم بهشت الهي است بهره الهي است که در وجود انسان قرار مي‌گيرد همان طور که کارهاي خدا صددرصد عالمانه وحکيمانه است. علما و دانشمندان هم براساس اين که علم دارند کارهايشان صددرصد عالمانه و حکيمانه است هدف ما اين است که حالا شما برادران شوق و اشتياقي به علم پيدا کنيد مملکت ما اسلامي‌است و اکثريت ما به صورت ماموري مسلمان هستيم به دولت اسلامي‌خدمت مي‌کنيم. اما حقيقت اسلام و واقعيت آن را نمي‌دانيم شايد بيشتر نمازهايمان و تبليغات مان مسجدهايمان وحج و جهادمان اين ها همه به صورت ماموريت و اعتقاد باشد که چون در دولت اسلامي‌هستند بايستي کارهاي اسلامي‌انجام بدهند تا پذيرفته شوند و مورد ايراد واقع نشوند اما خدا دوست ندارد که دين او به صورت ماموريت باشد . خدا دوست دارد که دين مردم به صورت آزادي و دل بخواهي و به صورت عشق و علاقه باشد الآن اگر شما انشا الله به مکه مشرف مي‌شوند موقع نماز که مي‌شود صداي موذن بلند مي‌شود شرطه‌ها ميان خيابان و بازها هر کاسبي هر کارخانه‌اي که مشغل کار باشد باباتوم و شلاق وادار مي‌کنند زود در مغازه يا کارخانه را ببندند و مشغول نماز بشوند و آنها درها را مي‌بندند و در همان دکانشان به پيش نمازي که در مسجد الحرام است اقتدا مي‌کنند نمازشان را مي‌خوانند تا صداي موذن بلند مي‌شود خيابان‌ها خلوت مي‌شود و هرکس در هرکجا هست شروع مي‌کند به نماز خواندن و ايستادن . شبانه روزي پنج مرتبه يک چنين حالتي در عربستان سعودي به وجود مي‌آيد هرکس که نماز نخواند تحت تعقيب قرار مي‌گيرد. اين نمازي است که به صورت ماموريت است اما علم همراهش نيست معرفت همراهش نيست از ترس شلاق است يا به طمع نماز مي‌خوانند خداوند متعال يک چنين ديني را قبول ندارند اصلا دوست ندارد که مردمانش به صورت مامور مجبور نماز بخوانند و يا به خاطر اين که تحت تعقيب قرار مي‌گيرند نماز بخوانند دينداريشان براساس تطميع باشد مي‌گويد: لااکراه في الدين دين اجباري نيست. مسلمه کذاب که در زمان پيغمبر اکرم ادعاي پيغمبري کرده بود يک روز آمد خدمت رسول اکرم عرض کرد يا رسول الله من الان صد هزار شمشير زن پشت سر دارم حاضرم من و آن صد هزار نفر يا تو بيعت کنم و مسلمان بشويم به شرط اين که شما قول بدهيد بعد از خودت مرا جانشين خودت قرار دهي و خلافت اسلامي ‌را به من بدهي پيغمبر اکرم فرمود: تو و اين صد هزار نفر اگر با من شرط بگذاري بگويي يا رسول الله ما مسلمان مي‌شويم به شرط اين که يک خوشه خرما به ما بدهي من اين مسلماني را قبول ندرام. زيرا اين مسلماني به طمع خوشه خرماست مسلماني نبايست به طمع و ترس باشد. مسلماني يک حقيقت و واقعيت است راه نجات و راه سعادت و راه خوش بختي راه بهشت دنيا و آخرت و راه انسانيت و فضيلت است. اگر مسلماني را با اين خصايصي که دارد شناختيد جان فداي اسلام مي‌کنيد به هر قيمتي که باشد اين اسلام را به دست مي‌آورند تا اين که سعادت دنيا و آخرت پيدا بکنند اما اگر مسلماني به طمع با ترس باشد اين مسلماني پيش خداوند تبارک و تعالي کوچک ترين ارزشي ندارد مسلماني بايستي به طلب حقيقت و واقعيت باشد اسلام يک متاعي است که آدم خريداري مي‌کند مثل اين که شما مي‌دانيد که اين يخچال چه قدر خوب است به هر قيمت باشد خريداري مي‌کني يا اين تلويزيون چه قدر خوب است به هر قيمتي خريداري مي‌کني کسي شما را وادار نمي‌کند کس شما را نمي‌ترساند همان خوبي جنس که بسيار خوب و مطلوب است شما را مشتري خودش مي‌کند اسلام اين چنين جنسي است.**

**اسلام يک متاعي گران بها است. اسلام حيات بشريت است اسلام عظمت و عزت است اسلام قدرت و ثروت است هر چه خوبان همه دارند تو تنها داري از همان روزي که انسان اسلام را قبول مي‌کند در خط عزت و شرف و آبرو و قدرت و ثروت قرار مي‌گيرد هر روز زندگي انسان را کامل تر و کامل تر مي‌کند تا بالاخره به صورت بهشت در مي‌آيد. اسلام يک چنين ثروتي و قدرتي است هرکس اسلام را بشناسد صددرصد مشتري مي‌شود دست بردار نيست تا پاي جان ايستادگي مي‌کند و اگر اسلام را نشناسد صرفا همين احکام و مقررات را بداند که ما مي‌دانيم خيال مي‌کنند که اسلام يک دين تحميلي است يک حکومتي است که خودش را به انسان‌ها تحميل مي‌کند. بعضي شان اين جور از اسلام تعبير مي‌کنند مي‌گويند: انبياء خواسته‌اند حکومت کنند فکر کرده‌اند چه جور حکومت کنند آمده‌اند حکومت خودشان را به صورت دين مطرح کرده‌اند و اين وعده‌هايي هم که داده‌اند باغ سبز است حقيقت واقعيت ندارد تعريف‌هاي مختلفي دارند اما حقيقت اين است که اسلام بي نهايت ثروت و قدرت و عزت و عظمت است ما اگر اين اسلام را به علميت بشناسيم که چه ثروت خوب و شانس خوبي است ما جدا پش کارش را مي‌گيريم و به ثمر مي‌رسانيم و اگر به علميت نشناسيم به طمع با ترس اسلام را قبول کنيم يک چنين اسلامي‌قوت و قدرت ندارد و قابل بقا و دوام نيست.**

**سخنراني شماره 23**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**روحانيت ايران در مملکت ايران يا ممالک اسلامي ‌مبتلا به دو طايفه هستند يک طايفه عقايدشان محکم است مومن، متقي هستند مسلمانند آدم‌هاي خوبي هستند معتقد به آخرت هستند اما مغزشان فعال نيست و فقط به همان عقيده‌ها اکتفا کرده‌اند و براي فهم حقايق دين زحمت نکشيده‌اند و باز با طايفه‌اي ديگر درس خوانده‌اند دوازده کلاس يا هجده کلاس بيشتر و کمتر مغزشان فعال است وليکن معتقد به اصول و فروغ نيستند. اين طايفه عقيده به خدا و عالم آخرت ندارند دين خودشان را جدي نمي‌گيرند وليکن آدم‌هاي فهميده و آماده براي فهميدن هستند. انسان‌هاي فعال و فهميده بدون عقيده يا معتقدين بدون علم و سواد با اين که دين مقدس اسلام هيچ کدام از اين دو طايفه را قبول ندارد. دين اسلام يک راه علمي ‌است به سوي واقعيت‌ها و حقيقت‌ها و راه هم طي کردني است. ما نمي‌توانيم فقط به دين و راه دين عقيده داشته باشيم وليکن دراين راه حرکت نکنيم عقيده‌ها مقصد را نشان مي‌دهد که مي‌گويد بايستي به سوي مقصد حرکت کني عقيده‌ها مي‌گويد خدا هست خدا مقصد هست بايستي به سوي خدا حرکت کنيم همين طور مسايل ديگر که گفته شد برنامه اسلام عملي و سازندگي است و باز اگرچنان چه دانا و با سواد باشيم اما معتقد نباشيم مانند کساني هستيم که در ابتداي مقصد متوقف شده‌اند بيابان‌ها و صحراها را خوب شناخته‌اند اما راه را و مقصد را نشاخته‌اند به راه و مقصد عقيده ندارند اما در بيابان‌ها و صحراها گردش کرده‌اند تخصص پيدا کرده‌اند خوب توجه کنيد اين ها واقعياتي است که خدمت شما عرض مي‌کنيم آن چه مي‌گويم از مکتب خدا و علي بن ابي طالب (ع) و اولاد آن حضرت است همين طور که در طبيعت بيابان داريم.**

**و راه مقصد داريم راه غير از بيابان است و مقصد هم غير از راه است انسان‌ها که مي‌خواهند به شهر بزرگ حرکت کنند شهر بزرگ هم شهري است که هرچه بخواهند در آن جا است منافعشان در آن جا تامين مي‌شود و به خواست هايشان مي‌رسند در بيابان‌هاي لخت و عور جز گياه و علوفه و مارمولک و صحراي خشک و سوزان چيزي نيست.از بيابان بايستي حرکت کرده بيابان را پشت سر انداخت به سوي مقصد و مقصد هم در آن اطراف بيابان است حتما ميان بيابان و مقصد راه است که بايد آن را طي کنيم اين است کيفيت حرکت در مسافرت‌ها زندگي انسان‌ها را هم اگر ابتدا تا انتها در نظر بگيري مسافرت است يک دوره اش را عصر حجر مي‌گويند و دوره ديگرش را تمدن مي‌نامند.**

**عصر حجر زماني است که انسان‌ها در بيابان متولد شده‌اند در بيابان زندگي کرده‌اند چيزي نمي‌دانسته‌اند تمدن زماني است که انسان‌ها به علم و دانش و حکمت رسيده‌اند توانسته‌اند شهري بسازند مملکتي بسازند به حوائج خودشان برسند. ما آدم‌ها دو جور سفر داريم يک سفر انتقالي از مکان به مکان و يک سفر تکاملي از حالي به حال ديگر. حرکت انتقالي از مکان به مکان از دهات به دهات به شهرا و از شهرها به شهرهاي بزرگ تر از مملکت به مملکت ديگر اين مسافرت معمويل ماست که همه آن را مي‌شناسيم و مي‌دانيم و سعي مي‌کنيم خودمان را به شهري برسانيم که درآن جا همه جور وسايل آماده باشد و بتوانيم خوب و خوش زندگي کنيم وليکن اين سفر معمولي از مکان به مکان مقدمه سفر تکاملي است که به وسيله خودمان در وجود خودمان شروع مي‌شود سفر تکاملي يعني ما به شهري برسيم که درآن شهر مرگ و مرض، پيري و کوري و ضعف و ناتواني و لاغري و ظلم و ستم و قتل و جنگ و کشتار و کارهاي خلاف انسانيت و خلاف فضيلت در آن شهر وجود نداشته باشد شهري که در آن شهر اگر خواسته باشيم منافع آن شهر و ايده‌ها خودمان را در آن شهر خلاصه بکنيم مي‌گوييم شهري که رقم رنج و زحمت ما صفر باشد رقم موفقيت و بهره برداري ما بي نهايت باشد هرچه خلاف ميل ماست از فنا و نابودي و زحمت و رنج و مشقت در آن شهر نباشد و هر چه مايه خوشي و لذت و استراحت و آسايش و ابديت است در آن جا باشد بشر ناخودآگاه در روي کره زمين به سوي چنين مقصودي حرکت مي‌کند مي‌بينيد انسان‌ها در مسير علم و دانش و اختراع همه جا به فکر اين هستند که ارقام رنج و زحمت را کم کنند ارقام موفقيت و بهره برداري را هر چه بيشتر بالاتر ببرند مثلا سفرها و وسايل سفر که در قديم پياده يا با الاغ و اسب و شتر انجام مي‌گرفت مسافرت‌ها توام با رنج و زحمت و مشقت بود چه قدر مدت زيادي صرف مي‌کنند بيابان‌ها طي کنند با سرما و گرما و خاک و خار و خاشاک و حيوانات درندگان و محروميت‌ها رو به رو باشند.**

**يک مسافر صدسال پيش مي‌خواست از تهران به مکه برود شما به نظر بياوريد که رقم رنج و زحمت اين آدم چه قدر بد بوده و رقم موفقيت و بهره برداريش چه قدر خوب دقت کني و رقم رنجش هزار است و رقم بهره برداري از شهر مکه يا شهر ديگر است يا دو ماه يک ده.**

**انسان‌ها به فکر اين افتادند که از ارقام رنج و زحمت سفر بکاهند و ارقام موفقيت بهره برداري زياد کنند وسايل مسافرت را اختراع کردند و تکامل دادند حال يک حاجي که در زمان ما به مکه مي‌رود رقم رنج و زحمتش يک يا دو است. همين قدر که سوار طياره بشود و پياده بوشد. باز ارقام موفقيت و بهره برداريش چه قدر زياد است وارد مکه مي‌شود هم از فرط ماديت و معنويت هر جنسي را متاعي را که مي‌خواهد مي‌تواند خريداري کند واز نظر معنويت هم با خداوند تبارک و تعالي رابطه پيدا مي‌کند همه جا انسان‌ها به همين منظور حرکت مي‌کنند که هرچه بتواند از ارقام و رنج و زحمت کم کنند و ارقام موفقيت و بهره برداري بيفزايند دين هم همين طور دستور مي‌دهد سفرهاي تکاملي چه در اديان مطرح شده باشد چه در غير اديان همه به اين منظور است دين مي‌گويد بايد مرگ نباشد مرض نباشد، پيري و کوري نباشد، ضعف و لاغري نباشد هر چه ناراحت کننده است و سرمايه‌هاي موجود ما را از بين مي‌برد و ما را براي رسيدن به سرمايه‌هاي بهتر به رنج و مشقت مي‌اندازد بايد نباشد دين مي‌گويد ارقام مشقت و زحمت بايد نباشد و عواملي که سرمايه‌هاي موجود ما را از بين مي‌برد بايد نباشد ما را به راهي راهنمايي مي‌کند که مرگ ندارد مرض ندارد رنج و زحمت ندارد پيري و کوري ندارد محروميت ندارد هر چه مي‌خواهي و ميداين دارد باز هر چه بيشتر بخواهي بداني دارد علم هم همين کار را مي‌کند دانشمندان عالم مثلا دنياي طب را در نظر بگيري تلاش مي‌کند خودش را به جايي برساند که مرگ و مرض نباشد پيري و کوري نباشد مشقت‌ها نباشد ضعف و ناراحتي‌ها نباشد بالاخره هر چه ضد حيات و ضد آسايش است نباشد. هر چه موافق حيات آسايش است باشد و مخصوصا تاريخ طب را در نظر بگيريم حدود شش هزار سال مکتب طب و معالجه در دنيا باز شده از دوراني که مثلا براي معالجه مرض‌ها به گياهان و علف‌ها يا وسايل افسانه‌اي جادويي متوسل مي‌شدند تا امروز که اين همه اختراعات و اکتشافات طبي به وجود آمده در ظرف اين شش هزار سال دکترها و دانشمندان دانشگاه طي سعي مي‌کنند که مرض‌ها را به کلي از بين مي‌برند مرگ را نابود کنند و حيات دايمي‌به وجود بياورند اين ايده انسان استخدا ما را چنين آفريده کسي نمي‌تواند بگويد چرا با مرگ روبه رو هستم خدا تو را ضد مرگ آفريده شهر حيات و چشمه آب حيات را هم آن طرف بيابان به تو نشان داده و دستور حرکت داده است خدا تو را ضد مرگ آفريده شهري هم که فقر و نداري را نابود مي‌کند به تو نشان مي‌دهد مي‌گويد حرکت کن هرچه در وجود ماست و هر چه به آن ما آرزو داريم و اميدوار هستيم آرزوهايي است که خداوند تبارک و تعالي در وجود ما خلق کرده خدايي که ما را ضد مرگ و مرض آفريده بايستي شهري را و دکتري را و يک زندگي ايده آل را به ما نشان بدهد که اگر به آن جا رسيديم مرگ و مرض از بين برود چنين شهري و دکتري را به ما نشان داده است تقريبا دنياي علم با دنياي دين و عقيده هماهنگ مي‌شود يعني هر چه را دين و اسلام گفته علم آن را تاييد مي‌کند و هر چه را که علم درست (علمي‌که مطابق با حقيقت است) تاييد مي‌کند علم اسلام هم آن را قبول مي‌کند مثلا يکي از مسايل اين است که علم مي‌گويد ما عاقبت به شهري مي‌رسيم که در آن شهر مرگ و مرض نيست و هر مرض قابل علاج است الآن مي‌شنويم بعضي ثروت مندان وقتي که حالت احتضار براي آنها اتفاق مي‌افتد به وارث‌هاي خودشان وصيت مي‌کنند ما که مرديم در ميان يخ‌هاي قطبي قبري بکنيد ما را در آن جا دفن کنيد تا بدن ما سالم بماند مي‌پرسند چرا تو را آن جا دفن کنيم تو که مرده اي. چه در دل خاک باشي چه در دل يخ فرقي ندارد. مي‌گويد من مي‌دانم در آينده علم آن قدر ترقي مي‌کند و بالا مي‌رود که دکترهاي آن زمان مي‌توانند مرده را در صورتي که بدنش سالم باشد دو مرتبه به حيات برگردانند. من مي‌گويم بدن مرا در ميان يخ‌ها دفن بکنيد تا بدن من سالم بماند وقتي که به آن زمان رسيدم دکترها يا کسي که به ما رحمش بيايد ما را از ميان يخچال‌ها بيرون آورد و ماساژ دهد و با دوا و دارو مرا به حيات برگردانند اين آدم دورنماي آخرت را يعني شهري که در آن شهر مرگ و مرض نيست و مردگان زنده مي‌شوند ديده و مي‌گويد يک چنين زماني خواهد شد اسلام هم همين شهر را به ما نشان مي‌دهد و مي‌گويد يک چنين زماني خواهد شد اما آن شهر چه جور شهري است با طب و طبابت مرض‌ها معالجه مي‌شود و مرگ از بين مي‌رود. با شفاي الهي يا اولياء خدا در اين مساله اشتباه دارند. دين اسلام مي‌گويد آن شهر شهر شفاست نه شهر دوا. اما طب و طبابت مي‌گويد آن شهر شهر دوا است نه شهر شفا. شهر شفا با شهر دوا خيلي فرق دارد. شهر شفا اين است که مردم گاهي به پيغمبري امامي ‌متوسل مي‌شوند که سرطانشان معالجه مي‌شود آن امام يا پيغمبر يا کسي که صاحب نفس است با يک نگاهي آن سرطان را معالجه مي‌کند تا به حال چه قدر متوسل شده‌اند به علي بن موسي الرضا بعد از آن که از همه دکترها مايوس شده‌اند مرضشان معالجه شده پس اين ها به شهر شفا رسيده‌اند شهر دوا آمريکا و اروپا است و هرجايي که کارخانه داروسازي و طبش پيش رفته است شهر دوا مي‌باشد آيا در آينده ما به شهر دوا مي‌رسيم مرض‌ها در آن شهر معالجه مي‌شود و همه نابساماني‌ها سامان پيدا مي‌کند يا به شهر شفا مي‌رسيم بالاخره مي‌خواهم بگويم هم علم آينده‌ها را که شهرآخرت است نشان مي‌دهد و هم اسلام. اسلام عين علم است. اسلام همه اش مکتب است. چه قدر خوب است که ما دقت کنيم تحقيق کنيم مطالعه کنيم و درس بخوانيم تا بدانيم از اين دو خط کداميک اصيل تر و بيشتر توام با موفقيت است. بالاخره ما هم حيات خودمان را دوست داريم و ما مي‌توانيم به خدايي که ما را خلق کرده اعتراض کنيم بگوييم خدايا، يا مي‌خواستي ما را خلق نکني يا ما را به شهري ببري که مرگ و مرض نباشد اين اعتراض خيلي منطقي است خدا جوابش را مي‌دهد ما را به آن شهر هدايت مي‌کند خدايا ما که نبوديم زندگي را نمي‌فهميديم که دنبالش برويم و تلاش کنيم اما حالا که ما را خلق کردي مزه حيات را به کام ما چشاندي دو مرتبه ما را به شهر مرگ و مرض سوق مي‌دهي حياتي که آن قدر شيرين است از ما مي‌گيري. تو اي خدا، يا مي‌خواستي ما را خلق نکني يا لااقل ما را به شهري ببري که در آن جا حيات ابدي و سعادت ابدي پيدا کنيم در آن جا مرگ و مرض نباشد خدا نمي‌تواند بگويد کاري خوبي کردم مزه حيات را به تو مي‌چشانم و باز داغ حيات را به دل تو مي‌گذارم اين حرف غير منطقي است. اين خلاف حکمت خداوند متعال است جواب خدا اين است که آري تو را خلق کردم و مزه حيات را به تو چشاندم تا دنبال من که خداي تو و رهبر تو هستم راه بيافتي من تو را مي‌خواهم به شهري ببرم که در آن شهر مرگ و مرض و پيري و کوري نابساماني و ناتواني نيست اين وعده‌ اي است که خدا داده . چه قدر خوب است که ما در اطراف اين مسايل، علمي ‌بحث کنيم نه اعتقادي. اعتقاد بدون علم خيلي قوت ندارد. علم بدون اعتقاد هم خيلي قوت ندارد. اعتقاد توأم با علم بهترين اعتقاد و بهترين علم هاست که هم راه را به ما نشان مي‌دهد و هم مقصد را به ما نشان مي‌دهد و آينده‌ها را مانند گذشته‌ها در برابر چشم ما مجسم مي‌کند. ما بحثمان در اطراف اين اعتقادات و علميات است در انتظار اين هستيم که شما موضوعات اين بحث را خوب توجه کنيد و بعدا براي شناختن و دانستن تشنگي پيدا کنيد ما هم در خدمت شما باشيم.**

**سخنراني شماره 24**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**در زندگي مادي به نظر انسان‌ها چه قدر اشياء و اجناس با هم مختلف است. بعضي‌ها صددرصد نافع و بعضي‌ها صددرصد مضر و بعضي‌ها پنجاه درصد مخلوط از نفع و ضرر بيشتر يا کمتر. دنياي علم و حکمت هم مانند دنياي ماديت علم‌هاي مختلف است که بعضي علم‌ها صددرصد حيات بخش، زنده کننده است و بعضي از علم‌ها صددرصد ميراننده و هلاک کننده است و باز همين طور علم‌هاي ديگر يک درصد و ده درصد و بيست درصد در طرف مضر بودن يا در طرف نافع بودن مختلف است اما از نظر حکمت قرآن عالم خلقت سراسر نعمت و لذت و برکت است. خداوندچيزي در عالم خلق نکرده که براي انسان بي فايده باشد يا صددرصد مضر باشد. اساسا چيزي که مضر باشد خداوند خلق نکرده است چيزهايي که ضرر دارد آن ضررها مربوط به جهل انسان است نه اين که واقعا مضر باشد مثلا بگوييم عقرب و مار و گزندگان ضرر دارند آري اما از چه جهت ضرر دارند از اين که کودکي چشمش به عقربي مي‌افتد همان طور که به طرف اسباب بازي‌ها مي‌رود بر مي‌دارد با اين عقرب يا مار بازي مي‌کند يا با درنده‌اي ديگر. اين که عقرب کودک يا انسان را مي‌گزد مربوط به جهل انسان و مربوط به جهل کودک است. عقرب براي اين خلق نشده که انسان با آن بازي بکند بلکه عقرب مبداء و منبع علمي ‌است که خداوند متعال به وسيله گزندگان مي خواهد گزندگي را به ما انسان‌ها بياموزد و بفهماند که گزيدن چه قدر بد است يا به وسيله درندگان خدا مي‌خواهد درندگي را به ما بياموزد و به ما بفهماند که درندگي چه قدر بد است هر چيزي که در عالم به ما ضرر مي‌زند از اين جهت به ما ضرر مي‌زند که در استفاده از آن جاهل هستيم اگر علم به حکمت اشيا و متاع‌هاي عالم داشته باشيم و بر مدار علم در اين عالم گردش کنيم و از هر چيزي به جا و به موقع استفاده کنيم خدا چيزي مضري در عالم نيافريده و ضرر در عالم وجود ندارد همه جا هرچه هست هميشه براي ما انسان‌ها خير است. موجوديت شر از اين جهت است که ما نمي‌توانيم درست استفاده کنيم عالم خلقت مانند يک داروخانه است که ميليون ميليون نوع دوا و دارو دارد از سميات گرفته تا دواهايي که مرگ و مرض را با هم برطرف مي‌کند و پير‌ها را به جواني و زشت‌ها را به زيبايي بر مي‌گرداند. عالم خلقت مانند اين چنين داروخانه است. داروخانه‌اي را به زيبايي برمي‌گرداند عالم خلقت مانند اين چنين داروخانه است داروخانه‌اي که از سمومات مهلک گرفته تا ويتامين‌هاي حيات بخش و جوان کننده پيران وجود دارد استفاده از اين داروخانه علم لازم دارد. يک بياباني اگر وارد اين داروخانه بشود از هر دوايي سو استفاده مي‌کند به کميت و کيفيت اين دواها و مقدار استفاده از آنها آشنا نيست و مورد استعمال آنها را نمي‌داند. عالم خلقت يک چنين موجوديتي دارد خداوند در عالم چيزي که مضر انسان باشد خلق نکرده وليکن کليد استفاده از هر چيز عل درست است علم درست هم در اختيار مکتب درستي است که آن مکتب از آسمان آمده يکي از چيزهايي که مي‌توانيم مثل بزنم فرق بين علوم اسلامي ‌و علوم مادي و طبيعي و مکتب‌هاي ديگر را بدانيد مصنوعات و طبيعيات است. شما مي‌دانيد در اين جهاني که ما زندگي مي‌کنيم يک سلسله مخلوقات طبيعي است که مي‌گويم خدا ساخته باز يک سلسله مصنوعاتي است که آنها را انسان ساخته است طبيعي‌ها مثل گل‌هاي طبيعي، گل‌هاي مصنوعي چه قدر با يکديگر فرق دارد از نظر شکل و قيافه شايد هر دو جالب باشد وليکن از لحاظ لطافت و زيبايي خيلي با هم ديگر فرق دارد. گل‌هاي طبيعي زنده است طراوت بخش و حيات بخش است صددرصد با منازل ما با شامه ما و با ديدن ما و چشيدن ما رابطه مستقيم دارد يک ذره هم ضرر ندارد وليکن گل‌هاي مصنوعي چنين نيست با طبيعت ما با فطرت ما جور نيست ابتدا يک منظره‌اي دارد اما مصنوعي است و بالاخره گل‌هاي مصنوعي مرده است اما گل‌هاي طبيعي زنده است هم چنين ميوه‌هاي مصنوعي الآن مي بينيد که از اين مواد پلاستيکي گل پلاستيکي برگ پلاستيکي ميوه پلاستيکي حيوان پلاستيکي آدم پلاستيکي مي‌سازند و از مغازه‌اي مي‌گذريم پشت ويترين خانم‌هاي پلاستيکي و جواناني پلاستيکي است اين ها انسان‌هاي مصنوعي هستند که انسان‌ها آن را ساخته اند.**

**در برابر آنها انسان‌هاي طبيعي خانم‌هايي که خدا ساخته‌اند. گل‌هايي و حيواناتي را که خدا ساخته مواد غذايي همان طور که در عالم طبيعي و مصنوعي وجود دارد مصنوعي‌ها پا به پاي طبيعي‌ها نيستند مصنوعي‌ها زنده نيستند زنده و حيات بخش نيستند اما طبيعيات زنده و حيات بخش هستند.**

**شما ببينيد تمام صنايع‌اي که درعالم هست صاحبان آن صنايع وقتي که محتاج مي‌شوند قطار به آن بزرگي را با طياره به آن بزرگي را با يک کيلو سيب زميني يا يک کيلو نان يا يک ليتر آب مي‌فروشند صاحب اين قطار گرسنه و تشنه است از گرسنگي و تشنگي مي‌ميرد مواد غذايي در اختيارش نيست شما مي‌توانيد با يک کيلو سيب زميني قطار و طياره او را خريداري کنيد مجبور مي‌شود تمام ثروت خود را در اختيار شما بگذارد و در برابر يک کيلو سيب زميني يا شربت آبي از شما بگيرد زيرا اين کيلو سيب زميني يک صنعت طبيعي حيات بخش است که خدا ساخته و صددرصد با مزاج شما جور است وليکن صنايعي که انسان ساخته نه قابل خوراک نه قابل پوشاک است نمي‌توانيم از آن استفاده کنيم به قول سعدي شيرازي که مي گويد با رفيقم در بيابان‌ها حرکت مي‌کردم بسيار گرسنه شده بوديم که آيا تکه‌اي نان پيدا مي‌شود ما سد جوع کنيم مي‌گويد که از دور چشممان به يک کيسه‌اي افتاد گفتم که انشا الله اين کيسه لااقل شلغم و چغندر دارد وقتي به آن کيسه رسيديم باز کرديم ديديم که پر از طلا و نقره پر از درهم و دينار است مي‌گويد آن قدر غم و غصه ما را فرا گرفت که اگر به جاي اين درهم و دينار شلغم بود ما مي‌توانستيم سد جوع کنيم مگر اين درهم و دينار قابل خوراک است بايد بار سنگيني به دوش بکشيم تا آنها را به بازار برسانيم حقيقت هم همين است اين فرق بين مصنوعيات و طبيعيات است علوم هم همين طور است.**

**علوم هم گاهي مصنوعي است گاهي طبيعي. يک علومي‌ است که صددرصد با ذات انسان فطرت انسان و خلقت و مزاج انسان و مغز و قلب انسان رابطه مستقيم دارد حيات بخش است وليکن علوم مصنوعي انساني مانند همين صنايع انساني است که رابطه‌اي با زندگي انسان دارد اما رابطه‌اي با فطرت انسان ندارد حيات بخش نيست تقريبا مثل قوانين الهي قوانين انساني انسان‌ها اين همه قانون به وجود آورده‌اند دولت‌ها و حکومت‌ها بر پايه آن درست کرده‌اند اما مي‌بينيد که هيچ يک از اين مکتب‌ها و اين دولت‌ها و حکومت‌ها که بر پايه اين مکتب‌ها به وجود آمده حيات بخش نبوده قانع کننده انسان نبوده نتوانسته به انسان‌ها رفاه وآسايش ببخشد براي اين که علم است اما علم زنده نيست. قانون است اما قانون زنده نيست، حکومت است و دولت است اما يک حکومت و دولت حيات بخشي نيست و هاکذا مسايلي ديگر از فرق‌هايي که بين علوم اسلامي ‌وعلوم انساني وجود دارد. علوم انساني همين علم‌هايي است که انسان‌ها در ارتباط با طبيعت يا تجربه ياد مي‌گيرند و در صنايع خودشان به کار مي‌گيرند علوم طبيعي هم علم‌هايي است که ما را به عالم خلقت و همه کائنات و همه هستي‌ها ارتباط مي‌دهد علوم اسلامي‌ خيلي طبيعي وحيات بخش است . مثلا يکي از آن علم‌ها اعتقاد و علم به وجود خدا و ديگر علم طبيعي و بي اعتقادي به خداست معتقدين به خدا مي‌توانند به خود متکي باشند و با اين طبيعي و بي اعتقادي به خداست معتقدين به خدا مي‌توانند به خدا متکي باشند و با اين اتکا و ايمان از همه خطرات نجات پيدا کنند اما طبيعيون که معتقد به خدا نيستند مي‌گويند هرچه هستيم خودمان هستيم اگر خودمان توانستيم خودمان را خوشبخت کنيم خوشبختيم يا اگر نتوانستيم خودمان را خوشبخت کنيم براي هميشه بدبختيم شما به اين دو مکتب يکي علم طبيعي که طبيعيون مي‌گويند خدا نيست يکي هم علم اسلامي‌الهي است که اسلام مي‌گويد: خدا هست توجه کنيد. حالا اگر اين دو مکتب را پي گيري کنيم انسان‌هاي معتقد به خدا و مومن به خدا چه قدر خيالشان راحت است فکرشان راحت است غصه ندارند، مرگ بر ايشان مرگ نيست مصيبت بر ايشان مصيبت نيست با برايشان بلا حساب نمي‌شود دشمن‌ها برايشان دشمن حساب نمي‌شوند کم و زيادي‌ها برايشان فرق ندارد تهديد نمي‌شوند، ترس و خوفي به آنها متوجه نمي‌شوند اگر آنها را از گرسنگي بترسانيم مي‌گويد خدا روزي فرداي ما را خدا خلق مي‌کند از تشنگي بترسانيم مي‌گويد خدا آب فرداي ما را نازل مي‌کند بزرگ ترين بلاها براي انسان‌ها مرگ است که زندگي آنها را خاتمه مي‌دهد آنها را از مرگ و قتل بترسانيد مي‌گويد مرگي وجود ندارد ان في قتلي حياتا في حيات به قول شاعر عرب مي‌گويد: اقتلوني اقتلوني يابغا ان في قتلي حيات في حيات يعني اين سرکشان عالم من را بکشيد کشتن در کار نيست زنده بودن و تحول پيدا کردن و بهتر بودن است به قول ملاي رومي رحمت اله عليه مي‌گويد: خاک بودم لباس خاکي و جمادي را از تنم کندم در جمادات مردم گياه شدم علف شدم پس بهتر شدم زنده تر شدم باز گياه بودم لباس گياهي را از تنم کندم در عالم گياه مردم طعمه حيوانات شدم حيات پيدا کردم حيوان شدم. پس نمرده ام زنده تر شدم پس باز آن حيوان بودم لباس حيوانيت را از تن خودم کندم در عالم حيوانيت مردم به عالم انسانيت انتقال پيدا کردم پس نمرده ام بهتر شدم بار ديگر هم در اين عالم انسانيت مي‌ميرم و درعالم ملکوت و عالم جبروت و لاهوت فرشتگان ارواح انتقال پيدا مي‌کنم پس مي‌گويد کي ز مردن کم شدم. حالا آن مومني که اعتقاد به خدا دارد درک مي‌کند که خدا هست اين يک علم زنده است هميشه به او نويد مي‌دهد و بشارت مي‌دهد خيالش راحت است اما طبيعي مي‌گويد هر چه هستم خودم هستم و هرچه هستم اين طبيعيت است هر روز در معرض تهديد قرار مي‌گيرد کسالت پيدا مي‌کند وحشت پيدا مي‌کند مريض مي‌شود وحشت پيدا مي‌کند دشمن دارد وحشت پيدا مي‌کند فقر مي‌آيد وحشت پيدا مي‌کند هر بلايي که مي‌بيند يا مي‌شنود وحشت پيدا مي‌کند وقتي يک منجي يا ستاره شناسي مي‌گويد که از آن دوره‌ ها دارد يک ستاره‌اي به طرف زمين مي‌آيد ممکن است امروز يا فردا کره زمين را متلاشي کند وحشت پيدا مي‌کند که من کجا بروم با عماق زمين بروم که در آن جا بتوانم به حيات خود ادامه بدهم اين دو مکتب را نگاه کنيد يکي علم طبيعي است که طبيعت شناس و ما دين گفته‌اند و نوشته‌اند و ما هم درس هايشان را مي‌خوانيم ثابت مي‌کنند که هرچه هست طبيعت است خدايي که خارج از طبيعت باشد و طبيعت دست او باشد يک چنين خدايي وجود ندارد آيا اين آدم با چنين علمي ‌مي‌تواند خوف و مرگ و مرض و پيري و کوري و بدبختي او تهديداتي که از طبيعت به وجود مي‌آيد يا از زندگي انسان‌ها يا زمين و آسمان به وجود مي‌آيد مي‌توانند در کنار اين تهديدات يک فکر آرامي ‌و خيال راحتي داشته باشد دايم در حال وحشت است و بايد خيلي کودن و احمق باشد که يک روز بر او خوش بگذرد زيرا زندگي ما همه جا در معرض تهديد است در سر راه ما آدم‌ها بلاها حمله ور است از طبيعت به ما حمله ور است از وجود خودمان و انسان‌ها بلا به ما حمله ور است انسان‌ها هرکدام براي ما بلا است از وجود خودمان و انسان‌ها بلا به ما حمله ور است انسان‌ها هر کدام براي ما بلا هستند و جنگ درست مي‌کنند مزاجمان براي ما بلا است مرض درست مي‌کند طبيعت هم براي ما بلا است سيل و طوفان و زلزله مي‌سازد طبيعي در مقابل اين تهديدات سه گانه چه طور مي‌تواند مقاومت کند همه اين ها هستي او را تهديد مي‌کند يک محل اتکايي و اعتمادي ندارد که خيالش راحت باشد.**

**اما انسان معتقد به خداوند تبارک و تعالي اصلا تهديد بردار نيست يعني بلاها او را به طمع نجات مي‌اندازد مرگ هم او را به طمع حيات مي‌اندازد طبيعيات و اين زلزله‌هاي دنيوي او را به طمع آخرت مي‌اندازد تمام علوم همين طور است مي‌خواهم عرض بکنم تمام علوم بشري که از آسمان نازل نشده مانند صنايع بشري حيات بخش نيست اما علوم طبيعي که از آسمان به وسيله پيغمبران نازل شده مانند صنايع طبيعي مانندگل‌ها و ميوه‌ها و انسان هاحيات بخش است حالا شما در اطراف اين دو کلمه مطالعه و دقت کنيد کدام يکي حقيقت دارد و کدام يکي خلاف حقيقت است توضيح بدهيد و براي شما برادران حاضريم بحث کنيم و ثابت کنيم که يک آيه قرآن از تمام علوم بشري برتر است اين آيه قرآن تا ابد شما را زنده مي‌کند اما ميليون ميليون کتاب‌ها از انسان که فاقد تعليمات قرآن باشد يک چنين ارزشي يک چنين قدرتي ندارد که به شما نويد زندگي بدهد.**

**سخنراني شماره 25**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث ديروز در اطراف متناهي و نامتناهي بود که منظور از اين بحث شناخت خداوند تبارک و تعالي است. انسان در وجود خود کيسه‌اي دارد که جز آشنايي به عظمت خدا و معرفت خدا چيزي آن کيسه را پر نمي‌کند و تا کيسه وجود آدم پر نشود حالت آرامش و آسايش در او به وجود نمي‌آيد. ما انسان‌ها دو تا کيسه داريم يک کيسه مادي که شکم و تن و لباس ما و مسکن ما است. اين کيسه که خدا براي ما ساخته همه چيز را در خود هضم نموده خارج مي‌کند اين کيسه معده حرصي در ما به وجود آورده که اگر مالک تمام کره زمين بشويم باز هم حالت قناعت در ما پيدا نمي‌شود به فکر کرات آسمان مي‌افتيم شما در عالم کسي را پيدا مي‌کنيد که به آن چه دارد قانع شده باشد خواه از فقرا باشد و يا از ثروت مندان و قدرت مندان؟ هيچ کس در عالم پيدا نشده که به آن چه دارد قانع بشود و دست از تلاش و کوشش بردارد. اين کيسه مادي ما است زيرا ما از دو اصل به وجود آمده ايم يکي ماديت ما تن و بدن ما و يکي هم روحانيت ما و روح و فکر و عقل و علم و دانش ما و اما کيسه روحانيت ما آن يک کيسه‌اي است که نامتناهي. مولا اميرالمومنين علي (ع) مي‌فرمايد که شما اگر چه با حجم بدنتان يک متر يا دو متر جا را مي‌گيريد براي حجم بدن شما يک متر، يک متر و نيم يا مثل اطاق سه در چهارکفايت مي‌کند با حجم فکرتان و روحتان بي نهايت هستيد. خداوند تبارک و تعالي دو عالم آفريده يکي عالم بزرگ يکي عالم کوچک. عالم کوچک کل عالم است و عالم بزرگ همين انسان است. انسان عالم بزرگ است فلاسفه يونان مي‌گفتند عالم صغير وعالم کبير. مي‌گفتند عالم کبير اين عالم خلقت است تا هر کجا که هست و عالم صغير يعني انسان. اما علي (ع) فرضيه آنها را نقض کرد و فرمود شما اشتباه مي‌کنيد عالم کبير يعني انسان عالم صغير يعني ماسواي خدا اميرالمومنين علي (ع) اشعاري در معرفي انسان سروده است که اين اشعار از نظر علمي ‌معجزه است در اشعار خودش فرمود که انزعم انک جرم صغير و فيک انطوي العالم الاکبر يعني ‌اي انسان خيال نکن که همين هفتاد و هشتاد کيلو گوشت و استخوان هستي.**

**تمام عالم خلقت در گوشه‌اي از آستين تو جا گرفته و تو از تمام عالم خلقت بزرگ و بالاتر هستي. عالم اکبر يعني ماسوا اله چه قدر است خدا مي‌داند اين عالم اکبر در وجود تو قرار گرفته. تو يک ظرفي هست که مظروفش اين عالم اکبر است تو در عالم نيستي عالم در وجود تو است تمام دواها که دنبالش مي‌گردي در وجود تو است نه در طبيعت. تمام مرض‌ها که تو دنبالش مي‌گردي از خودت دور کني آن مرض‌ها هم در وجود تو است نه در طبيعت. آن کتاب مبيني که خداوند در قرآن مي‌گويد کتاب مبين جلد قرآن نيست تو انسان هستي. خداوند حقايق عالم خلقت را در وجود تو قرار داده است انسان به سه سرمايه مجهز است اما ماسوي الله يک سرمايه بيشتر نيست يعني اگر عالم خلقت را اوراق کنيم در آخر يک چيز مي‌ماند آن هم ماده اصلي اما اگر ماشين وجود انسان را اوراق کنيم در آخر سه اصل نامتناهي باقي مي‌ماند.**

**يکي ماديت انسان که با اين ماديت با عالم شريک است يکي روحانيت انسان. عالم روحانيت ندارد اما انسان روحانيت دارد يکي هم علميت انسان. عالم علميت ندارد اما انسان علميت دارد. يعني زمين و آسمان و کوه و دريا و صحرا روح حياتي حيواني و روح انساني ندارد اما انسان‌ها روح حياتي و روح انساني دارند و هم چنين زمين و آسمان و کوه و دريا علم معرفت ندارند دانايي ندارند اما انسان دانايي دارد. اين روح دانايي انسان يک روحي نامتناهي است يعني تا بي نهايت مي‌تواند بداند و هرگز متوقف و اشباع نخواهد شد مگر از غذايي که خدا براي آن آفريده است يعني علم و معرفت‌اند و سرمايه که انسان اضافه دارد يکي روح دانايي انسان و يکي روح حيات و روحانيت اوست. با اين دو تا سرمايه از عالم خلقت بالاتر و بزرگ تر است گاهي يک موجود بسيار کوچک از يک موجود بسيار بزرگ مهم تر است.**

**به طور مثال اگر شما يک مورچه را با کره خورشيد مقايسه کنيد مورچه خيلي مهم و بالاتر است زيرا مورچه مي‌داند مي‌فهمد شعور دارد، ادراک دارد براي آينده خودش تهيه مي‌بيند از خودش دفاع مي‌کند. آن چه لازم دارد جلب مي‌کند اما خورشيد نمي‌داند نمي‌فهمد به فکر آينده اش نيست. اين همه نيرو و انرژي از او مصرف مي‌شود نمي‌تواند جايش نيرو تهيه کند چون اين حيوان است و آن به اصطلاح جماد است حيات و شعور و ادراک ندارد اما مورچه از حيوانات است حيات و شعور و ادراک دارد.**

**پس مورچه با اين کوچکي از کره خورشيد با آن بزرگي از نظر فني و علمي ‌و ارزشي بالاتر است چه برسد به انسان. بالاخره ما انسان‌ها يک روحانيتي داريم که اين روحانيت را فقط معرفت به خدا پر مي‌کند و اگر معرفت خدا نباشد و دنبالش نرويم ديگر نمي‌توانيم در عالم چيزي پيدا کنيم که با آن اشباع شويم و خيالمان راحت شود. ما در مقدمه بحث هدف خدا از خلقت قدري معرفت خدا را مطرح کرديم تا کمي‌به ذات خدا آشنا شويم و وجود خدا اين حقيقت عظيم و عجيب که اين همه عظمت در عالم به وجود آورده و اين همه صنايع محير العقول ساخته بشناسيم. بهترين سرمايه‌ها که در دنيا و آخرت نصيب انسان مي‌شود معرفت به خداوند متعال است که انشاءالله چند جلسه‌اي درباره آشنايي به وجود خدا که چه موجودي هست و چگونه مي‌توانيم با او رابطه پيدا کنيم بحث کنيم.**

**===========================================================**

**سخنراني شماره 26**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**ما بايد حقيقتا زندگي را بشناسيم اسلام و خدا و آخرت را بشناسيم مبادا حقيقت باشد خدايي قيامتي آخرتي حساب و کتابي در کار باشد و ما غافل باشيم اين ها يک مسايلي است که انسان‌ها نبايد ناديده بگيريد بايد در اطراف آن فکر کنند براي اين که وقتي ما زندگي را شناختيم عالم و آدم را و آينده خودمان را شناختيم براي آينده‌ها تصميم مي‌گيريم خود را براي آينده ‌ها آماده مي‌کنيم و اما اگر ما خودمان را براي آينده آماده نکنيم آينده‌ها وقتي بر ما وارد مي‌شود که فاقد تجهيزات باشيم آن چه براي آخرت گفته‌اند در همين زندگي دنيا نمونه دارد. بچه‌اي که از مادر متولد شده آينده دارد دوره جواني و پيري دارد الآن که دو يا سه ساله است اگر به اين شصت و هفتاد سال زندگيش بي اعتنا باشد و خودش را آماده نکند و براي آينده تهيه‌اي نبيند در همان وضع کودکي و فکر کودکي باقي مي‌ماند.**

**مثلا درس نخواند و چيزي ياد نگيرد. کتاب و قلم و دفتري در اختيارش نباشد اين بچه متوقف است در حد صفر است از آينده خبر ندارد و نمي‌تواند براي آينده خود تهيه ببيند در همان وضع کودکي باقي مي‌ماند ممکن است از نظر حجم بدن بزرگ باشد اما از نظر فکر صددرصد متوقف مي شود تا جايي که زندگي حيوان‌ها را هم ياد نمي‌گيرد و اگر هم ياد بگيرد برابر حيوانات ياد مي‌گيرد اين يک بچه‌اي است که براي آينده تهيه نديده است. او براي آينده درس و بحث مي‌خواهد آداب اجتماعي لازم دارد بايد در کره زمين زندگي کند به هر شهري به هر مملکتي برود سرمايه فرهنگي و علمي ‌سواد و آداب معنوي لازم دارد اگر به آينده‌ها بي اعتنايي کند در سي و چهل سالگي مثل کودکان زندگي مي‌کند. سرمايه فرهنگي و علمي ‌ندارد و محروميت کامل قرار مي گيرد گرچه او از آينده‌ها استقبال نکرد ولي آينده‌ها به سراغش آمده. دوران جواني آمد اما او به آن چه که ديگران مجهزند مجهز نيست اگر نسبت به آينده‌ها بي اعتنا باشيم مثل همان بچه در دوران کودکي متوقف مي‌شويم آينده به سراغ ما مي‌آيد ولي ما در حد صفر هستيم به وسايلي که مردم آينده لازم دارند مجهز نيستيم آينده ما خيلي عميق و عجيب است مسايل آينده‌ها فقط در مکتب اسلام مطرح شده در مکتب‌هاي ديگر مطرح نيست آخرت مانند عقايد ديگر در همه مکتب‌ها و اديان خرافات است آخرتي براي انسان توضيح مي‌دهند که قابل قبول و قابل فهم نيست انسان عاقل نمي‌تواند آخرتي که آنها مي‌گويند قبول کند يکي از آن مسايل غير قابل قبول تناسخ است آنها آخرت را چنين توضيح مي‌دهند که وقتي انسان مرد دو مرتبه به صورت حيوان يا انسان به زندگي بر مي‌گردد اين عقيده بر خلاف دعوت پيغمبران واديان است که گفته‌اند انسان نابود نمي‌شود هميشه هست چون عقلشان نمي‌رشد چگونه است.**

**مي گويند همين انسان‌ها و حيوانات که ما مي‌بينيم حيوانات بد تاريخ هستند آدم‌ها هم انسان‌هاي گذشته تاريخ هستند مثلا مي‌گويد: بزرگان تاريخ مثل شيخ الرييس ابوعلي سينا دوباره بر مي‌گردد به صورت انساني که در اين زمان نابغه است به اين کيفيت مي گويند انسان‌ها تکرار مي‌شوند بدل خاک مي‌روند و بر مي‌گردند.**

**حکايتي از يک انسان ساخته‌اند مي‌گويند يک نفر که دو مرتبه از يک پدر و مادر به دنيا آمده وقتي در کوچه‌هاي تهران يا شهري گذشته است گفته است چرا من اين کوچه را مي‌شناسم چرا کوه هايش را مي‌شناسم امثال اين ها بعد به فکر اين افتاده که او بيست سال سي سال پيش در تهران زندگي مي‌کرده مرده دو مرتبه از يک پدر و مادر ديگري متولد شده هيچ کدام اين مسايل با عقل و دانش و با کتاب خدا سازگار نيست. آخرتي که در ديدن مقدس اسلام مطرح مي‌شود يک آخرتي خيلي طبيعي و عادي است مثل اين که انسان‌ها از روزي که عالم خلق شده از همان روز ما آدم‌هاي کره زمين بوده ايم و ما تا ابد هستيم ما مي‌ميريم دو مرتبه بر مي‌گرديم ابتدا اين مساله ايراد دارد که چرا مي‌گويند عالم خلقت همين کره زمين يک ده در عالم خلقت است به اين فضا که نگاه مي‌کنيد مي‌بينيد پر از ستاره است ستاره‌هاي ثابت دور که سوسو مي‌زنند و تغيير مکان نمي‌دهند در جاي خود خورشيدند چند عدد ستاره سيار است که تغيير جا مي‌دهد و سوسو هم ندارد بقيه ستاره‌ها ثابت است که سوسو مي‌زنند. مولا امير المومنين که مي‌گويد من آسمان‌ها را از زمين‌ها بهتر مي‌شناسم مي‌گويند هر يک از اين ستاره‌هاي ثابت در جاي خودش خورشيد است چون خيلي دور است به صورت ستاره ديده مي‌شود هر کدام از خورشيد‌ها لااقل ده زمين مثل زمين ما در اطراف خود دارد پر است از مخلوقات مانند اين انسان‌ها دين دارند کتاب دارند بعضي‌ها بسيار پيش رفته‌اند که آنها را بهشتي مي‌دانيم بعضي‌ها در ابتداي زندگي هستند که هنوز بهشتي نيستند مثل ما آدم‌ها زندگي مي‌کنند مي‌فرمايد ان هذه الکواکب مدن يعني اين ستاره‌ها که شما از دور مي‌بينيد شهرها و مملکت‌هاي بسيار آبادي است مانند شهر و مملکت در زمين شما از اين قبيل هم آيات روايات خيلي داريم که مي‌گويد مانند زمين شما ميليون ميليون زمين درعالم هست و مانند شما آدم‌ها ميليون ميليون انسان هستند که زندگي مي‌کنند بعضي عالم‌ها بسيار آباد است که شهر بهشت است و بعضي عالم‌ها در راه آبادي است يا بعضي از عالم در ابتداي آبادي هستند يا به تعبير ديگر مي‌گويند اين کره زمين کلاس شما آدم‌ها است که تربيت مي‌شويد دوره‌اي براي زندگي مي‌بينيد و به عالم ديگر انتقال پيدا مي‌کنيد ما که در اين زمين قرار گرفتيم و آن همه عجايب مي‌بينيم و مي‌دانيم عقلمان نمي‌رسد که سر ته اين عالم خلقت کجا است يک آياتي در قرآن هست وضعيت جغرافيايي عالم را شرح مي‌دهد. ائمه ما همان طور که سر و ته کره زمين را براي ما توضيح داده‌اند شهرهاي آباد و خراب عالم خلقت را هم توضيح داده‌اند. اين مکتب اسلام است که مي گويند که شما از عالم دنيا مي‌رويد مثل اين است که شما را از يک دهي به يک شهري انتقال مي‌دهند از اين زندگي تکراري که صبح حرکت کن تا شب کار کن و بخور و بخواب خسته شده ايد اين زندگي که شما را خسته کرده و بيرون رفته ايد چه طور دو مرتبه به همين زندگي بر ميگردي مثل اين که از دهات خسته شده ام به شهر مي‌روم از اين شهر کوچک هم خسته شده ام به شهر بزرگ مي‌روم و يا ازآن زندگي قديمي‌خسته شده ام حالا رسيده ام به زندگي ماشيني و از اين زنندگي ماشين بر مي‌گردم به زندگي دوران الاغ و شتر زندگي با اين شکل غلط است برگشتن به زندگي قديمي ‌هم غلط است زندگي همه اش حرکت به سوي بهترها و بيشترها است. حرکتي که يک نواختي باشد در جا زدن است و رکتي که انسان را به عقب برگرداند بدتر است. مفهوم حرکت اين است که به سوي بهترها و بهترها حرکت دارند تا به کامل ترين زندگي برسند هر حرکتي درعالم حرکت به سوي کمال است چه جمادات باشد يا حيوانات يا انسان‌ها يا نباتا يعني دانه گندمي‌که مي‌کاريم به سوي کمال حرکت مي‌کند خودش را به خوشه و دانه برساند نهال درخت را مي‌کاريد به سوي کمال حرکت مي‌کنند تا خودشان رابه درخت کامل يا حيوان کامل يا انسان کامل برسانند اما زندگي چنان چه تناسخي‌ها مي‌گويند حرکت به سوي کمال نمي‌کند.**

**بلکه دور مي‌زند مگر ما انسان‌ها استثناء شده ايم همان طور که هر چيزي در عالم به سوي کمال حرکت مي‌کند يعني به سوي بهترها و بيشتر‌ها ما آدم‌ها هم چنين هستيم به سوي کمال حرکت مي‌کنيم ما را حرکت داده‌اند به سوي بهترها و بيشترها نه تکراري مثل بعضي‌ها که مي‌گويند ما از خاک درآمده ايم و به خاک بر مي‌گرديم و باز از خاک خارج مي‌شويم به همين زندگي. اين غلط است که دليل بي هدفي است پس حرف منطقي اين است که ما حرکت خودمان را از خاک شروع کرديم تا به اين جا رسيده ايم باز در آينده‌ها بهتر و بهتر ما را به شهر آبادتر مملکت آبادتر مي‌برند به زندگي‌هاي بهتر مي‌برند به فرهنگ‌هاي عالي تر مي‌برند به تمدن بهتر تا چنان شويم که خداوند متعال در قرآن فرموده است. ما بيشترمان زندگي را افسانه‌اي تعبدي مي‌دانيم منطقي علمي‌ نمي دانيم همان طور که زندگي دنياي خودمان را منطقي و علمي ‌مي‌دانيم مثلا وقتي رفتيد مدرسه و جدي گرفتيد درس خوانديد و دانستيد که فردا يک دکتر يا مهندسي مي‌شويد زندگي خوبي داريد چون اين را مي‌داني و جدي مي‌گيريد که آينده‌اي داريد، ما اگر آينده آخرتمان را مانند آينده دنيا علمي ‌و منطقي بدانيم آن خط و سيري که خداوند براي ما معين کرده بشناسيم عالم آخرت را جدي مي‌گيريم و خودمان را آماده مي‌کنيم تا خود را به آن زندگي‌هاي بهتر برسانيم ما در هر زماني يک سرمايه‌اي براي زندگي لازم داريم غير از زمان قبل و در هر مکاني يک سرمايه‌اي لازم داريم غير از سرمايه‌هاي قبلي.**

**همان طور که علم تجديد مي‌شود فرهنگ ما هم تجديد مي‌شود سرمايه‌هاي مادي و معنوي ما هم تجديد مي‌شود يک حديثي هست که که از امام مي‌پرسند مرکب‌هايي که آدم‌ها در بهشت دارند چه جور مرکب‌هايي آيا در زندگي آينده هم گرفتار الاغ و شتر هستيم يا گرفتار ماشين‌ها يا طياره‌ها هستيم يا گرفتار سفينه‌هاي فضايي مي‌گويد در آن جا مرکب‌هايي در اختيارتان مي‌گذارند که به اختيار خودتان است اگر بگويي که اين مرکب ساعتي يک سال نوري حرکت کند يک سال نوري حرکت مي‌کند به اراده خودتان است هر چه بخواهي تند يا کند يا متوسط خودت مرکب خودت هستي يعني اراده و قدرت خودت مرکب است همان طور که در کره زمين در يک ثانيه دو قدم حرکت مي‌کني در آن جا ثانيه‌اي يک يا دو سال نوري حرکت مي‌کني اين ها را که گفتم افسانه نبوده که ما براي کودکان بگوييم هميشه افسانه‌ها به شکل زمان گذشته است به شکل زمان آينده کسي افسانه نمي‌گويد بايد خوب آگاه شويد که توحيد چيست و خدا و نبوت چي است اين مسايل اما الآن اعتقادي افسانه‌اي مي‌دانيم علمي ‌بلد نيستيم و علمي ‌هم براي ما گفته نشده وقتي که انسان اخبار و آيات قرآن را مطالعه کند اين مسايل از نظر علمي‌ در اختيارش قرار گيرد مثل اين که آينده‌ها و آخرت را مي‌بيند براي آينده خودش تصميم مي‌گيرد معجزات هم مانند صنايع ما علمي ‌و منطقي مي‌باشد.**

**===========================================================**

**سخنراني شماره 27**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث ما در اطراف تفاوت و امتيازات بين مکتب اسلام و ساير مکتب‌ها است. اسلام با مردم چه مي‌کند مکتب‌هاي ديگر با مردم چه مي‌کنند. خط اسلام مردم را به کجا مي‌برد خطر کفر و گناه مردم را به کجا مي‌برد. مسايلي است که ما انسان‌ها بايد بدانيم و اگر ندانيم همان مثلي است که مي‌زنند مانند کبکي که سرش را به زير برف برده و مي‌گويد در اطراف من خبري نيست. از حوادث بي خبر است تا وقتي که صياد پشت سرش مي‌آيد و او را صيد مي‌کند سرنوشت ما آدم‌ها در عالم خيلي عجيب است تمام کائنات در محور ما آدم‌ها مي‌چرخد آدم‌ها شاه کار عالم آفرينش هستند اگر آدم ها خوب شدند عالم خوب و زندگي مانند بهشت مي‌شود و اگر آدم‌ها بد شدند زندگي خيلي بد مي‌شود مانند جهنم مي‌شود هيچ حادثه‌اي در عالم بد يا خوب اتفاق نمي‌افتد مگر اين که سبب آن حادثه انسان است بايد بگوييم زلزله‌ها به انسان مربوط است سيل و طوفان و مرض‌ها و حشرات و ميکروب‌ها و گزنده‌ها و درنده‌ها و جنگ ها و قتل‌ها و بدبختي‌ها همه به انسان مربوط است. کمبودهاي اجتماعي صددرصد به انسان مربوط است کمبودهاي طبيعي هم به انسان مربوط است هر حادثه‌اي به نفع يا ضرر مردم باشد به انسان مربوط است در تقديرات و نقشه کشي‌هاي الهي يا انساني انسان محور است يعني آن چه را که خدا مقدر مي‌کند قلم تقدير خدا در سر انسان مي‌چرخد اگر انسان‌ها به دست چپ بروند مقدرات دست چپي مي‌شوند اگر به دست راست بروند مقدرات دست راستي مي‌شوند و اگر مستقيم بروند. همين طور الآن در هر کشوري هر نقشه‌اي مي کشند خوب يا بد اول به انسان‌ها نگاه مي‌کنند اگر انسان‌ها صددرصد سالم و صالح و عادل هستند طوري نقشه مي‌کشند و اگر انسان‌ها صددرصد جاهل و متجاوز باشند باز طور ديگر نقشه مي‌کشند اين همه انسان هاي قلدر و جبار و جنايت کار که در تاريخ به وجود آمده عامل پيدايش و پرورش اين حکومت ها مردم بوده‌اند. آيا خدا قلدري را بر انسان‌ها مسلط کرده يا انسان‌ها قلدي را به سر خودشان مسلط کرده اند وقتي يک نفر در يک کشوري به حکومت مي‌رسد اگر مردم نظام داشتند طوري حکومت مي‌کند اگر بي نظم باشند طور ديگر حکومت مي‌کند. تاريخ اين مسايل را تجربه کرده است ما در تاريخ انساني عادل تر و تواناتر و داناتر و در هر کلمه‌اي بهتر از علي بن ابي طالب (ع) نداريم جامعه آمادگي نداشت که تمام علمش و قدرتش را به کار بيندازد زيرا امام ها بر اسرار مختلفي مردم آگاه هستند خبر دارند در داخل هر خانه‌اي چه مي‌شود و هر آدمي‌ چه نيتي دارد از کجا مي‌رود. مي‌توانند انسان‌هايي که تصميم به جنايت و خيانت مي‌گيرند پيش از خيانت مچشان را بگيرند يا لااقل جلويشان را بگيرند وقتي از علي بن ابي طالب (ع) مي‌پرسند به علم خودت کار نمي‌کني فرمايد: خدا يک دوره انسان‌ها را مهلت داده تا براساس فکر و عقل و شعور خودشان فعاليت کنند و امتحان بشوند و يک دوره ديگر به ما اختيارات مي‌دهد که بر ظاهر و باطن مردم حکومت کنيم درست است که من از اسرار مردم باخبر هستم اما تاجاني‌ها جنايتشان را آشکار نکنند حق ندارم مانع آنها شوم تا قاتل‌ها قتل خودشان را آشکار نکنند حق ندارم جلوي قاتل را بگيرم. بايد قاتل‌ها قتلي انجام دهند دزدها سرقتي کنند تا اقدام کنم تا گناه کار گناهش مخفي باشد حسابش با خداوند تبارک و تعالي است اگر گناهش آشکار شود حسابش با من است و مي‌توانم او را مجازات کنم در اين حال کار به اسرار امامت و ائمه نداريم که آن اسرار انشا الله در دوره امام زمان به کار مي‌رود و دوره امام زمان طوري است که انسان‌ها در کره زمين نمي‌توانند نيت گناه کنند چه برسد به خود گناه طوري امام‌ها بر ارسار مردم مسلط هستند که اگر در گوشه‌اي جنگل زن و مردي گناه کنند يا نيست تجاوز کنند همان جا مامور امام مچ آنها را مي‌گيرد و به آنها مخابره مي‌کند که تو يک چنين نيتي کردي چرا يک چنين نيتي کردي او را توبيخ مي‌کند آن يک اسراري است که آن زمان‌ها به کار مي‌افتد اما از نظر ظاهري شما تاريخ را زير رو کنيد در تاريخ نيکان و بدان هر دو روي کار آمده‌اند و خدمت کرده‌اند آيا مردي مثل علي ابن ابي طالب مي‌توانيد پيدا کنيد اما عاقبت ملت بر علي بن ابي طالب غلبه کرد و حکومت او را از پا درآورد. او را منزوي کرد تاريخ مي‌نويسد که قتله عدله يعني تنها قاتل علي بن ابي طالب عدل علي بن ابي طالب بود. عدل و عدالت علي ابن ابي طالب را نتوانستند تحمل کنند و باز در جاي ديگر فرمود که**

**اصبحت الناس تخاف ظلم رعاتها و اصبحت اخاف ظلم رعيتي يعني همه جا ملت‌ها از قدرت‌هاي حاکم مي‌ترسند ملت‌ها از شاه و پادشاهشان مي‌ترسند اما من پادشاهي هستم که از ملت مي‌ترسم. همه ملت‌ها از حاکم خود مي‌پرسند پادشاهشان ظالم است من پادشاهي مظلوم ملت هستم ملت من ظالم هستند.**

**من در وضعي هستم که از ملتم مي‌ترسم چرا از ملت خود مي‌ترسد مي‌گوييم يا اميرالمومنين شمشيرت را بردار چند نفر از جانيان را اعدام کن يا بيت المال را بردار سران سپاه و روسا را حقوق زيادتري بده به ديگران حق کمتر. آنهايي که تصميم خيانت دارند اعدام کن يک روز اين جمله را فرمود روي منبر و اني لا ادري ما يصلحکم وليکن لست اصلحکم بفساد نفسي يعني من مي‌دانم چه چيز شما را اصلاح مي‌کند يعني استبداد و قلدري.**

**کشتن بدون محاکمه کشتن بدون قاضي و دادگاه تا وقتي جنايت‌ها براي قاضي‌ها آشکار مي‌شود هزاران جنايت واقع مي‌شود فرمود: من مي‌دانم ملت‌ها را چه چيز اصلاح مي‌کند شمشير و قلدري و قتل بدون محاکمه يا هر جنور که دلم مي‌خواهد بيت المال را تقسيم کنم هرکس قبول کرد قبول کرد و هرکس قبول نکرد قتل و زندان اما در اين صورت بايد خودم يک جبار و ظالمي ‌باشم به ظلم و ستم شناخته بشوم خودم را ضايع کنم که مي‌خواهم شما را اصلاح کنم و بعد فرمود خدا براي اين کار يک نفر ديگر را ذخيره کرده امروز و فردا مي‌آيد. پرسيدند چه کسي را ذخيره کرده فرمود: حجاج ابن يوسف ثقفي را او مي‌آيد يک قلدري است جهنم الدنيا لاتبقي و لاتذر يعني براي مردم جهنم دنياست چرا پشت چشمت ابروست انسان را مي‌کشد. يک آدمي‌است که کنار سفره مي‌نشيند و همه جور غذا برايش آماده است مي‌گويد بهترين غذا براي من خون است بايد چند نفر در کنار سفره من در خونشان بغلطند تا اين سفره براي من گوارا بشود مردم را مي‌آورند به جرم اين که برادر تو يا خواهر تو طرف دار حق بوده پدر تو از دوستان اميرالمومنين بوده پدر بزرگ تو در جنگ صفين با معاويه جنگيده اين ها را به اين جرم‌ها مي‌گيرد قتل عام مي‌کند.**

**منظور اين که اصل ملت‌ها هستند حاکم‌ها ظالم مي‌شوند ملت‌ها آنها را وادار به ظلم مي‌کند عادل مي‌شود ملت‌ها آنها را عادل مي‌کند ملت همه جا محور است در تقديرات خدايي هم همين طور است وقتي ملت استقامتشان خوب است برکت نازل مي‌شود وقتي ملت‌ها استحقاق ندارند خشک سالي مقدر مي‌شود. وقتي ملت‌ها صالح باشند خداوند دولت صالح به وجود مي‌آورد وقتي ظالم باشند دولت ظالمي ‌براي آنها به وجود مي‌آورد اصل در تقديرات، ملت هايند.**

**سخنراني شماره 28**

**بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**بحث هايمان تا امروز تبليغي بوده است. بحث‌هاي تبليغي با بحث‌هاي تعليمي‌خيلي فرق مي‌کند. تبليغ يا تعريف است يا تکذيب است. آدم بدي را ک تکذيب مي‌کند اما براي تکذيبش دليل نمي‌آورد و هم چنين آدم‌هاي خوب را تعريف مي‌کند اما دليلي براي تعريف نمي‌آورد شايد تبليغات خيلي جاها و بلکه در اکثريت جاها شايد برخلاف حقيقت باشد انسان‌ها چيزي را که حقيقت و واقعيت ندارد با تبليغ آن را واقعيت مي‌دهند و آن را مانند يک شي حقيقي در نظر مردم جلوه مي‌دهند و يا چيزهايي که حقيقت و واقعي دارد نفي مي‌کنند و ارزش و اعتبارش را در نظر مردم از بين مي‌برند تاريخ اين مسايل را کاملا تجربه کرده است مثلا اميرالمومنين علي ابن ابيطالب که از تولدش تا مرگش تمام حالات و دقايق و ثانيه‌هاي عمرش را در اطاعت خدا و عبادت بوده و در خانه خدا متولد شده و در خانه خدا هم شهيد شده با تبليغ آن قدر تنزل دادند که از هرکافري و هر مشرکي بدتر تا حدود پانصد سال بعد از رحلت پيغمبر اکرم عده زيادي از مسلمانان در نماز خودشان آن حضرت را لعنت مي‌کردند و مي‌گفتند که اگر آن حضرت را لعنت نکنيم نمازمان قبول نمي‌شود از آن طرف خلفا را معاويه‌ها را يزيدها را آن قدر با تبليغ تعريف کردند که اگر آنها را دعا نکنند نمازشان مورد قبول واقع نمي‌شود. الآن ما آدم‌ها صدي نود عقايدمان و افکارمان و اعمالمان و اخلاقمان تبليغي است و شايد انسان‌هاي با سواد و فهيمده صدي يک عمل و رفتارشان علمي‌باشد اما بقيه اش تبليغي است.**

**تبليغ مطابق حقيقت باشد يا نباشد يک تعليمات بدون دليل است يک تذکراتي**

**که گوينده دلايل تعليمات و تذکراتش را نمي‌آورد مي‌گويد خدا يکي است دليلش را نمي‌آورد عالم قيامت و آخرت هست دليل و برهانش را نمي‌آورد. همه اش تبليغ يا تکذيب است تکذيب مکتب‌ها و تعريف مکتب‌ها. تکذيب بسياري از پيشوايان و يا تعريف بسياري از پيشوايان اين مساله تبليغ است. اما تعليم علم مثل نور است روشنايي دارد حقيقت دارد علم مسايلي را مي‌گويند که با دليل و برهان باشد دليل و برهاني صددرصد عقل پسند که هيچ انساني عاقلي نمي‌تواند منکر آن دلايل خود هر مکتبي که با دلايل و براهين به کرسي مي‌نشيند عقلي است و اما هر مکتبي که بدون دليل و برهاني به کرسي مي‌نشيند معلوم نيست که علمي ‌باشد يا نباشد.**

**دين ما هر دو مرحله اش را دارد يک مرحله تبليغي دارد که اين تبليغ بر پايه تعبد و تقليد است تعبد و تبليغش هم به اصول علمي‌تکيه دارد مثلا در دين ما مي گويند در اصول دين تقليد جايز نيست . آدم نبايد در اصول دينش از عالمي ‌يا هر کسي تقليد بکند اصول دين بايد مجهز به دلايل علمي ‌باشد تا انساني که آن اصول را پذيرفته صددرصد يقين پيدا کند و بداند که حقيقت و واقعيت است حقيقت و واقعيت چيزي است که اگر با آن مخالفت کنيم هلاکت و بدبختي پشت سرش خواهد بود در اصول دين تقليد کردن جايز نيست. خدا را بايستي به علم قبول کنيم نه به تبليغ و تقليد و پيغمبران مخصوصا حضرت خاتم الانبيا محمد (ص) را بايستي به دليل قبول کنيم نه به تبليغ و تقليد. امامت و ائمه اطهار را که دوازده نفر هستند يازده نفر آنها از دنيا رفته‌اند و قبورشان معلوم است يک نفر از آنها زنده و غايب است و آخرين حکومت به دست او داير مي‌شود اين را هم بايستي با دلايل و براهين قبول کنيم نه با تقليد و تبليغ مرجع هر زماني را هم بايستي با علم و يقين قبول کنيم آن را هم نبايد با تبليغ و تقليد بپذيريم حالا امام زمان از کجا معلوم که بوده و از کجا معلوم که الآن هست و چه طور زنده است. تبليغات خيلي زياد است اما اصل کار تعليمات است و ما بايستي با علم و دانش و دلايل و براهين صددرصدي بفهميم که يک چنين انساني در جهان هست و خدا او را براي روزي ذخيره نموده که دنيا پر از ظلم و جور بشود و کار زندگي مردم فلج گردد و به دست کسي هم کار مردم درست نشود مگر اين که خداوند متعال فرج مردم را برساند و هم چنين کلمه معاد و آخرت را . ما با چشم خودمان مي‌بينيم که انسان‌ها متولد مي‌شوند و مي‌ميرند و بعد از مدتي که خاک از رويشان برمي داريم مي‌بينيم که استخوان هايشان پوسيده شده و خاک شده از و بين رفته‌اند باز چه جور اين انسان‌ها زنده مي‌شوند و حساب و کتاب دارند اين اصول در دين ما اجتهادي است حتي در دستورات ائمه ما (ع) دختر تا در اصول دينش عالم و فقيه نباشد نبايستي شوهر کند و مرد هم تا زماني که اصول دينش صددرصد عالم و فقيه نشده نبايستي زن اختيار کند اما در خيلي ازدواج‌ها کسي که مي‌خواهد دختر و پسري را عقد کند يک قدري از اصول دينشان سوال مي‌کند و دخترها و پسرها در اصول دينشان بايد مجتهد باشند مجتهد يعني دانشمند و فقيه آن پسر و دختر از پدر يا مادرش شنيده که خدا يکي است و پيغمبران هستند و پيغمبران اسلام آخرين پيغمبر است ودوازده امام دارد و امام دوازدهم غايب است و بهشت و جهنمي‌هست و حساب کتابي هست به همين شنيده‌ها اکتفا مي‌کند و شنيدني‌ها علم نمي‌شود بايستي هر عقيده‌اي توام با اصول و استدلال باشد.**

**بالاخره مطالبي که گفته ايم درباره خدا و قيامت وظهور امام زمان (عج) که آن حضرت وقتي ظاهر مي‌شود دنيا را با قهر و غلبه و با قدرت الهي مي‌گيرد براي رسيدگي به حساب‌ها ظاهر مي‌شود نه اين که مردم را دعوت کند يکي قبول کند يکي قبول نکند بعضي مسايل همين طور تبليغي يا تقليدي گفته شده علمي ‌نيست و بعد از اين از همان اصل توحيد که پايه و اساس تمامي‌اصول است با حساب‌هاي دليل و برهان ثابت مي‌کنيم و شما هم کاملا توجه مي‌کنيد يک سري مطالب را بگوييم و شما بنويسيد و بعد در مورد آنها توضيح مي‌دهيم و بحث مي‌کنيم.**

**مثلا سوره والعصر نشان مي‌دهد که انسان‌ها اکثريتشان اسباب بازي هستند در ضرر و خسارت اند مگر آن کساني که حقيقت را درک کرده‌اند و بر پايه رسيدن به حقيقت فعاليت کرده‌اند مبادا زندگي ما هميشه توام با خسارت و ضرر باشد و ما هم اسباب بازي خودمان و ديگران باشيم از همين اصل توحيد مي‌گيريم و با دليل و برهان مطالب را قدري مي‌نوينسد مستحب است تعقيب بخوانند باز ائمه فرموده‌اند اگر بعد از نماز يک کلمه ياد بگيري برابري مي‌کند با يک دور قرآن که بخواني در تعقيب نمازت باشي يک کلمه ياد بگيري يا شش هزار و ششصد و شصدو شش ايه بخواني از يک دور ختم قرآن يا چندين هزار رکعت نماز ثوابش بيشتر است. دين ما به دانستن خيلي اهميت مي‌دهد همه نمازها و روزه‌ها و شعارها اين ها همه مقدمه است براي دانستن و فهميدن وقتي دانستيم خدا هم کاري به کار ما ندارد آدم دانا خودش مي‌رود به طرف بهشت خدا هم ياريش مي‌کند اما آدم نادان وادار است که عامل و اداري پشت سرش باشد چوب و شلاقي پشت سرش باشد چند قدم حرکت مي‌کند واگر عامل و اداري از کار افتاد متوقف مي‌شود.**

**دين بايستي به خودکاري باشد نه به واداري دين و اداري را خدا قبول ندارد دين خودکاري اگر يک کلمه لا اله الا الله باشد و يا دو رکعت نماز باشد آن را خداوند تبارک و تعالي قبول دارد.**